

# استعمار

رهایی ملی و برون‌رفت از استعمار فارس

**«رهایی ملی و برون‌رفت از استعمار فارس»**

**استعمار (۲)**

## «تقدیم به مادران و همسران زندانیان سیاسی حرکت ملی آذربایجان»

### استعمار (۲)

---

عنوان: رهایی ملی و برون‌رفت از استعمار فارس

ناشر: کمیته نشر تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان

نوبت چاپ: چاپ اول

موضوع: سیاست، استعمار داخلی، نژادپرستی، ایران، آذربایجان جنوبی  
نوشته‌شده در مرکز تحقیقات «تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان» (دیرنیش)

نویسنده: ابراهیم نفیسی

تبریز، ۱۳۹۶

پست الکترونیک: [diranish@gmail.com](mailto:diranish@gmail.com)

---

تمامی حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

## فهرست مطالب

۵	..... مقدمه
۱۱	• فصل اول (نگاهی بر استعمار فارس در آذربایجان جنوبی) .....
۱۲	..... پیش‌درآمد
۱۷	..... بخش اول (استعمار آذربایجان در گذر تاریخ)
۵۴	..... بخش دوم (تئوری‌های استعمار داخلی و بررسی وضع آذربایجان جنوبی) ..
۸۰	• فصل دوم (نگاهی بر رژیم توتالیتار جمهوری اسلامی ایران) .....
۸۱	..... پیش‌درآمد
۸۲	..... بخش اول (آشنایی جزئی با توتالیتاریسم)
۹۰	..... بخش دوم (بررسی ساختاری و فکری رژیم جمهوری اسلامی ایران) .....
۹۸	• فصل سوم (آسیب‌شناسی حرکت ملی آذربایجان جنوبی) .....
۹۹	..... پیش‌درآمد
۱۰۱	..... موانع و مشکلات پیش‌روی حرکت ملی آذربایجان
	• فصل چهارم (نگاهی به اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر)
	..... تبعیض نژادی چیست؟ تعریف تبعیض نژادی در کنوانسیون رفع هرگونه
۱۰۹	..... تبعیض نژادی
	..... کنوانسیون رفع هر نوع تبعیض نژادی؛ آیا ترک‌های آذربایجانی قربانی
۱۱۳	..... نژادپرستی هستند؟
۱۲۰	..... ترک‌های آذربایجان جنوبی و اعلامیه جهانی حقوق مردمان بومی
۱۲۶	• فصل پنجم (از رهایی ملی تا آزادی) .....
۱۳۱	• سخن پایانی .....
۱۳۴	• گزیده کتابشناسی و منابع تحقیقاتی .....



## مقدمه

علوم نظری که شاخه‌هایی چون جامعه‌شناسی، سیاست، فلسفه و تاریخ و ... را دربر می‌گیرد و در ایران به‌طور کلی از آن به‌عنوان علوم انسانی یاد می‌شود، عرصه‌ای گسترده است. مؤلف این پژوهش سعی داشته با رجوع به منابع مختلف، گزینه‌های استاندارد یک پژوهش روشمند را رعایت و بدان‌ها پایبند باشد تا در نتیجه تألیفی درخور تأمل و مستند ارائه شود.

بی‌شک حرکت ملی آذربایجان جنبشی ساختارشکن است، که علیه تابوهای موجود در کشور قد علم کرده است. بسیاری از کسانی که با عالم سیاست عملی در آذربایجان جنوبی آشنایی دارند، به‌خوبی می‌دانند یک فعال ملی-مدنی آذربایجانی با چه سختی‌هایی برای طرح گفتمان ساختارشکنانه حرکت ملی در جغرافیای ایران مواجه است. کسانی که با گفتمان اصلاحات و یا آزادی قلم و بیان و یا گفتمان عدالت اجتماعی و یا آزادی‌های فردی به‌سوی جامعه گسیل می‌شوند، کاری بس سهل‌تر از کار یک فعال ملی-مدنی آذربایجانی دارند که هدف خود را تغییر ساختارها و نظم کنونی مبتنی بر تابوها و ساختارهای سیستم حاکمه از سال ۱۳۰۴ دارد. یک هویت‌گرای آذربایجانی با نظمی به مقابله برمی‌خیزد که از کودکی بر فرد فرد جامعه‌اش تحمیل شده و آن نظم به‌عنوان بدیهیات جامعه معرفی شده است. فرد مبارز و فعال ملی آذربایجانی با این بدیهیات-بدیهیاتی هرچند ساختگی و غیرحقیقی- به مبارزه برخاسته است. در آذربایجان جنوبی جامعه‌ی ترک به‌قدری در طول سالیان سال مورد هجوم تحریف‌ها و سیاست‌های یکسان‌سازی فرهنگی و ملی در کشور قرار گرفته است که امروز فعال حرکت ملی وظیفه‌ی بازگرداندن «حافظه‌ی تاریخی» جامعه را بر دوش خود احساس می‌کند. به تعبیری ملت آذربایجان به دلایلی که حکومت‌های مرکزی در سیستم آموزشی، رسانه‌ای و مطبوعاتی سراسر کشور به وجود آورده‌اند؛ تمامی روزنه‌های آشنایی جامعه‌ی آذربایجان با تاریخ و فرهنگ حقیقی خود مسدود گشته است. امروز حرکت ملی و فعالان این عرصه، تلاش دارند تا پنجره‌هایی از تاریخ معاصر که شامل نسل‌کشی‌ها و ترورها از سوی همسایگان، تشکیل دولت ملی در چارچوب آذربایجان، یکپارچگی خاک وطن در دو سوی رود آراز در چند صدسال پیش، مشاهیر و مفاخر سرزمین آبا و اجدادی و اتفاقات و رویدادها و فراز و نشیب‌های بسیاری که بر اثر سیاست‌های تمامیت‌خواهانه‌ی حکومت‌های مرکزی ایران در یک قرن اخیر از حافظه تاریخی جامعه‌ی آذربایجان پاک شده است را در مقابل دیدگان ملت خویش بگشایند.

در جستار حاضر سعی شده تا روزنه‌ای فراخ‌تر و بازتر از ابعاد تبعیض‌ها و تزییع‌ها علیه ملت آذربایجان ارائه شود و دید تازه‌ای از سیاست‌های حکومت مرکزی که بیش‌تر تحت عنوان شوونیسم

شناخته می‌شد برایمان بگشاید. استعمار یا به عبارتی صحیح‌تر «استعمار داخلی» مقوله‌ای است که در این متن مورد توجه قرار گرفته است. گفتمان استعمار و رهایی از آن برای آذربایجان جنوبی شاید چندان به صورت گسترده شناخته شده نباشد؛ اما بسیاری از فعالان در عرصه مبارزات حق طلبانه آذربایجان جنوبی به آن معتقد بوده و در گفته‌ها و نوشته‌هایشان به کار می‌گیرند. کمیته‌ی نشر «تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان» (دیرنیش) پیش‌ازین کتابی را با عنوان «استعمار» چاپ و منتشر کرده بود و اینک جستار حاضر در همان راستا و در تکمیل آن به رشته تحریر درآمده است. امیدواریم که این دو پژوهش برای تثبیت گفتمان، راهگشای تحقیقات تازه‌ای باشند.

«استعمار داخلی» در ایران با تسلط جریان فکری ناسیونالیستی افراطی که تحت تأثیر حزب نژادپرست نازی (حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان) بود، آغازید و سیر تکاملی خود را در مدتی که رضا پهلوی و بعد از آن محمدرضا پهلوی بر مسند قدرت کشور ایران بودند، پیمود و حتی بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ نیز وارد ابعاد تازه‌ای شد. جریان فکری ناسیونالیستی افراطی که در سال ۱۳۰۴ به صورتی بالفعل درآمده و قدرت سیاسی کشور ایران را قبضه نمود؛ مصداق بارز یک جریان نژادپرستانه بر محور ناسیونالیسم تهاجمی افراطی بر محوریت اتنیک آریایی-فارسی در کشور بود که پس از انقلاب ۵۷ در ایران، علی‌رغم گرفتن صورتی مذهبی، بطن نژادپرستانه‌ی خود را حفظ نمود و موجد بازگشت به قدرت جریانی ارتجاعی یعنی «شعوبیه» گشت. به این اعتبار، نژادپرستی، آسیمیلیسیون و استعمار به صورت سیستمی پایدار علی‌رغم تغییر اشکال حکومت‌های مرکزی باقی مانده است.

به‌طور کلی، استعمار داخلی مسبب عقب‌ماندگی فرهنگی و اقتصادی ملت محکوم می‌شود. ملت مسلط و به اصطلاح دقیق‌تر دولت-ملتی که سیاست استعماری را بر ملت تحت سلطه اعمال می‌کند؛ هم از بُعد فرهنگی و هم بُعد اقتصادی مسبب عقب‌نگه‌داشته شدن ملت محکوم می‌گردد. بدین ترتیب زنجیرهای ملل به اسارت کشیده شده توسط استعمارگران محکم‌تر شده و راه‌های آگاهی و بیداری ملی برای رهایی ملی سخت‌تر و دشوارتر می‌شود.

اگرچه ممکن است نظریه‌ی استعمار داخلی در ادبیات سیاسی حرکت ملی آذربایجان جنوبی از جایگاه جافتاده‌تری برخوردار نباشد؛ لیکن در این کتاب تلاش مؤلف بر آن است تا با بررسی نظریه‌های آکادمیک «جامعه‌شناسی» و «علم سیاست» حقایق استعمار داخلی در آذربایجان جنوبی را به روشنفکران، مبارزان و فعالین حرکت ملی و ملت ترک آذربایجان ارائه دهد. بدون شک، استعمار داخلی علی‌رغم تشابهات با استعمار سنتی و یا استعمار خارجی، تفاوت‌های قابل‌تأملی دارد و نبایستی این دو را با یکدیگر یکی دانست و یا با ذهنیتی که به استعمار سنتی وجود دارد به

قضاوت در مورد این پدیده‌ی عصر جدید نشست. توصیه می‌شود تا استعمار داخلی به‌عنوان پدیده‌ای جدید در سیاست عصر ما مورد توجه فعالین ملی و مبارزات رهایی‌بخش قرار گیرد.

مولف در این پژوهش سعی دارد بگوید که در حال حاضر در کشور ایران شاهد اعمال سیاست‌های استعماری در داخل کشور از سوی دولت-ملت فارس بر ملل غیرفارس هستیم. به‌طوری‌که اقتصاد و میزان رفاه در مناطق حاشیه‌ی ایران و به‌طور دقیق‌تر مناطق غیرفارس، فاصله‌ی فاحشی با مناطق مرکزی کشور که عمدتاً فارس‌زبان هستند دارد. همچنین به لحاظ فرهنگی نیز فرهنگ ملت فارس از نظر پیشرفت و تکامل به‌عنوان فرهنگ مسلط در کشور مانع از ایجاد بسترهایی برای رشد فرهنگ سایر ملل در داخل جغرافیای ایران می‌شود. جلوگیری از ایجاد بسترهای رشد فرهنگ‌های غیرفارس در ایران سبب عقب‌ماندگی فرهنگی (فرهنگ شهرنشینی و مدنی) و حتی نابودی میراث معنوی فرهنگی شده و بر «اعتمادبه‌نفس ملی» ملل غیرفارس خدشه وارد می‌آورد. عدم اعتمادبه‌نفس جمعی در یک جامعه حتی به خودزنی فرهنگی نیز می‌انجامد؛ به‌طوری‌که افراد آن مجموعه در اثر ناآگاهی از سیاست‌های استعماری و نژادپرستانه از فرهنگ اصیل خود تبری جستند و به فرهنگ ملت مسلط و استعمارگر پناه می‌برند. به‌عبارتی دیگر آسیمیله شده و در فرهنگ ملت استعمارگر ذوب می‌شوند.

مولف همچنین سعی دارد نژادپرستی و استعمارگری را به‌مانند دو روی یک سکه که دو فاکتور جدانشدنی از یکدیگر هستند ارائه دهد. به‌گونه‌ای که در پس هر سیستم استعمارگری، جریان فکری نژادپرستانه‌ای نیز وجود دارد که اصرار بر تسلط و برتری خود بر ملت مستعمره را توجیه‌پذیر می‌کند. استعمار سنتی یا استعمار خارجی به‌گونه‌ای از استعمار گفته می‌شود که مستعمره خارج از مرزهای کشور استعمارگر باشد. همچنین مستعمره ممکن است از دولت ضعیف و ناکارآمد برخوردار باشد. نمونه‌های استعمار هندوستان توسط بریتانیا و الجزایر توسط فرانسه از جمله استعمار سنتی یا استعمار خارجی محسوب می‌شوند.

در استعمار داخلی مستعمره در داخل مرزهای کشور استعمارگر قرار گرفته و ملتی که دستگاه قدرت سیاسی را در اختیار دارد؛ به تحمیل فرهنگ ملی خود بر سایر ملل اقدام می‌نماید. فرهنگ ملل تحت سلطه در این نوع استعمار به حاشیه رانده شده و تحقیر می‌شود. استثمار در مناطق تحت سلطه صورت می‌پذیرد و سبب انباشت ثروت در مناطق ملت استعمارگر می‌گردد. این پروسه‌ای کلی و ساده از ویژگی‌های استعمار داخلی است؛ که از سوی نظریه‌پردازان درزمینه‌ی استعمار داخلی تثبیت گردیده است.

ملت ترک آذربایجان جنوبی یک قرن است که به لحاظ فرهنگی و اقتصادی تحت سیاست‌های استعماری حکومت تهران قرار دارد. سرمایه‌گذاری در خاک آذربایجان جنوبی در مقایسه با



مناطق مرکزی فارس‌نشین کشور غیرقابل مقایسه است و امکان هرگونه فعالیت فرهنگی عمده در راستای شکوفایی فرهنگی ملی آذربایجان سلب گردیده است. به قطع، ملت آذربایجان مصداق بارز یک ملت استعمارزده و سرزمین تاریخی آذربایجان جنوبی نیز مصداق عینی یک سرزمین مستعمره است.

حرکت ملی آذربایجان با تحلیل و بررسی وضعیت کشور و مطالبی که بر ملت آذربایجان روا داشته می‌شود؛ به صورتی واقع‌بینانه و با پرهیز از هرگونه گرایش به «فاناتیسم»، در حال تثبیت راه مبارزاتی خود به دست جوانان شجاع و آگاه خود بوده و همواره سعی بر آن خواهد داشت تا با چراغ راه آینده قرار دادن گذشته‌ی پرتلاطم خود در راه آزادی، همواره منافع ملی آذربایجان را ارجح‌تر از منافع جغرافیای سیاسی ایران قرار دهد. حرکت ملی آذربایجان خواهان آن است که بیرق آزادی را برخلاف گذشته نه در تهران بلکه در تبریز برافرازد و فریاد ضد استعماری و دولت‌مداری برکشد.

در توضیح عنوان این کتاب که مفاهیم و عباراتی چون «رهای» و «استعمار فارس» را در برگرفته است باید گفت؛ واژه‌ی رهایی یا (Emancipation) و یا (Liberation) که در ترکی (قورتولوش - Qurtuluş) ترجمه شده است؛ در مورد نهضت‌های ملی که در برابر استعمار مبارزه کرده‌اند؛ به کار برده شده است. بنابراین؛ تمامی جنبش‌هایی که به مبارزه با استعمار برخاسته‌اند در جرگه‌ی نهضت‌های رهایی‌بخش ملی قرار می‌گیرند؛ و به این اعتبار، استفاده از عبارت «رهای ملی» به جهت ویژگی‌های ضد استعماری «حرکت ملی آذربایجان جنوبی» مناسب‌تر به نظر می‌رسد؛ اما در توضیح «استعمار» در بخش‌هایی از کتاب به تفصیل در مورد این مهم بحث شده است.

در این تألیف، از منابع مختلفی بهره برده شده است که در پاورقی‌ها به آن‌ها ارجاع شده است. ذکر این نکته نیز لازم است که در این پژوهش از املائی «آذربایجان» به جای «آذربایجان» استفاده گردیده است؛ و در نقل‌هایی که از منابع مختلف گردیده نیز این نوع نگارش و املا به‌جز برخی موارد قابل‌مشاهده است. بدیهی است؛ استفاده از این نوع نگارش برای نام وطنمان که به‌عنوان یک نافرمانی مدنی در حرکت ملی رایج گردیده است از پیشینه تاریخی هم برخوردار است.

خواننده در طول این تألیف همواره با مفاهیم «نژادپرستی» و «استعمار» روبرو می‌شود؛ که تلاش شده تا با استفاده از رجوع به منابع مختلف این مفاهیم به روش‌های تئوریک و تاریخی در بستر جامعه ایران بررسی شوند و کوشیده شده است تا پرسپکتیوی از سیستم استعماری حاکم بر

کشور ارائه گردد. نویسنده معتقد است که استعمار داخلی و نژادپرستی علیه ملت‌های غیرفارس در ایران به صورت گسترده و بی‌امان عمل می‌کند. باین حال به احتمال زیاد اذهان بسیاری از مردم ممکن است با این مفاهیم بیگانه باشد؛ زیرا اپوزیسیون رژیم که برخوردار از دستگاه رسانه‌ای نسبتاً قدرتمندی هست؛ نیز با طرز تفکر راسیستی مرکز محور همواره منکر چنین سیستمی در ایران شده و گفتمان حرکت ملی آذربایجان جنوبی را بایکوت و تخریب نموده است. همچنین این پژوهش از بخش‌ها و موضوعات جداگانه ولی مرتبط باهم تشکیل یافته است و از این سو ممکن است؛ در یک فصل کتاب به مباحثی مرتبط با فصل‌های دیگر برخورداریم؛ زیرا به طور کلی در این پژوهش به بررسی وضعیت آذربایجان جنوبی در ایران پرداخته شده است و به این دلیل مؤلف ناگزیر شده است تا در برخی موارد و در صورت لزوم به مباحث خارج از موضوع فصل بپردازد.

این کتاب تلنگری است بر جامعه‌ی استعمارزده‌ای که اتحاد و اراده‌ی جمعی خود را به جهت از دست دادن اعتماد به نفس ملی از کف داده و در راه مبارزه برای آزادی با مشکلات عدیده‌ای روبرو شده است. طبیعتاً جامعه‌ای که با بحران هویت و تعریف «خود جمعی» دچار تناقض و مشکل است؛ در پیدا کردن راه سعادت با دشواری‌هایی روبرو گردد. در این پژوهش تئوریک کوشش بر این بوده است که با تاباندن نوری از آگاهی به زوایای تاریک مشکلات و موانع بر سر راه حرکت ملی آذربایجان و جامعه‌ی آذربایجان جنوبی، قدمی در راه چاره‌جویی و حل این مشکلات برداشته شود. همچنین سعی شده است تا به ریشه‌یابی ناکامی‌های مبارزات ملت آذربایجان در راه رسیدن به «سعادت ملی» پرداخته شود. ابعاد و زوایای مختلف سیستم راسیستی و استعمارگر موجود در کشور ایران مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد. در بخش دیگر به آسیب‌شناسی حرکت ملی آذربایجان پرداخته می‌شود. در بخش آسیب‌شناسی برخی نقصان‌های موجود در حرکت ملی آذربایجان به صورت جزئی شکافته و بررسی می‌گردد. در بخشی مجزا به اهداف و غایت حرکت ملی آذربایجان پرداخته شده و دوران پس از رهایی ملی در آذربایجان جنوبی به صورت کوتاه و گذرا ترسیم می‌گردد.

نقد صحیح همواره لازمه‌ی بهبود کیفی هر پروژه‌ای است، بنابراین هرگونه نقدی که به بهتر شدن کیفیت این کتاب از لحاظ علمی یاری کند؛ از سوی مؤلف و ناشر کتاب به فال نیک گرفته شده و با دقت به بررسی آن خواهند نشست و در چاپ‌های بعدی این کتاب یا پژوهش‌های دیگر مرتبط لحاظ خواهد شد. امید است؛ با نشر این تألیف گامی مؤثر در جهت اصلاح نقص‌ها و کاستی‌ها در داخل حرکت ملی آذربایجان برداشته شود و نگرشی روشن از فردای موطنمان آذربایجان ترسیم نماید.

**«آذربایجان ترجیح می‌دهد به‌جای اینکه با بقیه ایران به شکل  
هندوستان اسیر باشد، برای خود سرزمین ایرلند آزادی باشد.»**

**«سید جعفر پیشه‌وری»**

## فصل اول

نگاهی بر «استعمار فارس» در آذربایجان جنوبی

## پیش در آمد

انقلاب سیاسی و اجتماعی با هدف تغییر در رأس قدرت سیاسی یک کشور از سوی مخالفین حکومت و در طی پروسه‌ای نسبتاً طولانی با بهره‌گیری از سه عامل سازمان، رهبری و ایدئولوژی صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر، نیروهای مخالف حاکمیت سعی دارند تا با شیوه‌های خاص مبارزات انقلابی قدرت سیاسی را ساقط و خود آن را به دست گیرند. «از سوی دیگر جنبش ملی یا ضد استعماری که منازعه قدرت میان دو جامعه متفاوت است و در صورت پیروزی نتیجه‌ی آن نه از میان برداشتن دولت استعماری مسلط بلکه محدود کردن قدرت آن است، جنبش انقلابی بشمار نمی‌آید. در انقلاب رژیم قدیم قدرت را کاملاً از دست می‌دهد درحالی‌که در شورش ضد استعماری موفقیت‌آمیز دولت استعمارگر دست از مستعمره می‌کشد.»<sup>۳</sup> «شورشی، شورش انقلابی است که هدفش سرنگون کردن دولت و قبضه قدرت باشد، درحالی‌که هدف جنگ داخلی تجزیه‌ی ارضی، خودمختاری یا کسب حق تعیین سرنوشت است.»<sup>۴</sup> حرکت ملی آذربایجان جنوبی همان‌گونه که از نامش پیداست یک جنبش اجتماعی ملی است و تشکل‌های سیاسی آن نیز به‌هیچ‌عنوان قصد براندازی رژیم و در دست گرفتن قدرت سیاسی در تهران را ندارند. با در نظر گرفتن طیف‌های فکری و سیاسی مختلف در این جنبش ملی و رویکردهای تشکل‌ها و احزاب سیاسی آذربایجان جنوبی، طیفی از اهداف و مطالبات را در پیش رو داریم که می‌توان فدرالیسم، استقلال، خودمختاری و حتی اعطای اختیارات بیشتر به آذربایجان را نام برد. طیف‌هایی نیز با پیش کشیدن «حق تعیین سرنوشت ملی» که در اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشری آمده است قائل به حق برگزاری referendum آزاد تحت نظارت سازمان ملل برای تعیین سرنوشت سیاسی آذربایجان به دست خود ملت ترک آذربایجان هستند. با این اوصاف حرکت ملی آذربایجان یک جنبش اجتماعی است که با توجه به خصوصیات آن باید در ردیف جنبش‌های ملی و ضد استعماری قرار گیرد. بنابراین اگر حرکت ملی آذربایجان جنبشی ملی و ضد استعماری محسوب می‌شود باید به بررسی مفاهیم استعمار، استعمارگر و مستعمره پردازیم تا وضعیت آذربایجان جنوبی شفاف‌تر شود.

استثمار و استعمار دو مفهوم بسیار تنیده در همدیگر هستند که همواره یکدیگر را در برمی‌گیرند و مخرج‌های مشترک دارند؛ باین‌حال به‌هیچ‌وجه نمی‌توان این دو را به یک مفهوم به کار برد. همچنین جریان‌ها و احزاب مختلف سیاسی نیز در طول تاریخ حساسیت خاصی در بکار بردن این اصطلاحات در گفتمان سیاسی خود به خرج می‌دادند. اگر بخواهیم به‌طور کلی و ساده

۳ - انقلاب و بسیج سیاسی، ص ۸

۴ - همان، ص ۹

تفاوت این دو را بیان کنیم؛ می‌توان گفت استعمار تنها بعد مادی را مطرح می‌کند؛ درحالی‌که استعمار بعد غیرمادی و فرهنگی را نیز در بطن خود دارد؛ یعنی استعمارگران تنها با شیوه‌هایی مختص خود تاراج منابع و ثروت‌های دیگر جوامع را دنبال می‌کنند. درحالی‌که استعمارگران با شیوه‌هایی پیچیده‌تر سعی می‌کنند تسلط خود بر سرزمین استعمارزده را طبیعی جلوه دهند و به منافع همه‌جانبه‌تری دست یابند.

استثمار<sup>۵</sup> در لغت به معنای استفاده از موفقیت دیگران، بهره‌کشی کردن، سوءاستفاده، بهره‌برداری، انتفاع و استخراج می‌باشد؛ و نیز از ریشه‌ی واژه‌ی عربی «ثمر» برگرفته شده است. در فرهنگ فارسی معین برای واژه‌ی استثمار تعریف «بهره‌برداری کردن از دسترنج دیگری» آورده شده است. در همین لغت‌نامه واژه‌ی استثمار به صورت «آباد کردن کشور به‌ظاهر و غارت و چپاول آن در نهان» تعریف شده است. همان‌گونه که از معنای لغوی آن برمی‌آید؛ استثمار در پشت لفاظی‌های از حیل، دروغ و تزویر منافع مادی خود را دنبال می‌کند. در زبان ترکی نیز معادل‌های «موستملکه‌چیلیک»<sup>۶</sup> و «سؤمورگه‌چیلیک»<sup>۷</sup> برای واژه‌ی استثمار به کار برده می‌شود. در لغت‌نامه تشریحی جمهوری آذربایجان برای لغت موستملکه‌چیلیک تعریف «تابع کردن کشورهای کمتر توسعه یافته از لحاظ اقتصادی و سیاسی توسط دولت‌های امپریالیست» آمده و برای واژه‌ی «سومورگه‌چیلیک» در فرهنگستان زبان ترکی جمهوری ترکیه نیز تعریف «به‌طور کلی به زیر سلطه درآوردن دیگر دولت‌ها، جوامع و ملت‌ها از لحاظ سیاسی و اقتصادی به منظور گسترش اهداف توسعه‌طلبانه» آورده شده است.

با این تعریف لغوی می‌توان نتیجه گرفت که استثمار همواره نوعی استثمار است؛ که برای رسیدن به هدفش از نوعی حیل‌گری بهره می‌جوید. چنانچه در این فصل مطالعه خواهد شد، استعمارگران همواره از ویژگی‌های مشترکی برخوردارند که باعث می‌گردد خود را برتر از جامعه‌ی تحت استثمار خود تلقی نمایند و چون محرکی برای ایجاد انگیزه برای تداوم استثمار لازم است، انگیزه‌ها به صورت‌های ایدئولوژیک در جوامع استعمارگر و مستعمره اشاعه داده می‌شود تا وضعیت موجود مشروعیت یابد.

در طول تاریخ بشر، دو کلمه متضاد همواره بسیاری از جوامع را رو در روی هم قرار داده است. این کلمه‌ها عبارت‌اند از «مظلوم» و «ظالم» و به عبارتی دقیق‌تر «مستعمره» و «استعمارگر». در این جستار موضوع «استعمار» تا حد توان شکافته و بررسی خواهد شد. سپس رابطه‌ی علت و معلولی آن مفاهیم را بیش‌تر باز خواهیم نمود. موضوع استثمار موضوعی است که از

۵ - Exploitation

۶ - Müstəmləkəçilik

۷ - Sömürgecilik

جنبه‌های تاریخی برخوردار بوده و با در نظر گرفتن این که در علوم اجتماعی بررسی مفاهیم بدون در نظر گرفتن نمونه‌های تاریخی آن مفاهیم ناقص خواهد بود؛ بنا به اقتضاء در این مبحث از پنجره‌ی تاریخ به موضوعمان خواهیم نگرست تا بتوانیم نمایی قابل‌درک‌تر برای مخاطب ارائه دهیم. سپس به مطالعه‌ی تئوری‌های مختلف در خصوص استعمار خواهیم پرداخت و سعی خواهد شد تا نظریه‌های مناسب با آذربایجان جنوبی تطبیق داده شود.

قبل از ورود به موضوع این بخش، درآمدی بر استعمار و انواع آن خواهیم داشت. استعمار به‌طور کلی به‌صورت استعمار خارجی و استعمار داخلی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و برخلاف معنی لغوی‌اش که عمران و آبادسازی است، با اهداف «توسعه‌طلبانه» برای تاراج منابع و ثروت‌های مادی مستعمره صورت می‌پذیرد. اگرچه استعمار داخلی تفاوت‌های عمده‌ای با نوع قدیمی استعمار یعنی استعمار خارجی دارد، ولی همواره ماهیتاً بر مفاهیم مشترکی مبتنی هستند.

این دو عبارت و مفهوم یعنی مستعمره و استعمارگر، دو عبارت و مفهوم متضاد هستند که در تقابل با یکدیگر به وجود می‌آیند؛ یعنی وقتی از وجود یک مستعمره آگاه می‌شویم طبیعتاً بایستی به دنبال استعمارگر نیز باشیم؛ زیرا چنانچه گفته شد این دو مفهوم لازم و ملزوم هم هستند. به‌عبارتی دیگر یک پژوهشگر علوم اجتماعی یا یک فعال سیاسی-اجتماعی در مواجهه با یک سرزمین که ویژگی‌های عمده‌ی «مستعمره» را در خود بروز می‌دهد؛ بی‌تردید در پی شناخت «استعمارگر» خواهد بود. استعمار می‌تواند میان دو دولت-ملت<sup>۸</sup> و یا بین ملت بدون دولت و دولت-ملت مستبد حاکم به آن ملت صورت عینی بیابد.

جامعه‌ی بشری همواره، شاهد جنگ‌ها و خونریزی‌هایی است که بر مبنای مفاهیم فوق لکه‌های سیاهی را بر صفحات تاریخ تمدن ثبت کرده است. موضوع استعمار، موضوعی که در اینجا به بحث خواهیم نشست، بدون استثنا این موضوع در بسیاری از جوامع بشری و در طول ادوار تاریخی مسبب به وجود آمدن دگرگونی‌ها و تحولات بی‌شماری بوده است.

استعمار نقش مهمی در تغییر ساختار جوامع بشری داشته و مسبب تغییر و تحولات عدیده‌ای شده است؛ به‌طوری‌که موجب گشته است تا به‌عنوان یکی از چندین علل موجود، برخی از دولت-ملت‌ها به‌سرعت پیشرفت و توسعه یابند و برخی نیز در مسیر پیشرفت و ترقی عقب‌نگه‌داشته شوند. بعد از جنگ جهانی دوم اما تحولات دنیا سرعت بیشتری به خود گرفت و بسیاری از مفاهیم را با دگرگونی‌های عدیده‌ای همراه ساخت. به‌عبارتی دیگر عواملی در نیمه‌ی دوم قرن

۸- دولت ملی یا ملت-دولت (به انگلیسی: Nation-State) (با نام عمومی‌تر آن، «کشور») نوع خاصی از دولت ویژه جهان مدرن است که در آن یک دستگاه سیاسی در قلمروی ارضی معینی دارای حق حاکمیت است و می‌تواند این حق را با قدرت نظامی پشتیبانی کند. در این نوع دولت، جمعیت کشور شهروند محسوب می‌شوند. جامعه‌شناسی گیدنز، ص ۳۴۱

بیستم باعث شد تا شکل استعمار نیز تغییر پیدا کند. دوباره فعال شدن سازمان ملل متحد در بحبوحه جنگ جهانی دوم، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دسترسی ملل جهان سوم به علم و دانش، همه‌گیر شدن شبکه‌های خبررسانی از قبیل سیستم‌های صوتی و تصویری و مخابراتی و اخیراً ظهور اینترنت موجب افول استعمار خارجی و به عبارت دیگر موجب خارج شدن از گود شکل قدیمی استعمار و مطرح شدن استعمار داخلی<sup>۹</sup> و یا به عبارتی ورود نوع جدید استعمار شد. اگر بخواهیم به مسئله شفافیت بیشتری ببخشیم؛ باید به این مهم اذعان کنیم که در نیمه‌ی دوم قرن بیستم آگاهی و بیداری ملی در سرزمین‌های کمتر توسعه یافته به حدی رسید که استعمارگر خارجی عرصه‌ی حیات را برای خود هر چه تنگ‌تر یافت و در نهایت از میان رفت. باین حال برخی از متفکران و جریان‌های سیاسی معتقدند امپریالیسم و سلطه‌ی جهانی هنوز پای برجاست و به شکلی دیگر ماهیت توسعه‌طلبانه‌ی خود را می‌پیماید. در هر صورت نقد آرا و بررسی این نظریه در اینجا مدنظر نبوده و هدف از این نوشته بررسی یک مشکل عینی‌تر و سد راه پیشرفت، سعادت و تعالی ملت ترک آذربایجان جنوبی، یعنی «استعمار داخلی» است.

آنچه در این نوشته مشخصاً به آن پرداخته خواهد شد، استعمار داخلی از جنبه‌ی کلی و استعمار فارس از جنبه‌ی جزئی مسئله می‌باشد. یعنی تلاش بر این است که استعمار داخلی هر چه شفاف‌تر بررسی شود و به دنبال آن استعمار آذربایجان جنوبی در ایران مورد بررسی قرار گیرد. چنانچه در فوق به آن اشاره شد، استعمار سنتی و یا به عبارت دیگر استعمار خارجی به دلیل برخی عواملی که ایضاً در فوق ذکر گردید؛ از عرصه‌ی سیاست جهان خارج شد و مقوله‌ی استعمار داخلی در برخی کشورهای باقی‌مانده از دوران امپراتوری‌ها سر برآورد. از کشورهای باقی‌مانده از دوران امپراتوری‌ها می‌توان به کشورهایی چون چین، ایران و ترکیه اشاره کرد که استعمار داخلی به صورت عمده می‌تواند در این کشورها بررسی گردد. هم‌زمان با دوران اشاعه و قدرت‌گیری ناسیونالیسم در غرب و مطرح شدن «ناسیون» به عنوان اساس و عنصر تشکیل کشورهای جدید در این ممالک و کنار گذاشته شدن ساختار قدیمی دولت که مبتنی بر مذهب، برتری دودمان امپراطور و دیگر اعتقادات بود، اندیشه‌های ناسیونالیسم در کشورهایی چون ایران نیز به واسطه‌ی برخی روشنفکران غرب‌دیده نشر گردید. طرفداران معتقد به برتری یک اتنیک از لحاظ فرهنگی، زبانی و تاریخی در کشورها توانستند با اعمال نفوذ و قدرت در عرصه‌ی سیاسی کشور، هویت اتنیکی مشخصی را در محوریت و اساس تشکیل کشور جدید قرار دهند. این امر از ابتدا به تزییع حقوق سایر ملل موجود در این کشورها انجامید که ریشه در ناسیونالیسم افراطی، شوونیسم و نژادپرستی داشت. از آنجاکه اقتصاد از اهمیت غیرقابل‌انکاری در عرصه‌ی سیاست برخوردار است؛ استثمار ملل غیر حاکم در این کشورها را نیز در پی داشت؛ یعنی اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز



فرهنگی و سیاسی از سوی ملت حاکم بر سایر ملل و اتنیک‌ها سبب شد تا به لحاظ علمی و اقتصادی نیز سایر ملل عقب‌نگه‌داشته شوند و در قدرت سیاسی سهیم نباشند. می‌توان گفت که استعمار داخلی، طی یک سری سیاست‌های تضييع و تبعيض سياسى، فرهنگى، اقتصادى مبتنى بر ناسیونالیسم افراطی باستان‌گرایانه به وجود می‌آید و سرزمین‌های ملل غیرحاکم در کشورهای مذکور به مستعمره‌ای در داخل مرزهای کشور تبدیل می‌گردند. استعمار داخلی با استعمار سنتی از ماهیتی همگون برخوردار هستند؛ ولی دارای تفاوت‌هایی با یکدیگر نیز هستند که در این بخش به تفصیل سعی در بررسی این موضوعات خواهیم داشت.

با در نظر گرفتن این‌که استعمار داخلی همچون استعمار سنتی دارای انگیزه‌های صرفاً اقتصادی سیاسی و توسعه‌طلبانه امپریالیستی نیست؛ و بیش‌تر سعی دارد تا تمامیت‌خواهانه عمل کرده و تمایت ارضی و ساختاری باقی‌مانده از امپراطوری گذشته را با سلطه‌گری حفظ نماید، می‌توانیم با ذهنی بازتر به این موضوع پردازیم. همواره باید در نظر داشته باشیم که ممکن است؛ استعمار داخلی انگیزه‌های اقتصادی، فرهنگی، دغدغه‌های تمامیت ارضی، یکسان‌سازی و حفظ ارزش‌های ایدئولوژیک و غیره را در بطن خود داشته باشد.

۱۰ - مقصود مولف از عبارت «ملت حاکم» به این معنی است که فاکتورهای هویتی از جمله تاریخ، زبان، فرهنگ و به طور کلی عناصر هویتی یکی از ملت‌های کشور بر سایر ملت‌ها تحمیل گردد. اساس و پایه‌های ملت-دولت نه بر عناصر هویتی متنوع تمامی ملت‌ها بلکه بر اساس عناصر هویتی آن ملت پی‌ریزی شود.

## فصل اول: نگاهی بر استعمار فارس در آذربایجان جنوبی

### بخش اول: استعمار آذربایجان در گذر تاریخ

#### چکیده‌ی فصل:

در این فصل تاریخ معاصر آذربایجان از به قدرت رسیدن رضاشاه تا سال‌های اخیر مطالعه می‌شود. هدف اصلی در این فصل بررسی سیاست‌های دولت‌های مرکزی ایران از زمان به قدرت رسیدن رژیم پهلوی تا سال‌های اخیر تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی ایران در قبال ملل غیرفارس، علی‌الخصوص ملت ترک آذربایجان می‌باشد. همچنین در این فصل کوشیده‌ایم تا به مقایسه سیاست‌های دولت‌های مرکزی در این سال‌ها بپردازیم و نقاط افتراق و اشتراک آن‌ها را بررسی نماییم. بی‌شک تاریخ نزدیک به یک قرن را نمی‌توان در یک فصل از یک کتاب و حتی در یک کتاب گنجانده؛ بنابراین در اینجا قصد بر تاریخ‌نگاری نبوده و بنا بر شرایط محدود دسترسی به منابع و امکانات دیگر به بررسی برخی نکات تاریخ یک قرن اخیر و همچنین حرکت ملی آذربایجان جنوبی پرداخته و سیاست‌های تبعیض نژادی در این سال‌ها بررسی شده است.

موضوعات مختلفی در این فصل ممکن است به اقتضای موضوع و رویداد و برهه تاریخی پیش کشیده شود که احتمالاً نوشته را در برخی صفحات از موضوع تاریخ صرف دور کند و ذهن خواننده را به چندین موضوع مختلف معطوف کند؛ از سوی دیگر با توجه به این که قصد بر تاریخ‌نویسی نیز نبوده است و صرفاً جهت شرح و بسط و کمک به تجسم مسائل و موضوعات انتزاعی به تاریخ رجوع شده است؛ بنابراین مسائل نظری و تاریخی در این بخش درهم آمیخته شده است.

## استعمار آذربایجان در گذر تاریخ

قبل از برقراری سیستم حکومتی پهلوی در ایران، آذربایجان در دوره‌ی قاجار پیشگام در تجارت، سیاست و کشاورزی و صنعت بود و مراودات تجاری گسترده‌ای با عثمانی و روسیه داشت. در اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهارده هجری شمسی سلسله‌ی قاجار روند افول و فروپاشی خود را طی کرد و در نهایت در سال ۱۳۰۴ به‌طور کلی سقوط و رژیم پهلوی جای آن را در مسند قدرت تسخیر نمود. رژیم پهلوی سیاست‌های بسیار متفاوتی را نسبت به سلسله‌ی امپراتوری سنتی قاجار در اداره‌ی کشور دنبال کرد. رژیم پهلوی درصدد بود تا سرزمین باقی‌مانده از دوران امپراتوری سنتی قاجار را به کشوری مدرن و شبیه به دولت-ملت‌های اروپایی تبدیل سازد. از آنجایی که مذهب، طایفه‌گرایی و استبداد شاه از ویژگی‌های بارز امپراتوری‌های سنتی به شمار می‌رود؛ بنابراین قاجاریه از سه رکن مذهب و ایل قاجار و استبداد شخص شاه بهره برده و نمونه‌ی یک دسپوتیزم شرقی را به نمایش می‌گذاشت. استبداد شرقی به زبان ساده استبداد شخص اول مملکت است که به‌عنوان قانون نانوشته و زنده تلقی می‌شده است؛ رابطه‌ی مستقیم و معناداری با روحانیت و مذهب داشت و البته مذهب را در معادلات سیاست خارجه دخیل می‌داشت. از سوی دیگر کشورها در اروپا تحت تأثیر ایده‌های ملت-دولت نظام‌های باقی‌مانده از امپراتوری‌های اروپایی را کنار زده و ساختار جدیدی را برمی‌گزیدند. همین امر بستر تأثیرپذیری برخی کشورهای مرتبط با غرب را محیا می‌ساخت که می‌توان به ممالک محروسه قاجار نیز به‌عنوان یکی از آن کشورها پرداخت و اشاره کرد. ممالک محروسه قاجار یا ممالک محروسه ایران بعد از فروپاشی قاجار به دولت ایران تغییر نام یافت و ایده‌ی ملت‌شوندگی در غرب را رونوشت کرد. کشورهای اروپایی که در حال حاضر آن‌ها را به‌گونه‌ای که اکنون وجود دارند می‌شناسیم؛ قبلاً واحدهای بزرگ‌تری را تشکیل می‌دادند و به شکل قسمتی از خاک امپراتوری‌هایی چون امپراتوری فرانسه و یا روم محسوب می‌شدند. بعد از این که امپراتوری‌های فرانسه و روم تجزیه شدند و دولت-ملت‌ها به وجود آمدند، کسانی چون ارنست رنان ایده‌هایی تأثیرگذار در مورد ملت و یا ناسیون را مطرح کردند.

مردمی که در ممالک محروسه قاجار می‌زیسته‌اند هیچ‌گاه درد و رنج مشترک و آینده و هدفی مشترک برای خود قائل نبودند. ارنست رنان در مقاله «ملت چیست» می‌نویسد: «ملت گروهی از مردم خودآگاهی است که دارای گذشته‌ای مشترک و طرحی مشترک برای آینده است». بدون

---

۱۱- بسیاری از مورخان معتقدند فرستادن دانشجویان توسط شاهان قاجار به اروپا نقش بسزایی در ورود افکار مدرن به ایران داشت. این موضوع در دوران نیمه دوم عمر قاجاریه و در دوره‌ای به شکل جدی دنبال می‌شد. علاوه بر تاثیر تحصیل دانشجویان در غرب، تاجرانی همچون طالبوف علی میسیو و زین‌العابدین مراغه‌ای در انتقال ارزش‌های نوین انسانی مانند قانون، مجلس، عدلیه و ... از غرب به کشور نقش عمده‌ای داشتند.

شک جنگ در آذربایجان مقابل قشون تزار برای مردم سایر نواحی ممالک محروسه تنها قابل تأمل از دیدگاه مذهب بوده و جنگ مسلمان با کفار را تداعی می‌کرده است. این در حالی است که این موضوع در دو سوی آراز با رهبریت نظامی و سیاسی عباس میرزا به‌نوعی جنگ یکپارچه و متحد در مقابل روس و نامسلمانان دنبال می‌شد. وجود تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و مذهبی در میان ملل ساکن در ایران اما تا بعد از به قدرت رسیدن طرفداران ناسیونالیسم آلمانی-هنگلی آدر ایران موجبات دردرس شده و مشکلاتی را برای نیل به اهدافشان به وجود آورد.

سیاست‌های متفاوت پهلوی‌ها در اداره‌ی کشور عامل نابرابری و تضییع حقوق بین مردمان ساکن در ممالک باقی‌مانده از دوران امپراتوری قاجار گردید. معادلات اقتصادی یکی از مهم‌ترین مسائلی بود که با آمدن سیستم تازه تغییراتی در آن ایجاد گردید. «روش سیاسی رضاشاه در تمرکز تجارت در تهران، به‌اضافه‌ی مشکلاتی که بازرگانان آذربایجانی در رابطه‌ی تجاری خود با رژیم تازه بنیاد شوروی در آن سوی مرزهای شمالی داشتند، از عوامل عمده‌ی کاهش رونق تجاری این منطقه بود.»<sup>۱۳</sup> پهلوی اول قصد داشت تا کشور را به‌سوی صنعتی شدن پیش ببرد و در این راستا مازندران که خود شاه در آنجا به دنیا آمده بود و ایالات مرکزی ایران در عمل از اولویت برخوردار بودند. «در نتیجه‌ی این سیاست، اصفهان (که به «منچستر ایران» شهرت یافت) و مازندران به‌عنوان مرکز ثقل صنایع نساجی ایران و تهران به‌عنوان قلب تولید صنایع سنگین ایران شناخته شد. به‌عنوان فهرستی از ترجیحات شاه، شایسته است ذکر شود که در چهار شهر آذربایجان (تبریز، رضائیه، میاندوآب و مراغه) آنچه بر پاشد تنها دو کارخانه از سرمایه‌گذاری مستقیم دولت برخوردار شده بودند، در حالی که در همین مدت، حکومت در ایالات مرکزی و شمالی کشور برای بیست کارخانه از ۱۳۲ کارخانه تأسیس شده، سرمایه‌گذاری نموده بود.»<sup>۱۴</sup> مسئله‌ی سیاست‌های استعماری پهلوی اول علیه آذربایجان و سایر ملت‌های غیرفارس در ایران نهایتاً به رکود اقتصادی، فقر و بیکاری منتهی شد و پدیده‌ی مهاجرت آذربایجانیان به شهرهای مرکزی کشور را رقم زد. سیاست اقتصادی رژیم عمده‌اً بر ضد برخی مناطق، به‌خصوص آذربایجان، عمل می‌کرد. «درواقع آذربایجانیان-که

۱۲ - مؤلف: ناسیونالیسم آلمانی-هنگلی به‌نوعی از ملی‌گرایی مبتنی بر مکتب «تاریخی‌گری» گفته می‌شود. ناسیونالیسم آلمانی از هگل و فلسفه تاریخی‌گری وی تأثیر پذیرفته است. ناسیونالیست‌های آلمانی در جنگ جهانی دوم معتقد بودند که روح زمانه در ملت آلمان پدیدار گشته است و باید ملت آلمان اداره جهان را به دست گیرد. هگل نگاهی تاریخ‌گرایانه به دنیا داشت و معتقد به روند تکاملی در تاریخ بود. از سوی دیگر ناسیونالیسم آلمانی که به بحث نژاد آریایی و برتری آن معتقد بودند از مکتب اصالت تاریخ هگل، جنگ و تسلط بر دنیا توسط نژاد پاک آریایی را تئوریزه می‌کرد.

۱۳- آذربایجان در ایران معاصر، ص ۷۲

۱۴- همان، ص ۷۲

تصادفاً در شمار تواناترین و مولدترین منابع انسانی کشور قرار دارند- دستخوش چنان تبعیضی بودند که بسیاری از آنان دسته‌جمعی به تهران مهاجرت کردند.»<sup>۱۵</sup>

## مهاجرت داخلی و تغییر ترکیب جمعیتی

امروز در جمهوری اسلامی مهاجرت یکی از معضلات و مشکلات کشور به حساب می‌آید. مشکلی که به دنبال سیاست‌های تمرکزگرایی و با اهداف سیاسی و اقتصادی مرکزگرا به وجود آمد و حالا در قالب جمهوری اسلامی نیز ادامه دارد. مسئله‌ی مهاجرت به قدری رشد یافته است که حتی از کنترل حاکمان نیز خارج گشته تا جایی که این مسئله مسئولان و مقام‌های حکومتی را از کنترل و مدیریت شهرهای بزرگی چون تهران به وحشت انداخته است.

مسئله‌ی مهاجرت مبحثی پیچیده است و شاید این سؤال از سوی برخی مطرح شود که بسیاری از ایرانیان نیز به خارج مهاجرت می‌کنند و این امر عادی است و جای نگرانی ندارد؛ زیرا مهاجرت بین کشورها نیز وجود دارد. برای مثال مهاجرت از کشورهای جهان سوم به سوی کشورهای اتحادیه اروپا و آمریکای شمالی مطرح می‌شود، درحالی‌که شهروندان کشورهای مرفه به‌ندرت به کشورهای جهان‌سومی مهاجرت می‌کنند. بدون شک مهاجرت موضوعی مهارنشده‌ی است و عملاً نیز هیچ قدرتی نمی‌تواند و نباید قهراً مانع از مهاجرت افراد روی زمین گردد. اما با این حال مهاجرت از سوی دولت‌ها به‌شدت نظارت و کنترل می‌شود؛ به‌طوری‌که دولت‌ها قوانین و محدودیت‌هایی برای مهاجرپذیری ایجاد می‌کنند و بدین ترتیب از عواقب و تأثیرات ناشی از تداخل فرهنگ‌ها و تغییر ترکیب جمعیتی کشور جلوگیری به عمل می‌آورند. کشورهای مهاجرفرست نیز همواره در تلاشند تا سیاست‌هایی اعمال کنند تا از خارج شدن نیروی کار و سرمایه از کشور جلوگیری شود.

علاوه بر اینکه به دلیل نظام ناکارآمد و دیکتاتور حاضر، شمار مردمی که از کشور مهاجرت می‌کنند بالاست؛ در این کشور کثیرالمله، مهاجرت به دلایلی چون نابرابری اقتصادی و عدم توازن در سرمایه‌گذاری، امنیت و رفاه و دیگر عوامل، شاهد روند تغییر ترکیب جمعیتی در بسیاری از نقاط کشور هستیم. یکی از حساس‌ترین تغییر ترکیب جمعیتی در ایران در منطقه‌ی غرب آذربایجان جنوبی در همسایگی کردستان صورت می‌پذیرد. این روند رو به رشد تغییر ترکیب جمعیتی-که موجب حساسیت شده است و با توجه به وضعیت فعلی امکان تشدید آن و تبدیل شدن آن به بحران در منطقه نیز پیش‌بینی می‌شود- در نتیجه‌ی فقدان دولت‌های ملی ترک

و کرد به پیش می‌رود و دولت مرکزی ایران نیز عامل پیشرفت این روند خطرناک می‌باشد. در طول تاریخ سیاست‌های تغییر ترکیب جمعیتی برای اهداف مشخصی از سوی حکومت‌های مرکزی دیگر کشورهای نیز اعمال شده است. سیاست‌های مهاجرت اجباری در شوروی سابق مسئله‌ای است غیرقابل انکار که بعدها فجایی را نیز به دنبال داشت که از جمله می‌توان نمونه جنگ قره‌باغ را مطرح کرد.

نگرانی‌های فعالین حرکت ملی از سوی برخی، به نژادپرستی و کردستیزی تعبیر می‌شود و با فیگورهای روشنفکری در مقابل اعتراضات فعالین و تشکل‌های سیاسی آذربایجان می‌ایستند. هر کشوری محق است که در صورت لزوم قوانین منع مهاجرپذیری را به اجرا درآورد. لزوم تصویب و اجرای قوانین منع مهاجرپذیری توسط کشورها می‌تواند علل مختلفی از جمله موضوعات امنیتی و فرهنگی و اقتصادی و غیره باشد. مهاجرت کردها به آذربایجان و بالأخص شهرهای غربی آذربایجان شکل روند تغییر ترکیب جمعیتی را به خود گرفته و موجبات نگرانی فعالین ملی و ملت آذربایجان را فراهم کرده است؛ اما ذکر این نکته حائز اهمیت است که مهاجرت صرف به هیچ‌وجه عاملی نگران‌کننده برای فعالین حرکت ملی آذربایجان نبوده است بلکه زیاده‌خواهی برخی گروه‌های سیاسی و تروریستی است که موجب تنش در منطقه می‌شود.

نباید از توجه به این مسئله غافل شد که جامعه‌ی آذربایجان جنوبی با تمام اشتراکات فرهنگی و هویتی خود که آن را به‌عنوان مصداق بارز یک ملت مطرح می‌کند، فاقد دولت ملی است. فقدان دولت ملی حتی در چارچوب دولت فدرال یا خودمختار موجد بی‌اعتباری مسئله‌ی (سؤال) فوق‌الذکر می‌شود و دولت مرکزی ایران را در مظان اتهام قرار می‌دهد. بدیهی است که در صورت وجود دولت ملی در آذربایجان قوانین برای جلوگیری از تغییر ترکیب جمعیتی از سوی آن اعمال می‌شد ولی در حال حاضر دولت مرکزی کشور باید پاسخگوی فرار سرمایه و نیروی کار جوان از منطقه و عدم توسعه نسبت به منابع و جمعیت جامعه و سرزمین آذربایجان جنوبی باشد.

از سوی دیگر تغییر ترکیب جمعیتی از جمله مسائلی است که دولت‌ها به‌شدت روی آن حساس هستند؛ به همین جهت همواره بحث کنترل پذیرش پناهندگان را در دستور کار خود دارند. در آذربایجان جنوبی اما به دلیل فقدان دولت ملی فرآیند تغییر ترکیب جمعیتی در شهرهای غرب آذربایجان هرروز در حال پیشرفت است و دولت مرکزی نیز اقدامی در جلوگیری از این امر انجام نمی‌دهد و اصولاً در قبال اعتراضات فعالین ملی آذربایجان نیز سرکش و سرکوبگر عمل می‌کند. بنابراین؛ با توجه به عواقب بسیار ناگوار تغییر ترکیب جمعیتی و تداخل فرهنگ‌ها بر اثر مهاجرت کنترل‌نشده و فقدان دولت‌های محلی در سرزمین‌های مذکور، مسئولیت هرگونه هزینه‌های مادی و معنوی حاصل از اثرات تغییر ترکیب جمعیتی در غرب آذربایجان نیز متوجه

دولت ایران است. هزینه‌های مادی و معنوی که با توجه به فعالیت‌های خشونت‌آمیز گروه‌های تروریستی در غرب آذربایجان نگرانی وطن‌دوستان و روشنفکران و مبارزین سیاسی ترک آذربایجان را سبب گردیده است.

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که طرفداران سیستم مرکزگرا در ایران در مقابل نظریه‌های فدرالیسم برای ایران، همواره سعی دارند تا این موضوع را مطرح کنند که اقوام ایرانی به‌صورت بسیار پیچیده‌ای درهم‌تنیده‌اند و این امر برقرار کردن مرزهای مشخص را ناممکن می‌کند. اتحاد جماهیر شوروی سیاست مهاجرت اجباری ملل غیر روس در کشور را اعمال می‌کرد که بعدها اثرات منفی برجای گذاشت. به‌عنوان مثال هجوم سازمان‌های مسلح تروریستی ارامنه به منطقه‌ی قره‌باغ منجر به کشته شدن و آواره گشتن صدها تن از مردم ترک آذربایجان شد. بنا بر آنچه گفته شد، تغییر ترکیب جمعیتی و درهم‌تنیدگی ملل در ایران و برقرار ماندن سلطه‌ی فرهنگ و هویت فارسی به تثبیت وضع موجود و سیستم مرکزگرا کمک خواهد نمود.

موضوع مهاجرت که از زمان پهلوی شروع گردیده است؛ تاکنون پابرجای بوده و اکنون نیز شاهدیم که روند مهاجرت نیروی کار آذربایجانی به شهرهای صنعتی مرکزی همچنان ادامه پیدا می‌کند؛ و بدین ترتیب پروژه‌ی آسیمیلاسیون، پاک‌سازی و امحاء هویت‌های ملی غیرفارس به‌پیش می‌رود. این سیستم چه برای طبقه‌ی کارگر و چه برای طبقه‌ی مرفه (سرمایه‌دار) یکسان عمل کرده و بسیاری از سرمایه‌گذاران آذربایجانی نیز همواره به دلیل فراهم شدن شرایط مناسب از سوی نظام‌های مرکزی ایران، شهرهای مرکزی کشور از جمله سمنان، کرمان، اصفهان و یزد و البته تهران را محل امنی برای سرمایه‌های خود یافته‌اند.

مهاجرت ملل غیر فارس در ایران به مناطق مرکزی به معنی آسیمیلاسیون و ذوب فرهنگی در منطقه میزبان به حساب می‌آید. زیرا در ایران یک فرهنگ مسلط یعنی فرهنگ فارسی حاکم است و تمام کتب درسی و غیردرسی، علمی و هنری، ورزشی و اجتماعی و غیره تماماً زیر سلطه‌ی فرهنگ فارسی قرار دارد. سینما، تئاتر، موسیقی و تمام عرصه‌های فعالیت‌های مدنی وابسته به فرهنگ و زبان فارسی است؛ زیرا نظام آموزشی و تربیتی سراسری یکسانی مبتنی بر زبان و فرهنگ فارسی در کشور حاکم است و زبان رسمی آن نیز فارسی نام دارد. بنابراین مهاجرت غیر فارس‌ها به شهرهای دیگر ایران نتوانسته و نمی‌تواند تغییری در فرهنگ و زبان آن شهر یا نظم مدیریتی آن شهر به وجود آورد و از این بابت تهدیدی متوجه آن‌ها نمی‌شود. در مقابل آن شاهد هستیم که باوجود مهاجرت بسیار بالای ترک‌های آذربایجان به یک شهر فارس‌نشین، فرهنگ و زبان مهاجران تحت تأثیر فرهنگ و زبان مردم شهر فارس‌نشین قرار گرفته و فرآیند ذوب هویتی و درنتیجه کشتار جمعی هویتی روی می‌دهد. عامل حاکمیت مطلق زبانی فرهنگی فارسی در پروسه زمانی

بلندمدت از طرفی موجب بیزاری از وطن موروثی غیر فارس‌ها و افزایش مهاجرت‌های یک‌طرفه و در نتیجه پدیده آسیمیلیاسیون را رقم می‌زند و از طرفی دیگر موجب فرار مغزها، نیروی کار ماهر، جوان و متخصص می‌شود.

در اینجا پرسش مهمی به ذهن می‌رسد که چگونه می‌توان این رابطه یک‌طرفه را معکوس کرد؟ یعنی مهاجر ترک آذربایجانی من بعد عامل، طرفدار، نفوذی وطن و منافع وطن خود در مناطق فارس نشین باشد، یا به عبارتی دیگر آذربایجان چگونه می‌تواند تا حدودی نسبی این مهاجران را حداقل من بعد بلای جان و موجودیت استعمار فارس نماید؟ این دقیقاً بخشی از کاری است که حرکت ملی آذربایجان برای کندتر کردن و طولانی کردن روند انحلال و جذب و آسیمیلیاسیون انجام می‌دهد و یا تلاش دارد که انجام دهد. این امر در دوره کوتاهی در سال‌های ۱۳۷۶-۷۹ تا حدودی پررنگ‌تر و به صورت تأثیرگذارتری عملی شد، به طوری که نتایج آن را امروزه مشاهده می‌کنیم. این مبارزه مدنی برای رژیم هزینه و وقت بیشتری را تولید می‌کند. مسلماً این آگاهی‌رسانی به اشکال غیررسمی و در صورت بهبود شرایط حتی به صورت موقت، نیمه‌رسمی و جدا از سیستم آموزشی رسمی دولتی خواهد بود و تا قانونی شدن آموزش و تحصیل به زبان مادری (ترکی آذربایجانی) بایستی ادامه یابد. در فصل آسیب‌شناسی حرکت ملی آذربایجان این مورد با جزئیات بیشتری تشریح خواهد شد.

در دوره‌ی پهلوی اول سیاست‌های استعماری علیه آذربایجان، با توجه به این که حافظه‌ی تاریخی ملت آذربایجان وضعیت اقتصادی قبل از دوران رضاشاه را در خاطر داشت؛ موجب نارضایتی تمام اقشار و به ویژه قشر زحمت‌کش ملت آذربایجان می‌شد. همین نارضایتی‌ها و بیزاری از سیستم استعماری ایران موجب گردید؛ تا ملت آذربایجان دریابند که بایستی زمام امور خود را خود در دست گیرند و دولت ملی را در تبریز بنا نهند که در نهایت به نهضت ۲۱ آذر ۱۳۲۴ انجامید. کنسول انگلیس در تبریز در یکی از گزارش‌های خود می‌نویسد: «ایجاد اقتصاد ملی متفاوت تا حدودی مستقل از اقتصادهای محلی مانند آذربایجان، سرنوشت این ناحیه را عملاً با سرنوشت نواحی دیگر گره می‌زند. این بدان مفهوم است که اگر حادثه‌ی ناگواری روی دهد جنبه‌ای عمومی خواهد داشت نه محلی و این خطری است که با هیچ‌گونه انتظار و احتمال رفاه و ثروتمندی عمومی بیشتر قابل توجه نیست. همچنین آذربایجانی‌ها معتقدند که اگر به حال خود رها شوند، بهتر می‌توانند موفقیت و خوشبختی خود را فراهم کنند.»<sup>۸</sup> سیاست‌های استعماری در ایران که توجه اقتصادی دولت را معطوف استان‌های مرکزی و فارس‌نشین می‌کند، همواره بعد از انقلاب ۵۷ ادامه داشت؛ که اخیراً اشخاصی از آن با عنوان سرمایه‌گذاری نامتوازن دولت یاد می‌کنند.



آن گونه که از گزارش کنسول انگلیس در تبریز برمی آید، وی اقتصاد سراسری دولتی را که از آن به اقتصاد ملی یاد کرده غیرعقلانی دانسته است. به طوری که اگر اقتصاد یکپارچه و سراسری درجایی متضرر گردد، آثار سوء آن بر سایر نقاط نیز خواهد رسید که از نظر وی این امر «با هیچ گونه انتظار و احتمال رفاه و ثروتمندی عمومی بیشتر» قابل توجیه عقلانی نیست. ناسیونالیسم ایرانی در اینجا کورکورانه و بسیار متعصبانه حرکت کرده است؛ به طوری که همین شیوه در زمان محمدرضا شاه و حتی جمهوری اسلامی نیز ادامه پیدا کرد تا در نهایت محسن رضایی در رقابت های ریاست جمهوری سال ۸۸ ایده ی «فدرالیسم اقتصادی» را پیش کشید. وی در یکی از مصاحبه های خود در مورد ایده اش گفته بود: «ایجاد فدرال در پاکستان و هند و روسیه اجرا شده است. ولی آن ها دولت های ایالتی دارند که فدرالیسم کامل است در حقیقت فدرالیسم اقتصادی در جایی پیاده و اجرا نشده است. البته هیچ پیشرفتی در کشورهای بزرگ نیز بدون فدرالیسم به دست نیامده است. بنابراین یکی از عوامل موفقیت و توسعه و پیشرفت اصلاح ساختار اداری و اقتصادی کشور است.»<sup>۱۷</sup> اشاره ی تلویحی محسن رضایی به نقص ایده اش جایی که می گوید «فدرالیسم اقتصادی در جایی پیاده نشده است» و یا اشاره اش به ناکارآمدی سیستم کشور در جایی که می گوید «هیچ پیشرفتی در کشورهای بزرگ نیز بدون فدرالیسم به دست نیامده است» قابل تأمل و توجه است.

ورود به مباحث آمار و ارقام می تواند چشم انداز روشنی از مسیر مهاجرت داخلی کشور به دست دهد. اگر بخواهیم ابتدا تعریفی از مهاجرت ارائه دهیم؛ مهاجرت داخلی عبارت است از جابجایی از یک منطقه در یک کشور به منطقه ی دیگر در همان کشور؛ مانند مهاجرت از روستا به شهر یا مهاجرت از یک استان به استان دیگر.<sup>۱۸</sup> مهاجرت از دو منظر قابل بررسی است. عواملی که باعث مهاجرت می شوند به دو بخش تقسیم می شوند. عوامل جذب کننده و عوامل دفع کننده. مشاغل و درآمد بیشتر، امکانات رفاهی و بهداشتی بیشتر، آموزش بهتر، مسکن بهتر و غیره از عوامل جذب کننده برای مهاجرت از سرزمین مادری را می توان برشمرد. در مقابل فقر، بیماری، کمبود غذا، بلایای طبیعی، جنگ، بیکاری و کمبود امنیت و بسیاری موارد دیگر را نیز در ستون عوامل دفع کننده ی مبدأ مهاجرت می توان جای داد.

در فاصله سرشماری های ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ مجموعاً ۱۲،۱۴۸،۱۴۸ نفر در داخل مرزهای حکومتی کشور جابجا شده اند. از این تعداد، محل اقامت قبلی ۹۷ درصد داخل کشور بوده است. از مجموع کسانی که محل اقامت خود را در داخل کشور تغییر داده اند، ۵۴ درصد از شهر به شهر، ۲۰ درصد از روستا به شهر، ۹ درصد از روستا به روستا و ۱۷ درصد از شهر به روستا مهاجرت کرده اند. در مهاجرت های بین استانی، بیشترین مهاجرت ها (۳۰ درصد) به مقصد استان تهران انجام

۱۷- رک: فدرالیسم اقتصادی، انتشارات معاونت اطلاع رسانی و پژوهش - اداره کل اطلاع رسانی

۱۸- مبانی جامعه شناسی، ص ۲۸۵

گرفته و استان‌های خراسان رضوی، اصفهان، گیلان و مازندران در مراتب بعدی قرار می‌گیرند.<sup>۱۹</sup>

درزمینه‌ی مهاجران خارج‌شده از استان‌ها طی همین دوره، استان تهران با ۱۷/۲۵ درصد در رتبه نخست قرار دارد و پس‌ازاین استان، استان‌های آذربایجان شرقی، خوزستان، خراسان رضوی و اصفهان قرار دارند. با توجه به تعداد مهاجران واردشده و خارج‌شده از هر استان، خالص مهاجرت استان‌ها محاسبه شده است. بر این اساس استان تهران با ۶۱۵۰۲۷+ نفر و استان آذربایجان شرقی با ۱۴۳۷۳۳- نفر به ترتیب بیشترین و کمترین خالص مهاجرت<sup>۲۰</sup> را طی دوره ۸۵-۱۳۷۵ داشته‌اند.<sup>۲۱</sup>

استان‌های آذربایجان غربی<sup>۲۲</sup>، اردبیل، زنجان، همدان به ترتیب با خالص مهاجرت ۲۶۸۱۹-، ۵۵۳۹۲-، ۱۵۹۵۵-، ۸۹۵۰۴- از مناطق مهاجر فرست قرار گرفته‌اند. در مقابل استان‌های تهران، اصفهان، یزد، سمنان، مازندران به ترتیب با خالص مهاجرت ۶۱۵۰۲۷+، ۶۸۶۲۳+، ۳۹۳۵۴+، ۸۰۶۳+، ۳۵۴۴۴+ در لیست استان‌های مهاجرپذیر قرار می‌گیرند.<sup>۲۳</sup> همچنین استان‌های کردستان، خوزستان، سیستان و بلوچستان نیز از جمله استان‌های با خالص مهاجرت منفی هستند.

اما طبق داده‌های مرکز آمار کشور<sup>۲۴</sup> در سال‌های بین ۸۵ تا ۹۰ آذربایجان شرقی دارای خالص مهاجرت ۷۰۴۰۱-، آذربایجان غربی ۱۴۰۳۷-، اردبیل ۱۳۰۹۱۵-، زنجان ۳۰۳۴۰، قزوین ۶۰۶۲۷-، همدان ۱۸۰۴۰۵-

طبق آمار و ارقام ارائه‌شده توسط مرکز آمار کشور که به‌صورت گذرا به آن اشاره شد، مهاجرت در کشور از توازن برخوردار نیست. به‌این ترتیب لازم است تا با توجه به تعریف مهاجرت داخلی، عوامل مهاجرت به شهرهای مهاجرپذیر در کشور ایران بررسی و تحقیق به عمل آید. بدیهی است که بایستی رابطه‌ای بین مهاجرت‌های منفی تمام استان‌های آذربایجان جنوبی و شرایط اقتصادی این سرزمین وجود داشته باشد. طبق آنچه پیش‌تر اشاره شد، اقتصاد آذربایجان جنوبی

۱۹- جریان‌های مهاجرت داخلی ایران طی دهه ۸۵-۱۳۷۵، علی قاسمی اردهائی- علی حسینی راد، فصلنامه جمعیت شماره ۶۶/۶۵، اداره ثبت‌احوال کشور

۲۰- در هر شهر یا آبادی تفاوت بین مهاجران وارد شده و مهاجران خارج شده به‌عنوان خالص مهاجرت تعریف می‌شود. چنانچه در یک شهر یا آبادی تعداد مهاجران خارج شده بیش از مهاجران وارد شده باشد، خالص مهاجرت با علامت منفی (-) نشان داده می‌شود.

۲۱- همان، ص ۱۶

۲۲- با توجه به آمار بالای مهاجرت کردها به این استان، طبق این منبع مهاجرت در این استان منفی است.

۲۳- همان، ص ۲۱

۲۴- مهاجرت‌های داخلی کشور در سطح شهرستان بر اساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۰، چاپ اول، مهر ۱۳۹۳، مرکز آمار ایران

بعد از مشروطه و دقیقه پس از فروپاشی امپراتوری قاجار روند رو به پایین را طی نموده است. سؤال‌های بسیاری در اینجا به ذهن هر وجدان بیدار و حق‌جو خطور می‌کند. از جمله اینکه؛ آیا ممنوعیت زبان مادری و اعمال سیاست‌های تحقیرآمیز نژادپرستانه توسط حکومت‌های مرکزی ایران ارتباطی با استعمار اقتصادی آذربایجان جنوبی دارد؟!

بعضاً شنیده می‌شود که مهاجرت مردم روستاها به شهرهای بزرگ استان‌ها مطرح شده و بدین ترتیب تئوری مسئله ملی در مورد مهاجرت لوٹ شده تلقی می‌شود. برای مثال مهاجرت روستائیان به شهرهایی چون اردبیل و تبریز مطرح می‌شود که البته قابل تأمل و بررسی است. ابتدا باید این فاکتور را در نظر گرفت که مهاجرت همواره وجود خواهد داشت و در هر شرایطی ضربی از مهاجرت در هر جامعه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین شهرهایی از آذربایجان را در نظر بگیریم که به‌عنوان مرکز استان شناخته می‌شوند، متوجه می‌شویم که شهرهایی چون اردبیل زنجان و اورمیه یا از مناطق محروم کشور هستند یا از لحاظ توسعه اقتصادی در وضعیت بسیار نامطلوبی قرار دارند. فقط تبریز در این بین از وضعیت اقتصادی نسبتاً بهتری برخوردار است که آن نیز در سایه پتانسیل اقتصاد مردمی این شهر قابل بررسی است. با این اوصاف و با توجه به آمار مهاجرت داخلی کشور، سیل مهاجرت‌ها بیشتر به شهرهای مرکزی. بالأخص شهر تهران می‌باشد که به‌نوبه‌ی خود نمونه‌ی آشکار تبعیض و ناکارآمدی سیستم حکومت مرکزگرا به شمار می‌آید.

## یکپارچگی تاریخی سرزمین آذربایجان

از دیگر سیاست‌های سیستم استعماری در ایران می‌توان به ایجاد تفرقه، از بین بردن اراده‌ی ملی ملل غیر فارس با توسل به از میان برداشتن یکپارچگی اراضی تاریخی آن ممالک اشاره نمود. این پروژه نیز که در قالب مصوبه‌های به‌اصطلاح قانونی بر ملل غیر فارس از جمله ملت ترک آذربایجان تحمیل می‌شد و هم‌اکنون نیز این روند ادامه دارد. به عبارتی روشن‌تر مقصود در اینجا تقسیمات سیاسی استانی است؛ که از سوی پهلوی اول، دوم و جمهوری اسلامی ایران همواره پیگیری شده است. برای نمونه طبق اسناد برجای مانده، اورمیه به نام جعلی رضائیه تغییر و طبق قانون مصوب ۱۶ آبان ۱۳۱۶ تقسیمات کشوری به مرکزیت «استان چهارم»<sup>۵</sup> قرار گرفت. این استان از سال ۱۳۴۴ با نام «آذربایجان غربی» شناخته می‌شود. در همین سال استان «آذربایجان شرقی» با نام «استان سوم» به مرکزیت تبریز درآمد. در اصلاحیه قانون تقسیمات کشوری در

۲۵- لازم به ذکر است که در جهت هویت‌زدایی از ملل غیرفارس و یکسان‌سازی ملی در کشور استان‌ها با شماره نام‌گذاری می‌شدند.

مورخه ۱۹ دی‌ماه ۱۳۱۶ تقسیمات کشور به ۱۰ استان اعلام گردید. بنابراین ممالک محروسه‌ی قاجار که عبارت بودند از: «ایالت آذربایجان، ایالت خراسان و سیستان، ایالت فارس، ایالت کرمان و بلوچستان» به صورتی تقسیم شدند که ملیت‌های متفاوت را در برداشتند. استان‌های ده‌گانه به‌این ترتیب بودند:

استان یکم شامل شهرستان‌های	۱- زنجان ۲- قزوین ۳- ساوه ۴- سلطان‌آباد (اراک) ۵- رشت ۶- شهمسوار (تنکابن)
استان دوم	۱- قم ۲- کاشان ۳- تهران ۴- سمنان ۵- ساری ۶- گرگان
استان سوم	۱- اردبیل ۲- تبریز ۳- میانه
استان چهارم	۱- خوی ۲- رضائیه (ارومیه) ۳- مهاباد ۴- مراغه ۵- بیجار
استان پنجم	۱- ایلام ۲- شاه‌آباد (اسلام‌آباد غرب) ۳- کرمانشاهان (کرمانشاه) ۴- سنندج ۵- ملایر ۶- همدان
استان ششم	۱- خرم‌آباد ۲- گلپایگان ۳- اهواز ۴- خرمشهر
استان هفتم	۱- بهبهان ۲- شیراز ۳- بوشهر ۴- فسا ۵- آباده ۶- لار
استان هشتم	۱- کرمان ۲- بم ۳- بندرعباس ۴- خاش ۵- زابل
استان نهم	۱- بیرجند ۲- تربت‌حیدریه ۳- مشهد ۴- قوچان ۵- بجنورد ۶- گناباد ۷- سبزوار ۸- جویمند
استان دهم	۱- اصفهان ۲- یزد

جدول تقسیم‌بندی استان‌های کشور ایران در سال ۱۳۱۶<sup>۲۶</sup>

این امر باهدف بی‌اهمیت جلوه دادن این ممالک و تعرض به تمامیت ارضی آن‌ها که روزی در فدرالیسمی سنتی و با اقتصادی خودگردان زیر بیرق امپراتوری‌های ترک به حیات خود ادامه می‌دادند، موجبات تحقیر و خودباختگی ملی را فراهم می‌نمود تا بدین‌وسیله سیاست یکسان‌سازی در ایران اجرا گردد.

در دهه‌های اخیر نیز استان زنجان در سال ۱۳۵۲ از تهران جدا گردید و استان قزوین نیز در سال ۱۳۷۶ از استان زنجان مجزا و به استان جدید تبدیل گشت. استان اردبیل در سال ۱۳۷۲ از استان آذربایجان شرقی جدا و به استان مجزای دیگری تبدیل شد. استان همدان نیز در سال ۱۳۵۲ به تأسیس می‌رسد که در ایالت‌های ۱۰ گانه‌ی رضاشاه در مجموعه‌ی شهرهای کردنشین استان پنجم قرار گرفته بود. به این اعتبار، چنانچه مشاهده می‌گردد؛ سیستم استعماری پایه‌ریزی شده توسط روشنفکران ناسیونالیست زبانی (فارسی) بنیان‌های ملت‌سازی در ایران را بر مبنای هویت قومی فارس-که در آن دوران متأثر بود از جنبش ناسیونال سوسیال آلمان- قرار داد و موجب گشت تا ایران را به محلی ناامن و غیرقابل‌اعتماد برای ملل غیر فارس مبدل سازد. در دهه‌های اخیر جنبش‌های سیاسی ملل غیرفارس در ایران علیه سیاست‌های استعمار داخلی از سیستم برخاسته از ایدئولوژی آمیخته به نژادپرستی آریایی-فارسی نظام‌های مرکزی ایران موج بیداری ملی را در سرزمین‌های ملل غیرفارس برانگیخته است که مشروعیت ایدئولوژی استعمار فارس در ایران را زیر سؤال می‌برد.

سیاست‌های تبعیض‌آمیز نشأت گرفته از نژادپرستی و برتری‌بینی ملت فارس بر سایر ملل در ایران از سوی پهلوی اول، به صورتی عنان‌گسیخته و آشکار تبیین و عملی می‌شد. این عنان‌گسیختگی نژادپرستی مقامات حکومت مرکزی ایران به حدی بود که یکی از استانداران منفور رضاشاه در تبریز به نام عبدالله مستوفی گفته بود: «آذربایجانی‌ها ترک‌اند! یونجه خورده، مشروطه گرفته‌اند. حالا نیز کاه می‌خورند، ایران را آباد می‌سازند!». <sup>۲۷</sup> مستوفی همچنین باهدف ایجاد وحدت ملی به تحقیر آذربایجانی‌ها می‌پرداخت و به گفته‌ی علی شقاقی از سرشماری تبریز با عنوان «خرشماری» یاد می‌کرد. <sup>۲۸</sup> مردم آذربایجان به انواع گوناگون مورد تحقیر رسمی و غیررسمی رژیم مستبد رضاشاهی قرار گرفتند و با آذربایجان که در گذشته چشم‌وچراغ ایران شمرده می‌شد، مانند مستعمره رفتار کردند. <sup>۲۹</sup>

در نهایت ملت آذربایجان در سال ۱۳۲۴ از تمامی اقشار به‌ویژه طبقات زحمت‌کش نهضتی را آغاز نمودند که توانست با تمامی فشارهای بین‌المللی و حکومت نژادپرست ایران، به مدت یک سال با پشتیبانی عظیم ملت آذربایجان دوام یابد. نهضتی که در یک سال جدایی از ایران و اداره‌ی امور داخلی خود به دست خویش، توانست سطح رفاه، اقتصاد، صنعت، آموزش و پرورش، بهداشت و ... را به حدی باورنکردنی بالا ببرد. روزنامه‌های بسیاری در تبریز و سایر شهرها منتشر گردید که مانیفستی طولانی از مطالبات عموم ملت آذربایجان ارائه می‌دادند.

۲۷- به نقل از روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی

۲۸- همان، ص ۱۸۲

۲۹- آذربایجان از سلطنت رضاشاه تا دولت پیشه‌وری، ص ۹۶

این نهضت بر پایه‌ی مطالبات ملی قبل از سال ۱۳۲۴ مانیفست خود را از طریق مطبوعات و ارگان‌های خود تبلیغ می‌کرد. روزنامه‌ی آذربایجان در آن سال‌ها در یکی از سرمقاله‌هایش نوشته است:

«سبب بدبختی آذربایجان چیست؟ علت اصلی، فقدان وحدت بین ملت آذری است. دیگران توانسته‌اند به خاطر تفرقه داخلی بخصوص بین سنی و شیعه ارمنی و مسلمان، دهاتی و ایلاتی، کرد و آذری ما را استثمار کنند و آلت دست قرار دهند. تنها زمانی خواهیم توانست حقوق خود را تأمین کنیم که این اختلافات را کنار بگذاریم و در برابر استثمارگران تهران متحد شویم. هدف اصلی ما حمایت از حقوق دموکراتیک مردم در استفاده از زبان مادری است. وقت آن است که دولت قبول کند که آذربایجانی فارسی‌زبان نیست و نبوده است. زبان رسمی ما آذربایجانی است. ما هر چه در توان داریم برای ترویج زبان مادری خود در مدارس و ادارات دولتی انجام خواهیم داد. آن‌هایی که سعی می‌کردند زبان ما را نابود کنند، باید نظر خود را عوض کنند.»<sup>۳۰</sup>

بسیاری از فعالان ملی و مدنی حرکت ملی آذربایجان جنوبی معتقدند سیستم حکومتی که در سال ۱۳۰۴ بنیان نهاده شد، استعمار ملل غیرفارس توسط ملت حاکم در ایران را با تکیه بر ایدئولوژی نژادپرستی بیمه کرد؛ به‌گونه‌ای که با تغییر حکومت از پهلوی اول به پهلوی دوم و حتی انقلاب و برجیده شدن به‌صورت تمام و کمال دودمان پهلوی، سیستم حکومتی مرکزگرا علی‌رغم عدم مشروعیت پای برجای باقی مانده است. اکنون نیز اگرچه صورت قضایا رنگ و لعاب دیگری به خود گرفته است؛ اما با توجه به شرایط و گذر زمان و پیشرفت وسایط ارتباط جمعی هرچه نرم‌تر و آهسته‌تر اما با همان قوت و بی‌رحمی تمام به‌پیش می‌رود و به نسل‌کشی فرهنگی-هویتی خود ادامه می‌دهد. از این‌روی، مبارزه با حکومت از اهداف فعالین ملی نیست؛ بلکه هدف فعالین ملی-مدنی در آذربایجان تغییر در ساختار کلی سیاسی و اجتماعی ایران است. با این‌همه امروز قهر سیاسی از ایران و یا به عبارتی طلاق سیاسی و استقلال از دولت مرکزی ایران نیز طرفداران بسیاری در بین منسوبین به حرکت ملی آذربایجان دارد. به‌طورکلی حق تعیین سرنوشت برای ملت ترک آذربایجان از سوی فعالین و تشکل‌های سیاسی به پیش کشیده می‌شود تا با رجوع به ملت آذربایجان به واسطه همه‌پرسی آزاد سرنوشت خود را به دستان خود تعیین کرده و شکل حکومت خود را معین سازند.

۳۰- «علت بدبختی آذربایجان چیست؟»، آذربایجان، ۱۷ آذر ۱۳۲۰؛ «هدف ما چیست؟»، آذربایجان، ۱۳ بهمن ۱۳۲۰، به نقل از

چنانچه در این فصل خواهیم دید، تغییر سیاست کلی سیستم حکومتی در ایران بنا به پتانسیل‌های آلترناتیو و بالقوه‌ی اپوزیسیون امری محال تصور می‌شود. برخی از فعالین ملی-مدنی معتقدند، ساختارهای موجود در بطن جامعه‌ی فارس به قدری آلوده به نژادپرستی و ناسیونالیسم افراطی است که آثار آن در اکثریت قریب به اتفاق روشنفکران، هنرمندان و سیاستمداران این جامعه نمود پیدا می‌کند. ناامیدی از بهبود وضعیت ایران و عقب‌نشینی از سیاست‌های تبعیض‌آمیز و استعماری از سوی برخی از فعالین حرکت ملی آذربایجان جنوبی نظریه‌ای همچون «قهر سیاسی و جغرافیایی» را به میان آورده است. به این معنی که آلترناتیوهای حکومت فعلی در بین اپوزیسیون دولت مرکزی ایران ظرفیت‌های لازم برای لغو کامل سیستم استعماری در ایران را ندارند و گفتمان سیاسی‌ای که بکار می‌بندند، فاقد نشانه‌ها و امواج لازم برای جلب اعتماد کامل ملل غیرفارس است. در این فصل سعی خواهد شد تا با بررسی مواضع و رویکردهای اتخاذ شده از سوی احزاب مختلف ایرانی به مطالعه‌ی گفتمان ایشان حول مسئله‌ی ملی در ایران پرداخته شود.

می‌توان این مسئله را پیش کشید که تمایل فعالین حرکت ملی آذربایجان جنوبی به احقاق «حق تعیین سرنوشت سیاسی» برای ملت ترک آذربایجان نکته‌ی اصلی در افتراق راه و شیوه‌ی مبارزه با سایر احزاب سیاسی ایرانی است. حرکت ملی آذربایجان گفتمان و ادبیات مبارزه‌ی خود را بر مبنای اصول «حقوق بشر» و «حق تعیین سرنوشت سیاسی» که یکی از اساسی‌ترین اصول حقوق بشر است، پایه‌ریزی کرده است. همین امر موجب می‌شود تا جایگاه رفیع‌تری از لحاظ اخلاقی در مقایسه با اپوزیسیون و جریان اصلاح‌طلبی به خود اختصاص دهد. مطالبه و مبارزه برای رسیدن به حق تعیین سرنوشت موجب می‌شود تا اپوزیسیون و اصلاح‌طلبان در موقعیت مخالف و یا منفعل قرار گیرند که همین موضوع نشانه‌ی عدم مقید بودن، صداقت و پایبندی به اصول حقوق بشر از سوی این جریان‌ها به‌طور تمام و کمال است.

## تبعیض اقتصادی و سرمایه‌گذاری ناعادلانه

بودجه‌های در نظر گرفته‌شده برای استان‌های آذربایجان جنوبی و استان‌های مرکزی فارس‌نشین و سرمایه‌گذاری دولتی برای این مناطق از اختلاف فاحشی برخوردار است به طوری که موجب گشته است مسئله‌ی مهاجرت به شهرهای صنعتی فارس‌نشین از آذربایجان را به امری عادی و معمولی مبدل سازد. علی‌رغم تبلیغات گسترده‌ی مسئولان برای توسعه‌ی آذربایجان و فارغ از آمارهایی که خودشان منتشر می‌سازند مهاجرت گسترده به شهرهایی چون تهران، شیراز، اصفهان، بندرعباس و استان‌های مرکزی ایران خود دلیلی محکم بر این ادعاست که سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف متناسب با پتانسیل‌ها و جمعیت این مناطق نبوده و نیست. از سوی دیگر

تحقیر و توهین از سوی نهادها و اشخاص رسمی و غیررسمی حکومت مرکزی ایران در قالب جوک‌ها، مقالات و کاریکاتورهای تحقیرآمیز، برنامه‌های تلویزیونی، سخنرانی‌های رسمی و غیررسمی مقامات وابسته به حکومت مرکزی ایران و غیره را که اگر بخواهیم به همگی این دست موارد در سال‌های پس از انقلاب بپردازیم، خود به تألیفی حجیم و مجزا نیازمند خواهد بود.

برای نمونه در بحث اقتصاد و به‌ویژه در حوزه‌ی مهم کشاورزی، استان‌های آذربایجان جنوبی، شامل آذربایجان شرقی و غربی، اردبیل، زنجان، همدان و قزوین با ۲۹,۹ درصد کل اراضی کشاورزی بیشترین درصد را در مجموعه استان‌های ایران به خود اختصاص داده است. ۴ استان فارس‌نشین فقط ۹,۹ درصد از این اراضی را دارا هستند. استان‌های به‌ظاهر محروم نیز باینکه ۹ استان با وسعت ۵۶۰ هزار کیلومترمربع یعنی چهار برابر استان‌های آذربایجان جنوبی‌اند تنها ۲۱,۴ درصد اراضی قابل کشاورزی را دارا هستند. با این وصف، بر اساس اطلاعات مأخوذه از هفته‌نامه‌ی «برنامه» ارگان معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری در حوزه تجهیز و نوسازی اراضی کشاورزی تا پایان سال ۱۳۸۶ در استان‌های آذربایجان جنوبی به‌طور میانگین فقط ۳,۸۳ درصد کل طرح‌های مصوب دولت به مرحله اجرا رسیده‌اند. این رقم در استان‌های فارس‌نشین به‌طور میانگین ۸۰,۲۵ درصد یعنی ۲۴ برابر استان‌های آذربایجان جنوبی است. آبه نظر می‌رسد که سیستم موجود در ایران از دو پارامتر فرهنگی و اقتصادی بر ملت آذربایجان فشار آورده و سعی دارد بدین شکل زنجیرهای وابستگی و اسارت ملت ترک آذربایجان را مستحکم نماید.

از سوی دیگر سیاست‌های تعمدی و سوداگرایانه‌ی اقتصادی سپاه پاسداران در امر سدسازی در حوزه‌ی آبریز دریاچه‌ی اورمیه سبب گشت تا این دریاچه خشک گردد؛ و به‌تبع آن کشاورزی در منطقه با مشکلات عمده‌ای روبرو شود. زمانی که دولتمردان و مجلس شورای اسلامی طرح دو فوریت احیای دریاچه را رد کردند، رسانه‌های ایران اواسط تیرماه ۱۳۹۳ از اجرای فاز نخست طرح انتقال آب خلیج به کرمان خبر می‌دادند. پیش‌تر نیز در سال ۱۳۹۱ خبرهایی از کلید خوردن طرح انتقال آب دریای خزر به ایران مرکزی از سوی رسانه‌های دولتی منتشر شد؛ که بنا بر معلومات ارائه‌شده توسط این رسانه‌ها، قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیا وابسته به سپاه پاسداران انقلاب، سرمایه‌ی لازم برای اجرای طرح شیرین‌سازی آب دریای خزر و انتقال آن به استان‌های مرکزی ایران را مبلغی بالغ بر دو هزار میلیارد تومان برآورد کرده بود. نظام اقتصادی متمرکز که بر ایدئولوژی نژادپرستانه و با توجه به نگاه امنیتی و بیگانه به حاشیه موجب گشته است تا نظام اقتصادی متمرکز از دوران پهلوی توسعه‌ی اقتصادی نامتوازن را منتج گردد که در حال حاضر برخی مقامات جمهوری اسلامی نیز ناچار به اعتراف شده‌اند. محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص



مصلحت نظام جمهوری اسلامی ایران در مورخه‌ی ۹۳/۰۲/۰۹ در جلسه‌ی علنی شورای شهر به مناسبت روز شوراها گفته بود: «دولت مستبد پهلوی که میراث مشروطه را مصادره کرد و نظامات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را تغییر داد، نظامات شهری را نیز تغییر داد که متأسفانه همان روند در نظام شهری و شهرسازی بعد از انقلاب ادامه یافت.»<sup>۳۳</sup>

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید بدین قرار که آیا سیستم استعماری اقتصاد متمرکز که مبتنی بر ایدئولوژی نژادپرستانه‌ی ناسیونالیسم افراطی آریایی-فارسی است؛ چگونه می‌تواند اصلاح گردیده و به‌صورت مطلوب درآید. آیا امکان بازتعریف ایرانی بودن و مفاهیم ملت و ایرانیت وجود دارد؟ اقتصاد دولتی حال حاضر ایران که فساد جزئی از آن را تشکیل داده و در انحصار یک گروه کوچک قرار گرفته همواره از مالکیت خصوصی می‌هراسد و این عوامل مانع از فراهم شدن شرایط برای اصلاحات و گذر به جامعه‌ی باز می‌شود.<sup>۳۴</sup> ذرواقع بعد از انقلاب اسلامی در ایران و فروکش کردن جو احساسی، حکومت از مالکیت خصوصی دفاع کرد؛ ولی حق مالکیت تنها برای قشر و طبقه‌ای خاص مورداحترام واقع می‌شد به‌طوری‌که امروزه اقتصاد خصوصی‌سازی در کشور به‌گونه‌ای انجام می‌پذیرد که ثروت را در طبقه‌ای خاص متمرکز کند. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به‌صورت شگرفی قله‌های ثروت و قدرت را در کشور درمی‌نوردد و یا به عبارتی کشور را در خود می‌بلعد.

از طرف دیگر سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها نیز وجود هر نوع مسئله‌ی ملی در ایران را نفی کرده و راه‌حل تمامی مشکلات و نارسایی‌ها در کشور ایران را در نظریه‌های مارکسیستی می‌جویند. بر اساس این دیدگاه، استعمار فارسی-آریایی وجود ندارد و حل این مسئله نه با مبارزات رهایی‌بخش ملی بلکه با مبارزات طبقاتی و برقراری مساوات و جامعه‌ی سوسیالیستی ممکن خواهد بود. در کتاب استعمار منتشرشده از سوی کمیته‌ی نشر تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان به این مهم اشاره شده است. در این کتاب آمده است: «*بیروهای چپ سنتی که به سوسیالیست‌ها، مارکسیست‌ها و غیره معروف‌اند در عصر سرمایه‌داری بیشتر این موضوع را تعقیب می‌کردند و نظرشان این بود که حل این مسئله به هر نوع ظلم و ستم پایان خواهد داد و مقوله استعمار نیز خودبه‌خود در سایه آن از بین خواهد رفت اما در عمل چنین نشد و دولتی که خود را نماینده این موضوع و مورد می‌شناختند هم به استثمار جمعی-حزبی-دولتی رسیدند و هم به استبداد*

۳۳- فارس نیوز: نظام شهری ایران در ۸۰ سال گذشته نامتوازن شده است/ شوراها باید به جایگاه قانونی خود برگردند  
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930209000421>

۳۴- این مبحث در فصل دوم موردبررسی و تحقیق قرار گرفته است.

باورنکردنی و هم به استعمار، که حداقل یک مورد زنده آن برای مطالعه و بررسی همه نوعی باقی مانده است که کشور چین می‌باشد.<sup>۳۵</sup>

به عبارتی دیگر سوسیالیسم در شوروی به اقتصاد دولتی انجامیده بود و دولت به‌عنوان تنها ارباب و صاحب سرمایه استثمار دوران فئودالیسم را در شکلی دیگر پیاده می‌کرد هرچند که هیچ سوسیالیست و کمونیست انقلابی‌ای مایل بدان نبود لیکن واقعیتی محرز بود. تشکیلاتی در ابتدا مدعی نمایندگی طبقه‌ی پرولتاریا بود؛ و حتی بسیاری از طبقه‌ی پایین به این تشکیلات بلشویک می‌پیوستند بعدها خود به ابزاری برای استثمار تبدیل شد. حزب خود بر این ایده تشکیل شده بود که رهبری پرولتاریا را داشته و بیانگر منافع تاریخی آن باشد. اما ایده‌ها و گرایش‌های حزب بلشویک هرگز موفق از آب درنیامده است چون خود طبقه‌ی کارگر و اکثریت قاطع آن را در قدرت سهیم نکرده است و طبقه مایل نبوده است که این حزب را ارگان ضروری قدرت خود ببیند؛ و این‌چنین شوراها یعنی ارگان‌هایی که باید تجلی برتری سیاسی توده‌های زحمتکش باشند، به‌سرعت به زائده‌هایی از قدرت بلشویک تبدیل شدند.<sup>۳۶</sup>

به‌عنوان نمونه‌ی تاریخی، در اتحاد جماهیر شوروی سابق بعد از انحلال پادشاهی تزار و به قدرت رسیدن بلشویک‌ها، جمهوری آذربایجان [شمالی] در سال ۱۹۱۸ به رهبریت «محمدامین رسول‌زاده» و «حزب مساوات»، استقلال خود را اعلام نمود؛ ولی ارتش سرخ بلشویک‌ها این جمهوری را اشغال نمودند. این در حالی بود که بلشویک‌های مارکسیست پیش‌تر ساختار امپراتوری و اشغال سرزمین‌ها با قدرت نظامی پادشاهان را در زمره‌ی ستم طبقاتی و امپریالیسم تشریح و به‌شدت با آن مخالفت می‌ورزیدند. همچنین نام اتحاد (En: soviet) که بر روی این کشور گذارده شده بود طبیعتاً باید تداعی‌کننده‌ی رضایت سرزمین‌های تشکیل‌دهنده‌اش می‌بود که در واقعیت این‌چنین نبود. حتی سیاست‌های شوونیستی در جهت روسی‌سازی و تحمیل خط کریل بر سایر ملل دلایل و شواهدی را برای استعماری خواندن این نظام سوسیالیستی از سوی برخی نویسندگان به دست می‌داد. و درنهایت ملل غیر روس جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و ملت روس نیز جنبش آزادی‌خواهی و ساقط کردن نظام توتالیتر تک‌حزبی شوروی را پی گرفتند و آن را به تاریخ سپردند. نباید از نظر دور داشت که امروز نیز در ایران احزاب و سازمان‌های چپ به دلایلی حاضر به حمایت از حق تعیین سرنوشت ملی که شامل حق انتخاب استقلال باشد نیستند و آن را مغایر اندیشه‌ها و آرمان‌های خود تفسیر می‌کنند. در حال حاضر حق تعیین سرنوشت ملی از سوی اپوزیسیون ایران اعم از راست‌گرا و چپ‌گرا قابل‌پذیرش نیست.

۳۵- نگاهی به استعمار فارس در ایران، استعمار، ص ۳

۳۶- پرولتاریا و تشکیلات، از مجله‌ی سوسیالیسم یا بربریت، ص ۳

تقسیم قدرت به صورت افقی در ایران و به وجود آوردن دولت‌های محلی که دارای قدرت تصمیم‌گیری بر سرزمین‌های خود هستند؛ موجب می‌شود تا سلطه‌ی فرهنگ فارس بر مدارس، ادارات و دادگاه‌ها، مراکز ورزشی و فرهنگی از جمله مطبوعات و سینما و تئاتر و غیره از میان برداشته شود و در صورتی که حتی مهاجرت و مبحث اقتصاد در آذربایجان حل نگردد؛ مسئله‌ی هویت ملی ترک‌های آذربایجان جنوبی حل و فصل خواهد شد و نگرانی‌ها از این جهت به حداقل خواهد رسید. این در حالی است که دولت‌های مرکزی ایران تاکنون حاضر به اعطای حقوق ابتدایی تدریس زبان مادری نیز نشده‌اند و همواره سیاست‌های ناعادلانه در تمام زمینه‌ها از جمله فرهنگ و اقتصاد را به اجرا گذاشته‌اند.

## تمرکز زدایی

در خصوص فدرالیسم و یا تمرکززدایی نظریات و ساختارهای بسیار متنوعی وجود دارد که لازم است تا به صورت مفصل بحث و بررسی گردد. برای مثال فدرالیسم در بریتانیا و فدرالیسمی که در شوروی سابق اعمال می‌شد، دارای تفاوت‌های ماهوی است که لازم است به دقت مورد بررسی و تحقیق قرار گیرند. بدین منظور مطالعه‌ی تاریخ شکل‌گیری ساختار فدرالی در این کشورها خالی از لطف نخواهد بود. اتحادیه بریتانیا و یا به عبارتی مصطلح‌تر پادشاهی متحد بریتانیای کبیر و ایرلند در سال‌های ۱۸۰۰ میلادی در اثر پیوند پادشاهی‌های اسکاتلند، ولز و ایرلند به وجود آمد؛ در سال ۱۹۲۶ ایرلند جنوبی کاتولیک مذهب از این اتحاد جدا و به صورت مستقل درآمد. اتحاد شوروی اما تاریخ و نحوه‌ی شکل‌گیری متفاوتی را تجربه کرده بود. باید این نکته را ذکر کرد که قبل از تأسیس اتحاد جماهیر شوروی، امپراتوری روسیه قدرت را در اختیار داشت و تا سال ۱۹۱۷ که سلطنت تزار ملغی شد ترکستان و قفقاز در پی پیروزی در جنگ‌های مختلف به خاک روسیه ضمیمه شده بودند. بنابراین اتحاد جماهیر شوروی وارث یک امپراتوری شد که سرزمین‌های اشغالی با ملل مختلف را دربر داشت. در اکتبر ۱۹۱۷ انقلابی در مسکو باعث به وجود آمدن حکومت بلشویک‌ها گردید که ارتش سرخ تروتسکی نیز نقش مهمی در شکل‌گیری مرزهای آن بازی کرد. ارتش سرخ بعد از انقلاب اکتبر به مناطقی چون فنلاند و قفقاز هجوم برده و دولت‌های مستقلی که ایدئولوژی ضدبلشویستی داشتند را مورد حمله قرار دادند و در مواردی نیز موفق به الحاق دوباره خاک این سرزمین‌ها به شوروی کمونیستی گردیدند، ولی در فنلاند این اقدام بلشویک‌ها با شکست مواجه شد و فنلاند توانست استقلال خود را بازیابد.

محمدامین رسول‌زاده ژورنالیست به نام آذربایجان و مؤسس جمهوری مستقل دموکراتیک آذربایجان در مجموعه مقالات خود با عنوان ملیت و بلشویسم که در نشریه‌ی «پرومته» منتشر

می‌شد، به وضعیت ممالک مسلمان و غیر روس شوروی بالأخص آذربایجان بعد از اشغال توسط ارتش سرخ شوروی پرداخته است. وی در مقاله‌ی خود با عنوان «دوئیت در تشکیلات حکومت سوویت» می‌نویسد: «لنین در اثر معروف خود که به‌عنوان «دولت و انقلاب» نوشته کمونیزم مخیل را مثل آنارشیست‌ها عبارت از بی‌حکومتی، و گروه مردمان آزاد تمام که مستغنی از جبر و قوت باشند تصور کرده، مرگ تدریجی حکومت را قائل است. باهمه این او، بنام «حاکمیت پرولتاریا» یک اصول حکومت استبداد کارانه سختی ترویج و بالفعل تأسیس کرده است که مثل آن را تاریخ عمومی جهان ابداً سراغ ندارد. در مسئله ملیت نیز قضیه همین است: اساساً هر ملت تماماً آزاد به مقدرات خود بالذات حاکم است و در اساسات اصلی سیستم سوویت، موقع مهمی به فدرالیزم تخصیص می‌شود حال آنکه در حقیقت سانترالیزمی به وجود آمده است که جهان مثل او را ابداً ندیده است.» وی در ادامه از «تیماشف»<sup>۳۷</sup> نقل می‌کند که: «حکومت سوویت، تشکیلی است که حاکمیت آن دوتایی شده است. حالت رومای قدیم در مدت دو عصر که بعد از میلاد عیسی ادامه داشت در همین شکل بود. سنات با تمامی آن رسمیتی که داشت مطلقیت پرنسیب را پرده می‌کشید؛ در زمان پادشاهان منسوب به خاندان مه‌روینگ موناشری فرانس نیز حاکمیت حقیقی را به مایوردوم‌ها واگذار کرده بود؛ ژاپن درحالتی که بیش از دو عصر شئونات رسمی کاملاً به میقادو حکمران دینی عائد بود، حاکمیت حقیقی ایمپراطورهای دنیوی شیوگون‌ها را شاهد گشته است.»<sup>۳۸</sup>

بسط این موضوع که جمهوری اسلامی ایران نیز در قانون اساسی -هرچند ناقص- به حقوق به‌اصطلاح اقوام اشاره و حتی در سخنان و ادبیات سیاسی مقامات عالی رژیم به این دست مسائل اشاره می‌شود. اما در عالم عمل و سیاست رفتاری متضاد با آنچه گفته می‌شود اعمال می‌شود.

برخی سؤال‌ها پیش کشیده می‌شود مبنی بر اینکه بسیاری از دولتمردان و مسئولان در ایران را ترک‌زبانان آذربایجان تشکیل می‌دهند و نتیجه می‌گیرند که تئوری استعمار بدین ترتیب مردود به حساب می‌آید. با در نظر گرفتن اینکه همواره در نمونه‌های تاریخی استعمار داخلی و حتی در برخی موارد استعمار خارجی نیز نشانند افرادی از ملت مستعمره بر سمت‌های غیر حساس دیده می‌شود و این اصل یکی از تاکتیک‌های استعمار است به یک نمونه‌ی دیگر رجوع می‌کنیم. رژیم توتالیتار جمهوری اسلامی ایران همواره در ماه‌هایی از سال کنترل شدید خود بر نحوه‌ی پوشش زنان را اعمال می‌کند که در اجرای بسیاری از این طرح‌های به‌اصطلاح عفت و حجاب مأموران زن نقش پررنگی دارند. بنابراین استفاده‌ی ابزاری از خودی برای استعمار یک قشر و یا ملت امری نو و عجیب نیست. استعمار داخلی در ایران به حدی آهسته، بی‌سروصدا، موزیانه و در لفافه‌های ایدئولوژی‌ها و قوانین گوناگون به‌پیش می‌رود که برخی از قشر آگاه و فعال در حوزه‌ی سیاست و

۳۷- سوسیالیست روسی

۳۸- ملیت و بلشویسم، ص ۲۰.

فرهنگ جامعه را نیز فریفته است. بی‌شک با توجه به وضعیت موجود فعالان حرکت ملی آذربایجان با یادآوری تاریخ ملت آذربایجان و احیای حافظه‌ی تاریخی ملت بایستی در روشن شدن حقایق و زوایای پنهان استعمار فارس بکوشد. چنانچه در بخش دوم این فصل بدان پرداخته خواهد شد؛ استعمار داخلی به‌قدری پنهان و در خفا عمل می‌کند که درک آن از سوی توده‌ی مردم به‌سختی صورت می‌گیرد. با توجه به وضعیت موجود، لزوم فعالیت‌های روشنفکران و نویسندگان آذربایجان در شناساندن و آشکار ساختن سیاست‌های استعمار در ایران حس می‌شود. آگاهی و بیداری اقشار مختلف ملت آذربایجان مبارزات ملی، مدنی و رهایی‌بخش را در جایگاهی قرار خواهد داد که معادلات سیاسی کشور سنگینی گفتمان حرکت ملی را درک و خود را با آن تطابق دهد؛ در غیر این صورت حرکت ملی رسماً ایده‌ی استقلال و جدایی را به‌پیش خواهد کشاند. از سویی اشاره به ملیت مقام‌های عالی‌رتبه در ارکان اصلی نظام جمهوری اسلامی در اینجا خالی از لطف نخواهد بود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که ۷۵ درصد ترکیب قومی فرماندهان ارشد نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران از اتنیک فارس تشکیل یافته است. همچنین ترکیب قومی شورای نگهبان نشان می‌دهد که ۹۲ درصد این شورا را اتنیک فارس تشکیل می‌دهد. مسئولین ارشد مجلس شورای اسلامی ایران نیز متشکل از ۵۹ درصد فارس، ۱۱ درصد ترک، ۱۹ درصد لر، ۴ درصد کرد و ۷ درصد نامشخص هستند. پراکندگی قومی مسئولین ارشد قوه مجریه نیز شامل ۷۴ درصد فارس، ۱۲ درصد ترک و ۶ درصد کرد هستند. ترکیب قومی اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام شامل ۸۵ درصد فارس و ۲ درصد ترک و بقیه از اتنیک‌های دیگر هستند. ترکیب قومی مجلس خبرگان رهبری نیز متشکل از ۸۶ درصد فارس و ۱۴ درصد عرب می‌باشد. نتایج بررسی‌های دقیق نشان می‌دهد که ۷۸ درصد از مسئولین عالی‌رتبه جمهوری اسلامی ایران را اتنیک فارس تشکیل می‌دهد.<sup>۳۹</sup>

نگاه غیرخودی بودن به ملل غیرفارس از سوی سیستم حکومتی کشور ایران، چه در دوران رژیم قبلی و چه در دوران رژیم وقت، همواره موجب اتخاذ سیاست‌های استعماری و اقتصادی مبتنی بر افکار نژادپرستانه در ایران شده است و بنابراین از توسعه‌ی پایدار در این سرزمین‌ها جلوگیری به عمل آمده است. محمد مصدق یکی از رهبران ملی کردن صنعت نفت در ایران در جلسات بازجویی در سال ۱۳۳۲ آورده است: «اگر فراموش نکرده باشم، در تابستان ۱۳۲۹ مرحوم رزم‌آرا به خانه من آمد و گفت: "می‌خواهم نخست‌وزیر بشوم و آمده‌ام با شما مشورت بکنم ببینم به مصلحت می‌دانید یا نه... گفت: برنامه من دادن اختیارات بیشتر به استان‌ها است. گفتیم: "دادن اختیارات به استان‌ها مخصوصاً به بعضی از استان‌ها که ساکنین آن از نظر نژاد، زبان و مذهب با ما

۳۹- سلیم خورشیدی، مرکز مطالعاتی تبریز، مقاله اکثر مسئولین ارشد جمهوری اسلامی ایران از کدام قوم و استان می‌باشد؟ (تحلیل آماری)

اختلاف دارند صلاح نیست. به جهت اینکه دول بزرگ از اختیاراتی که به آن‌ها داده باشید، سوءاستفاده می‌کنند و دولت ایران را در بن‌بست عظیمی قرار می‌دهند. اکنون اختیاراتی که می‌توان به محل‌ها داد این است که می‌توانیم پیش‌بینی کنیم اختیارات داده شود که اعضای شورای بلدیة خود را انتخاب کنند، نمایندگان خود را به مجلس شورای ملی بفرستند. به من جواب داد که برنامه پیش از این‌ها است که شما در نظر گرفته‌اید. من، به او گفتم چنانچه شما دولتی تشکیل بدهید که برنامه آن از آنچه من عرض کردم تجاوز کند، من شدیداً با شما مخالفت خواهم کرد.»<sup>۴۰</sup>

چنانچه در این سند تاریخی ذکر شده است، شخصیت‌های به‌اصطلاح دموکرات و ملی‌گرای حکومت مرکزی نیز افکاری راسیستی و شوونیستی داشتند که غالباً متأثر از سیستم استعمارگری و نژادپرست برخاسته از قلم‌فرسایی به‌اصطلاح روشنفکران آن زمان بود. اگر دیدگاه امنیتی سیاستمداران حکومت‌های مرکزی ایران را که قریب به‌اتفاق آن‌ها نظری موافق با محمد مصدق دارند بررسی کنیم، پرسشی به میان می‌آید به این شکل که: «آیا ملت آذربایجان و سایر ملل غیرفارس در ایران باید به قیمت فارس‌سوزی شدن و غارت منابع مادی و انکار و تحریف ثروت‌های معنوی خویش، هزینه‌ی تمامیت ارضی و اقتدار حکومت تهران را بپردازند؟! اگر ایران مورد نظر استعمارگران آنگونه که خود تبلیغ می‌کنند سرزمینی همواره یکپارچه و متحد بوده است و به زور سرنیزه باقی نمانده است، چرا در صورت فراهم کردن شرایط برابر و دادن اختیارات برابر به همه ملل آن، بیم فروپاشی آن به میان می‌آید؟»

چنانچه مشخص است اعتماد ملت آذربایجان به جریان‌های سیاسی مرکز به شدت تنزل یافته است آنگونه که آن‌ها همواره از بیم از دست دادن مسعمره‌شان زنجیرهای اسارت و تبعیض بر آذربایجان را محکم کرده‌اند. بازهم صدای واضحی از این جریان‌ها برای اعطای حق خودمختاری به آذربایجان و تمرکززدایی شنیده نمی‌شود و آذربایجان باید به آزادی و رهایی خود تنها به دست جوانان مبارز و فداکار خود امیدوار باشد.

در طول تاریخ آذربایجان، گروهی از روشنفکران بوده و هستند که به افکار و جریان‌های فکری ملی‌گرایی باستان‌گرایی آریایی-ایرانی-فارسی خدمت کرده و بزرگ‌ترین ظلم را به خود و ملت آذربایجان روا داشته‌اند. این گروه از به‌اصطلاح روشنفکران افکار و اذهان ملت را مسموم و آب در آسیاب استعمارگران مرکز ریخته‌اند. افرادی چون احمد کسروی و تمامی روشنفکرانی که در خط و مشی فکری وی قدم برداشته‌اند از این گروه به شمار می‌آیند.

۴۰- وزارت جنگ، اداره دادرسی ارتش، محمد مصدق، پروتکل بازجویی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سند بازجویی صحیفه ۱ و ۲، تاریخ

دسته‌ای از روشنفکران نیز با شعارهای انترناسیونالیستی و جهان‌وطنی و نفی هرگونه ملت به حمایت از قشر زحمت‌کش و کارگر در ایران پرداخته‌اند. این جریان فکری موجب از میان رفتن انرژی و پتانسیل انقلابی ملت آذربایجان برای کل جغرافیای ایران شد که علی‌رغم آن هیچ نتیجه‌ای در برداشت و این مبارزات به شکست انجامید. این در حالی است که پتانسیل موجود در ملت آذربایجان برای آزادی می‌توانست در راه «تعیین سرنوشت ملی» و «رهایی ملی» از «استعمار فارس» در ایران سازمان‌دهی شود.

اما اندیشه و هدف برقراری ملت-دولت برای ملت و سرزمین تاریخی آذربایجان، اندیشه‌ای بود که جریان فکری قدرتمند و غالب روشنفکران آذربایجان را تشکیل می‌دهد. این جریان فکری در سال ۱۳۲۴ توسط فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به رهبری شخص متفکر و سیاستمدار آذربایجان جنوبی میر جعفر پیشه‌وری از لحاظ تئوریک و پراتیک بنیان‌گذاری شده و در حافظه‌ی تاریخی ملت آذربایجان نقش بسته است. اگرچه در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ حکومت ملی آذربایجان به خاک و خون کشیده شد، ولی بدیهی است که آرمان‌های ملت به‌صورت بذریه‌ی کاشته شده هستند که بالاخره روزی به بار خواهد نشست.

وارثان این خون‌های به‌ناحق ریخته شده با درس‌آموزی از اشتباهات و تجربیات رهبران و مبارزان آن دوران، هیچ‌وقت اجازه نخواهند داد ایثار پدران‌شان به هدر رود. نمونه‌های وارثان یادشده را امروز در قالب «فعالین حرکت ملی آذربایجان» می‌بینیم که بیرق همان حرکت مقدس را بر دوش گرفته‌اند. این ثمره‌ی همان خون‌های نثار شده می‌باشد که امروز در سرتاسر آذربایجان بارزاده ملت تبلور می‌نماید.

## نقش اندیشه‌های نژادپرستانه در ملت‌سازی ایران مدرن

پروسه‌ی ملت-دولت و ملت‌شوندگی در ایران روندی غیرواقعی‌بینه را طی نموده است. لازم است تا پروسه‌ی ملت-دولت در ایران بررسی شود تا به پایه‌ها و اساس ناسیونالیسم افراطی و نژادپرستانه در آن پی ببریم.

میرزا فتحعلی آخوندزاده از روشنفکران آذربایجانی است که متأسفانه از جریان روشنفکری آریایی-فارسی به حساب می‌آید و افکاری ضد ترک و ضد عرب داشت و در کل طرفدار ناسیونالیسم افراطی و نژادپرستانه بود. چنانچه از آثار وی برمی‌آید، وی خود را از نژاد «پارسیان» می‌دانسته است. وی از روشنفکران قبل از به قدرت رسیدن رضاخان است که در ایجاد تفکر ملی‌گرایی باستان‌گرایانه و نژادپرستانه‌ی ضدترکی نقش مهمی را ایفا نموده است. پایه‌ریزی تفکر ملی‌گرایی

در ایران بر مبنای افکار نژادپرستانه‌ی ضدترکی و ضد عربی قبل از به قدرت رسیدن رضاخان موجب نشر این افکار در اقصای مختلف ملت فارس گردید و به‌عنوان یک اصل بی‌رقیب در کشور مطرح شد. به‌طوری‌که در آن اوان هیچ جریان فکری مخالف با جریان ناسیونالیستی افراطی در ایران مطرح نگردید و همین امر باعث شد تا افکار عمومی ملت فارس از این جریان فکری تغذیه و روحیه‌ی ترک‌ستیزی و عرب‌ستیزی به نسل‌های بعدی تزریق گردد. میرزا فتحعلی آخوندزاده در مکاتبات خود با جلال‌الدین میرزا که از وی خواسته بود در کتابخانه‌های مرکزی قفقاز به جستجوی تصاویر سلاطین ترک تا زمان صفویه بپردازد می‌نویسد: «به اعتقاد من این پادشاهان لیاقت هم ندارند که چهره‌ی ایشان در تألیف شما نگاشته آید از آنکه همه دیسپوت و شیبه حرامی‌باشیان بوده‌اند». تنفر روشنفکران ناسیونالیست ایرانی-فارسی از ترک‌ها به حد قابل‌ملاحظه‌ای شگفت‌آور است. آن‌ها با تقدیس نژاد آریایی-فارسی در حد اعلا به‌هیچ‌روی سعی در مخفی کردن تنفرشان از ترک‌ها و عرب‌ها نداشتند. به‌طوری‌که آخوندزاده در مکاتبه با مانکجی، در تقدیس نژاد پارسیان می‌نویسد: «... و ایرانیان بدانند که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایران است. و غیرت و ناموس و بلندمندی و علوی‌طلبی تقاضا می‌کند که تعصب ما در حق هم‌جنسانمان و هم‌زبانان و هم‌وطنان باشد نه در حق بیگانگان و راهزنان و خون‌خواران. و ما را شایسته آن است که اسناد شرافت بر خاک وطن مینویشان خود بدهیم نه بر خاک دوزخ صفت و ذات‌الله اجنبیان»<sup>۴۱</sup>

بعد از به قدرت رسیدن جریان سیاسی منتسب به جریان فکری ناسیونالیستی افراطی ایرانی-فارسی در ایران در سال ۱۳۰۴ هم‌زمان مجله‌ای بانام «آینده» تأسیس شد که اشخاصی چون محمود افشار در آن به قلم‌زنی مشغول بودند. محمود افشار از روشنفکران ملت فارس و از تصورپسین‌ها و متفکرین ملت-دولت مدرن در ایران بود. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «یگانگی ایرانیان و زبان فارسی» در ماهنامه‌ی «آینده» می‌نویسد: «... شاید بگویند: غیر از ترکی، زبان‌ها و لهجه‌های دیگری نیز در ایران مرسوم است، از قبیل عربی، ترکمنی، کردی، بلوچی، لری، گیلکی، مازندرانی و جز این‌ها، پس همه را چگونه می‌توان از بین برد؟ نخست آنکه، هیچ از این‌ها، جز چهار تایی اول، زبان یا لهجه‌ای نیست که میان ایران و همسایگانش مشترک باشد تا به نحوی احتمال خطر خارجی برود، و غیر از دو تایی نخست، که اولی سامی و دومی تورانی است، کلیه زبان‌های دیگر مرسوم در ایران لهجه‌های ایرانی است، حتی کردی؛ و هیچ‌کدام مانند زبان ترکی خطرناک نمی‌باشد. به این واسطه، اکنون در درجه اول باید تمام توجه به‌طرف آذربایجان معطوف شود. به‌وسیله رادیو، جراید، مجلات، رسالات و کتب ارزان، بلکه رایگان، با جدیت هرچه‌تمام‌تر، فرهنگ عمومی را به زبان فارسی در تمام شهرها، دهات و ایلات آنجا دنبال کنند. با تعمیم فرهنگ اجباری و مجانی، کم‌کم در همه نقاط کشور زبان فصیح فارسی، جای لهجه‌های محلی را خواهد گرفت؛



ولی با زبان ترکی، مخصوصاً که پشتیبانانی در خارج کشور دارد، نمی‌توان به مدارا رفتار نمود، یعنی انتظار کشید که به تدریج جای خود را به زبان اصیل ایرانی بدهد. خلاصه، باید از حیث لباس، زبان و دیگر جهات، رفع اختلاف نمود و ملت را یکنواخت کرد و ایرانیان را به تمام معنی "ایرانی" ساخت.<sup>۴۲</sup>

در عصر ناصری، نویسندگانی چون میرزا ملکم، آخوندزاده و کرمانی از مشوقان باستان‌گرایی، ضدیت با اعراب و اصلاح خط بودند که به‌جایی نرسیدند.<sup>۴۳</sup> ولی با فروپاشی امپراتوری قاجار و به قدرت رسیدن رژیم پهلوی نژادپرستی فارسی به‌صورت دولتی و سیستماتیک از صورت بالقوه به‌صورت بالفعل درآمد. تغییر نام واحد پول، تغییر تابلوی مغازه‌ها، تغییر نام خیابان‌ها میدان‌ها کوچه‌ها و معابر شهری، تغییر اصطلاحات علمی، صنعتی و بلدی، تغییر اسامی افراد و ایجاد نام خانوادگی، تغییر نام ایستگاه‌های راه‌آهن، تغییر نام طوایف و مناطق ایلی، تغییر نام ماه‌ها و سال‌های کشور در دستور کار دولت جدید پهلوی قرار گرفت.<sup>۴۴</sup>

در پروژه هویت‌سازی ملی رضاشاه، تجددگرایان، زبان فارسی را رکن اصلی ملیت ایرانی می‌دانستند. زبان مشترک، عامل اصلی ایجاد وحدت برای ملت‌سازی شد و فردوسی در کانون توجه قرار گرفت. دستگاه غیریت‌سازی همه زبان‌های غیرفارسی را، زبان غیر ملی ایرانی نامید.<sup>۴۵</sup> از روشنفکرانی که سیاست یکسان‌سازی هویتی در ایران را در دوران رضاشاه پی می‌گرفتند، می‌توان به مشفق کاظمی، احمد فرهاد، غلامحسین فروهر و تقی‌زاده اشاره نمود.

جلال آل احمد از روشنفکران فارس که نسبت به دیگر روشنفکران ملت فارس با دید معتدل‌تری به موضوع ملیت و چندزبانگی نگریسته، معتقد است که زبان قدیم آذربایجان، تاتی بوده است. وی برای نظریه‌ی خود دو دلیل می‌آورد و می‌نویسد: «یکی به علت کثرت اردوی ترکان و تداوم هجوم ایشان بود و دیگر به علت اینکه در زبان محلی (تاتی آذری) نه ادبیاتی وجود داشت و نه شعری و نه سنت فرهنگی جاافتاده‌ای، همچو ادبیات و فرهنگ فارسی. از اینکه از نظر اقلیمی آذربایجان به نواحی شرقی ترکیه فعلی بیشتر شباهت دارد تا به گیلان و مازندران، یا به کردستان یا به عراق و فارس، و می‌توان گفت که آنچه از نظر تاریخ و فرهنگ و زبان بر ترکیه فعلی رفته است، ناچار شامل حال آذربایجان نیز می‌شده.»<sup>۴۶</sup> بآین حال آل احمد در ادامه‌ی نظراتش به ایجاد کینه و نفاق بین ملت‌های ترک و فارس بر اثر سیاست‌های حکومت به‌عنوان ایجاد وحدت ملی واقف

۴۲- ماهنامه آینده، شماره (۲)، سال چهارم، آبان ماه ۱۳۲۸ ه.ش.

۴۳- تحلیل تغییر اسامی شهرهای ایران در دوره پهلوی اول و نقش فرهنگستان ایران- گنجینه اسناد شماره ۸۸

۴۴- همان

۴۵- تبارشناسی هویت جدید ایران، عصر قاجار و پهلوی اول، ص ۲۵۲

۴۶- در خدمت و خیانت روشنفکران، جلد دوم، ص ۱۳۴

است. وی با اشاره به اعزام مأمور ترک به مناطق فارس و بالعکس می‌نویسد: «چنین سیاستی در اعزام مأمورها رعایت می‌شده تا به گمان خود وحدت ملی ایجاد کنند؛ اما در حقیقت مدام خوراک رسانده‌اند به ایجاد سوءتفاهم میان آمر و مأموری که زبان یکدیگر را نمی‌فهمند.»<sup>۴۷</sup> وی همچنین به صورتی هوشمندانه به بررسی وضع آذربایجانیان ترک و آسیب‌شناسی آن پرداخته و معتقد است که در صورتی که زبان و فرهنگ یک ملت ممنوع گردد؛ آن جامعه ناگزیر یا به فعالیت‌های بدنی همچون عمله و سرباز و ژاندارم و هر نوع مأمور اجرای دیگر یا متوجه فعالیت‌های ذهنی غیرفرهنگی مانند اقتصاد روی می‌آورد. به طوری که دوسوم بقالی‌های دونبش تهران را در اختیار می‌گیرد. ممنوعیت زبان مادری ترک‌های آذربایجان در مدارس همواره موجب کاهش سواد و عدم به وجود آمدن قشر نخبه شده است. «آنکه فارس است اگر به مدرسه راه داشته باشد، به هر صورت کوره‌سواد پیدا خواهد کرد؛ ولی آذربایجان ترک علاوه بر مشکل دسترسی نداشتن به مدرسه، به مدرسه هم که رفت نه زبان معلم فارس را می‌فهمد و نه از خط‌وربط کتاب درسی سر درمی‌آورد. او که آب‌ونان را شش هفت سال تمام «سو» و «چرک» شنیده، حالا می‌بیند توی کتابش دو شکل هست با دو کلمه‌ی غریبه. او به جای اینکه تصویر صوتی یک کلمه‌ی مأنوس را به تصویر بصری‌اش درآورد و بشناسد، مجبور است تصویر صوتی و بصری یک کلمه‌ی نامأنوس را در مقابل فلان مفهوم ذهنی خود بپذیرد. و این پی‌اول است که خراب گذاشته می‌شود. و این سوءتفاهم همچنان هست تا آخرین سال‌های تحصیلی و تا آخرین سال‌های عمر.»<sup>۴۸</sup> وی پس از بررسی موشکافانه در فصل «روشنفکر ایرانی کجا است؟» نتیجه می‌گیرد که «از آغاز پیدایش مفهوم ملیت، یعنی از اوان مشروطیت تاکنون، حکومت تهران اگرچه از نظر سیاسی و اقتصادی-ولی حتماً از نظر فرهنگی- آذربایجان را مستعمره‌ی خویش می‌داند و اولین نتیجه‌ی سوء استعمار فرهنگی، کشتن فرهنگ ترکی در حوزه‌ی آذربایجان.»<sup>۴۹</sup> آل احمد علی‌رغم آسیب‌شناسی هوشمندانه‌اش به هر دلیلی در نتیجه‌گیری خود دقت کافی را به خرج نداده است و این مسئله را نتوانسته و یا نخواسته است که بیشتر بسط دهد. در حالی که وی به مسئله‌ی زبان و آموزش اشاره و درمی‌یابد که دوگانگی زبان در مدارس و تحمیل زبان فارسی به ترکان باعث عدم رشد فرهنگی و عدم به وجود آمدن قشر روشنفکر و درنهایت عدم راه‌یابی به مراکز قدرت از آذربایجان می‌گردد، آیا استعماری که از لحاظ فرهنگی اعمال می‌شود سایر حیطه‌های سیاست و اقتصاد را در بر نمی‌گیرد؟ پاسخ از نظر ما قطعاً مثبت است. بعد از گذر دهه‌ها از آغاز سیاست‌های استعماری بر آذربایجان جنوبی و تداوم آن در حکومت به اصطلاح اسلامی کنونی، آذربایجانی که جایگاه قطب اقتصاد و سیاست فلات ایران را یدک می‌کشید، امروز بایستی به جایی برسد که برخی والدین ترک آذربایجانی برای پیشرفت

۴۷- همان، ص ۱۴۰

۴۸- همان، ص ۱۴۴-۱۴۵

۴۹- همان، ص ۱۴۶

فرزندان خویش و از روی ناآگاهی به جای تکلم به زبان اصیل مادری‌اش زبان فارسی را جایگزین کنند. اگرچه این موضوع با مبارزات فرزندان آذربایجان در حال حاضر در برخی از مناطق آذربایجان کم‌رنگ‌تر شده است اما همین موضوع نشان می‌دهد که استعمارگران عزت نفس ملی را در ترک‌های آذربایجان از میان می‌برند و همین امر آذربایجانیان را در علم، اقتصاد و صنعت و فرهنگ مدرن عقب‌نگه می‌دارد.

سعید متین‌پور در یادداشتی با عنوان «زنجان شهر بی‌دفاع» مشاهدات خود از شهر زنجان را ثبت کرده است؛ با مطالعه‌ی آن به رابطه استعمار فرهنگی و اقتصادی پی برده می‌شود:

«...دیروز نیز یکی از این اتفاقات را که بارها مشابهنش را ناظر بوده‌ام دیدم. دو دختر بچه در کوچه بازی می‌کردند که گویا به یکی ترکی و به دیگری فارسی یاد داده بودند. دخترک اولی نمی‌دانم چه کار کرده بود که به دختر دومی می‌گفت: من که «دونسته-دونسته» آن کار را نکردم. این اصطلاح «دونسته-دونسته» را هیچ فارس‌زبانی به کار نمی‌برد و امثالش را فقط بچه‌های شهر من که والدینشان با آن‌ها فارسی حرف می‌زنند یا هم‌بازی‌هایشان از فارسی صحبت شدگان هستند به کار می‌برند. اکنون انبوهی از بچه‌های شهر ما زنجان، به این امراض زبانی دچار هستند. آن‌ها به هیچ زبانی تسلط ندارند. نه فارسی را از پدر و مادرهای فارسی‌ندان و معلم‌های کم‌دان که اصرار به فارس‌زبان کردن فرزندان و شاگردانشان دارند به‌خوبی یاد می‌گیرند و نه حق دارند تسلط کامل داشته باشند به زبانی که در سطح شهر تکلم می‌شود. نمی‌دانم این بچه‌هایی که با هیچ زبانی در شکل‌های مختلف آشنایی ندارند چگونه به «تولید فکری» که ارتباط مستقیم با زبان دارد دست خواهند زد؟»

متین‌پور در ادامه این یادداشت خود بحث را به اقتصاد شهر زنجان نیز کشانده و سعی دارد تا تبعیض فرهنگی و اقتصادی را درهم بیامیزد. وی از مشاهدات خود از دورانی که به‌عنوان کارشناس در روابط عمومی استانداری زنجان بود یاد کرده و می‌نویسد:

«...چند سال پیش کارمند استانداری زنجان بودم. دو سالی به اقتضای مسئولیتی که در روابط عمومی اداره داشتم در جلسات شورای اداری استان که با حضور بیش از صدوبیست مدیرکل و رئیس ادارات استان تشکیل می‌شد شرکت می‌کردم. فقط چند مدیرکل زنجانی آن‌هم نه در ادارات مهم و کلیدی در میان ایشان بود. هرکدام نیز معمولاً بانندی داشتند که از هم‌شهریان خودشان که غال با فارس‌زبان بودند تشکیل شده بود. اکنون نیز میدانم چنین است.

همچنین، حداقل در سه کارخانه بزرگ در زنجان فارس زبانان حتی به‌عنوان کارگر حضور چشمگیر دارند.

اگر کارمندان دواير مختلف اداری و نهادهای نظامی و انتظامی را با جمعیت انبوهی از دانشجویان دانشگاه‌های آزاد استان را در هم جمع و به آمار حاصل از اطلاعات البته ناقص بالا اضافه کنیم آن وقت حداقلی از جمعیت فارس ساکن در زنجان و شهر ابهر به دست می‌آید که تناسبی با میزان جمعیت این دو شهر و امکانات اقتصادی این‌ها برای پذیرایی از غریبه‌ها ندارد. خاطرنشان می‌شوم: بعد از انقلاب فقط یکی از استانداران زنجان بومی و اهل هیدج بوده است. استاندار فعلی اهل لرستان و قبلی از مازندران اولین تجربه مدیریت استانی را در زنجان از سر گذراند.

حدود ده سال پیش زنجانی‌ها از ماه‌نشان گرفته تا قیدار (خدابنده) میلیاردها سهام شرکت توسعه معادن روی ایران را خریدند. هنوز اما کارخانه‌ای برای استحصال روی معادن غنی منطقه انگوران افتتاح نشده است. دو سال پیش نیز باز پول کلانی از مردم برای سهام سیمان خمسه اخذ شد. کارخانه هیج، خود شرکت مشکل حقوقی دارد.

سنگر به سنگر از فرهنگ و اقتصاد را واگذار می‌کنیم. می‌گویند در زنجان حدود صد هزار نفر جوان بیکار که حتی به‌صورت کاذب هم شاغل نیستند وجود دارد. در دولت قبلی در کنفرانس‌های مطبوعاتی استاندار خبرنگار روزنامه دست راستی جمهوری اسلامی تقریباً در هر جلسه این آمار را اعلام می‌کرد و استاندار نیز در مقابل رقم کمتری را با تردید بیان می‌کرد. تردیدش آن وقت آشکار می‌شد که در برابر سؤال دوباره آن خبرنگار دولتی می‌گفت این آمار از من نیست و مرکز آمار ایران آن را منتشر کرده است.

علل اینکه چرا چنین بی‌دفاع وجود معنوی انسانی و هویت فرهنگی ما را در کنار امکانات اقتصادی‌مان به تاراج می‌برند موضوع تحقیقات عالمان علوم انسانی است که متأسفانه یا خوشبختانه در کنج دانشگاه آزاد زنجان به موشکافی نظریات بزرگان این علوم مشغول‌اند. من از آنچه می‌بینم گزارش می‌دهم.»

آنچه در فوق آمد نمونه‌هایی کوچک برای شناخت روند ملت‌شوندگی و ایجاد ملت-دولت مدرن در ایران بود؛ ملت-دولتی که پایه‌هایش بر استعمار ملل دیگر ساکن در جغرافیای ایران بنا

نهاده شده است. تا اینجای مطلب سعی بر این بود تا نگرشی هرچند مختصر از پروسه ملت‌سازی مدرن در ایران در اختیار خواننده قرار گیرد. همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، تنها جریان فکری که نتوانست با قدرت سیاسی درهم آمیزد و نحله‌های ایجاد ملت-دولت مدرن در ایران را طرح‌ریزی نماید، متعلق به جریان ناسیونالیستی افراطی آریایی-فارسی بود و طبق این اندیشه، ایرانیان اصیل از نژاد پارسیان بوده و زبان اصیل آن‌ها نیز پارسی است و در یک کلام ایرانی برابر است با ملت فارس و بایستی زبان‌ها و نژادهای دیگر که پست هستند، از بین برده شوند و زبان و نژاد مردم ایران یکنواخت گردد؛ و یا به تعبیر کسرویست‌ها زبان مردم ایران به اصل خویش بازگردانده شود.

نباید از خاطر دور داشت که دیدگاه نژادپرستانه و امنیتی و نا خودی بر سایر ملل در ایران نمی‌تواند همیشه در بعد فرهنگی ظهور نماید و بالاخره چهره خود را در امور سیاسی و اقتصادی که همگی مرتبط به یکدیگرند؛ نشان خواهد داد. همین موضوع در یادداشت متین پور به‌طور عینی مبسوط است. بنابراین نژادپرستی در ایران برقراری سیستمی استعمارگر را اجتناب‌ناپذیر نموده و استعمار مناطق غیرفارس از همان دوران برقراری رژیم پهلوی نمود پیدا کرد.

با توجه به آنچه گفته شد و با دقت در تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی ملت آذربایجان و ناکامی‌های به‌دست‌آمده در این راه، امروزه حرکت ملی آذربایجان در جهت هدف رهایی ملی از استعمار فارس و با مرزبندی مستقل از جریان‌ات مرکزگرا و سراسری و با در نظر گرفتن تاکتیک‌های مبارزاتی در رژیم‌های توتالیتر تا احقاق «حق تعیین سرنوشت ملی» به مبارزه با استعمار فارس ادامه می‌دهد.

با توجه به اینکه وضعیت آذربایجان در رژیم پهلوی مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته، سعی بر آن است تا در ادامه‌ی نوشتار به مواردی مهم از تاریخ بعد از انقلاب ۱۳۵۷ شمسی نظر افکنده شود.

## انقلاب اسلامی و تداوم سیستم استعماری

بامطالعه و بررسی قانون اساسی کشور جمهوری اسلامی ایران، به موارد غیر دموکراتیک و ارتجاعی برمی‌خوریم؛ که نه تنها متناسب با وضعیت کشوری چندملیتی چون ایران نمی‌باشد بلکه راه‌های گذر به دموکراسی را نیز به‌شدت می‌بندد. در عصر حاضر، عدم تناسب یک سیستم

حکومتی سانترالیستی (مرکزگرا) برای یک کشور چندملیتی چون ایران از بدیهیات است و سیستم سانترالیستی حاضر در ایران بعد از انقلاب ۵۷ با سرکوب جنبش‌های رهایی‌بخش و آزادیخواه ملل غیرفارس در سال ۵۸ برجای قدرت نشست. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در خصوص حقوق قومی تنها دو بند موهوم و غیردقیق قید گردیده است که استعمار فارس حتی اجازه‌ی اجرایی شدن این بندهای قانون اساسی خود را نیز تا به اکنون نداده است.

طبق اصل ۱۹ قانون اساسی کشور، تحت عنوان «برابری قومی» «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز نخواهد بود.» چنانچه این بند از قانون اساسی کشور به حقوق برابر بین اقوام اشاره کرده ولیکن هیچ‌گونه توضیحی در خصوص چگونگی توزیع امتیازات و حقوق برابر آورده نشده است. همچنین طبق ماده‌ی ۱۵ قانون اساسی که در ادامه به آن نیز اشاره خواهد شد زبان رسمی و مشترک مردم ایران را فارسی ذکر کرده است که این نیز در تضاد با ماده ۱۹ قانون اساسی یعنی برابری اقوام می‌باشد. ارجح قرار دادن زبان فارسی و تحمیل آن بر سایر ملل با کدام معیارها و اصول حقوق بشری انجام پذیرفته است. این ماده با تکیه بر کدام اساس و منطقی زبان فارسی را بر اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی سایر ملل غیرفارس تحمیل می‌نماید. لزوم انتخاب یک‌زبان به‌عنوان زبان مشترک برای یک کشور مورد انکار قرار نمی‌گیرد؛ لیکن معیارهای انتخاب زبان فارسی به این عنوان بدون هیچ‌گونه نظرخواهی و رفراندوم در کشور فاقد مشروعیت قانونی می‌باشد. همچنین در ماده جنجالی ۱۵ قانون اساسی کشور، آورده شده است که: «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.» این بند از قانون اساسی کشور در حالی نوشته شد که جنبش‌های ملل غیرفارس از جمله ملت آذربایجان جنوبی با رهبریت آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری و حزب خلق مسلمان آذربایجان از سوی نیروهای سرکوبگر حکومت مرکزی ایران در سال ۱۳۵۸ به خاک و خون کشیده شد. جنبش‌هایی که خواستار احقاق حق خودمختاری برای سرزمین و ملت خود بودند. این ماده‌ی قانون اساسی حاوی نکاتی است که اهداف خطوط فکری نویسندگان آن را بیان می‌دارد. عدم قید عبارت «حق تحصیل به زبان مادری» و به عبارتی بابیان داشتن و بکار بردن عبارت: «تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است» تلویحاً راه فرار از اجرایی شدن آموزش زبان مادری ملل غیرفارس به‌صورت جدی فراهم گشته است. از آن گذشته در شرایط فعلی که حتی آموزش زبان مادری برای ترک‌های آذربایجانی میسر

۵۰ - به‌کارگیری واژه‌ی قوم برای ملت آذربایجان و سایر ملل غیر فارس در جغرافیای ایران، مصداق بارز نگرش از بالا به پایین و به قطع از ماهیت تحقیرآمیز، نژادپرستانه و استعماری تفکرات مرکز‌نشینان نشاءت می‌گیرد.

نیست و مردم به زبان ترکی آذربایجانی بی‌سواد هستند، نشر مطالب به زبان ترکی آذربایجانی در «مطبوعات و رسانه‌های گروهی» بی‌فایده است و نمی‌تواند استقبال عمومی را به همراه داشته باشد.

با تمام این اوصاف، نیروهای سیاسی موجود در آذربایجان فاقد اراده‌ی لازم برای برهم زدن «سیستم» باقی‌مانده از دوران پهلوی بودند. نیروهای سیاسی مطرح در آن دوران به‌طور کلی اسلام‌گرایان و چپ‌گرایان بودند که با آرمان‌های اتحاد کشورهای اسلامی و برقراری نظام سوسیالیستی و پیوستن به اتحاد بلوک شرق به مبارزه با وجه استبداد رژیم پهلوی مبارزه کرده بودند. به‌طوری‌که کاظم شریعتمداری کسی که رهبری معنوی حزب راست‌گرای خلق مسلمان را یدک می‌کشید، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فرانسه اتحاد کشورهای اسلامی در قالب کنفدراسیون را پیشنهاد کرد و گفت که در چارچوب این کنفدراسیون هر کشور اسلامی عضو، ضمن حفظ خصوصیات خود در بعضی از شرایط و موقعیت‌ها، سیاست خارجی واحدی را تعقیب می‌کند.<sup>۵۱</sup> همین اوضاع فکری روشنفکران آن زمان باعث می‌شد تا مسئله‌ی ملی به حاشیه برود و متن مبارزات به ایدئولوژی‌های فرا منطقه‌ای اختصاص یابد. در همین رابطه شریعتمداری در گفتگویی با خبرنگار لوموند در خصوص خودمختاری محلی گفته بود:

«اصولاً یک مسئله‌ای است که مجلس باید درباره آن تصمیم بگیرد. درگذشته قانونی داشتیم به نام قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی که البته به‌خوبی اجرا نمی‌گردید. "همان قانون باید در قانون اساسی جدید هم پیش‌بینی شود" و این یکی از کمبودهای دیگر قانون اساسی موجود است. قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی طوری است که اگر عمل شود تا اندازه زیادی خواسته‌های ایالات را در زمینه‌ی خودمختاری برآورده خواهد ساخت... اصولاً در اوضاع و احوال کنونی عنوان کردن موضوع خودمختاری نه‌تنها صحیح نبوده بلکه به صلاح هیچ‌کس نیست. ما معتقدیم که امروز همه باید به سرنوشت کلی مملکت و به "تمامیت ارضی" آن بیندیشیم.»<sup>۵۲</sup>

چنانچه از سخنان رهبر معنوی حزب خلق مسلمان برمی‌آید، وی و حزب متبوعش به دلیل عدم لحاظ شدن قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی در قانون اساسی جدید ناراضی است؛ ولی باین‌حال مطرح نمودن چنین موضوعاتی را مغایر با مصالح ایران و در ضدیت با تمامیت ارضی کشور تعبیر می‌نماید. باین‌حال طرفداران و اعضای حزب خلق مسلمان در آذربایجان علیه قانون

۵۱- روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی، ص ۲۵۳

۵۲- همان، ص ۲۵۳

اساسی جدید قیام کردند و با سرکوب نیروهای مسلح سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مواجه گشتند. از زاویه‌ای دیگر قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جای نگرفته است که این نیز گواه بدتر شدن اوضاع نسبت به گذشته است.

تحمیل زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی و زبان آموزشی در قالب قانون اساسی و آن هم پس از سرکوب مخالفان مَهری است بر عدم مشروعیت قانون اساسی این کشور. امروز قانون اساسی کشور جمهوری اسلامی ایران و سیستم موجود در کشور ایران به‌غایت ارتجاعی، غیر دموکراتیک، نامشروع و عامل اصلی استعمار داخلی از سوی ملت حاکم بر ملل غیرفارس می‌باشد.

اصطلاح قوم در خطاب قرار دادن ملت‌های بزرگی چون ترک‌های آذربایجان، کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها در قانون اساسی و به طبع در ادبیات سیاسی دولتمردان مرکز به صورتی تحقیرآمیز به‌کاربرده می‌شود که این امر از دیدگاه حرکت ملی آذربایجان جنوبی غیرقابل قبول و محکوم است. ارجحیت بر زبان فارسی و تحمیل آن بر ملل غیرفارس همچون ملت بزرگ آذربایجان به‌عنوان زبان رسمی و آموزشی ماهیت استعماری و نژادپرستانه‌ی قانون اساسی کشور را آشکار می‌سازد. بنابراین لازم است در اینجا به تطبیق تعریف ارائه داده‌شده از استعمار داخلی با نمونه‌ی ایران بپردازیم و پرده از آن برداریم. طبق آنچه در تعریف از استعمار داخلی آورده شد، شاهدیم که در ایران اعمال سیاست‌های استعماری علیه ملل غیرفارس در قالب بندهای مبهم و غیر دموکراتیک صورت بالفعل می‌یابد.

## بررسی رویکردهای احزاب و جریان‌های سیاسی به حقوق آذربایجان

در سال‌های اخیر اولین اعتراض خیابانی آذربایجان جنوبی در سال ۱۳۷۱ در تبریز علیه سیاست‌های اشغالگری دولت ارمنستان و حمایت‌های دولت ایران از آن دولت اشغالگر اتفاق افتاد. این اعتراض از دانشگاه تبریز آغاز و به سطح شهر تبریز گسترش یافته بود. به‌طوری‌که از یک اعتراض در سطح دانشگاه و دانشجویان به یک اعتراض در سطح شهر و با پیوستن اقشار مختلف مردم شهر تبدیل شد. اگرچه این اعتراض به‌صورت گسترده و عظیم شکل نگرفت، اما حاوی ارزش‌ها و نکات بسیاری در تاریخ حرکت ملی دموکراتیک آذربایجان بشمار می‌رفت. این اعتراض موجب گشت تا تابوهای اعتراضات ملی در سطح شهر در بین فعالان و مردم شکسته شود و فعالین حرکت ملی چه در دانشگاه و چه در سطح شهر ارگانیزه کردن یک اعتراض خیابانی را تجربه کنند. بعداز آن انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۴ و کاندیداتوری اشخاصی از فعالین حرکت ملی آذربایجان از جمله دکتر محمودعلی چهرگانی موجب گشت تا اعتراضاتی در سطح شهر تبریز و



دانشگاه‌ها صورت پذیرد. در سال‌های ریاست جمهوری محمد خاتمی و به وجود آمدن فضای نسبی باز و ایجاد تشکل‌ها و نشریه‌های مختلف در شهرهای آذربایجان در آن سال‌ها تأثیر بسزایی در رشد گفتمان هویت‌گرای حرکت ملی آذربایجان داشت.

بی‌شک رویدادهای خردادماه ۱۳۸۵ در آذربایجان جنوبی نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ضد استعماری ملت آذربایجان و شروعی دوباره برای حرکت ملی رقم زد. بسیاری از فعالین ملی آذربایجان نیز از اعتراض میلیونی ملت آذربایجان به شگفت آمده بودند. فعالین ملی و ملت آذربایجان در آن موقع تنهایی خود را در اسارتگاه ایران به چشم دیده و لمس کردند؛ بسیاری از احزاب و گروه‌های سیاسی ایران در آن زمان سکوت اختیار کردند و یا به مقابله با اعتراض ملت آذربایجان برخاستند.

جزوه سیاسی «قائلی دیرنیش»<sup>۳</sup> در آن سال‌ها به‌خوبی گرایش‌ها و مواضع اتخاذشده از سوی احزاب و سازمان‌های ایرانی را بررسی و ماهیت ایدئولوژیکی آن‌ها در قبال آذربایجان را مشخص نمود. با بررسی این جزوه و دقت در بیانیه‌های صادره از سوی گروه‌های چپ و راست اپوزیسیون ایران، به نحوه برخورد و موضع‌گیری نسبتاً نزدیک آن‌ها پی برده می‌شود. جریان‌های محافظه‌کار و یا اصول‌گرا و اصلاح‌طلبان، جبهه مشارکت، حزب اعتماد ملی، سازمان ادوار تحکیم، دفتر تحکیم وحدت، نهضت آزادی ایران، جبهه ملی، حزب ملت ایران، حزب پان‌ایرانیست، حزب دموکرات ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، چریک‌های فدایی خلق ایران، حزب کمونیست کارگری-حکمیست، اتحاد جمهوری‌خواهان، سلطنت‌طلبان، جریان ملی-مذهبی از جمله احزاب و سازمان‌هایی هستند که در آن سال موضع خود را در قبال اعتراضات ملت آذربایجان بیان کردند.

قبل از ورود به موضوع بررسی رویکردها و مواضع اتخاذ شده از سوی جریان‌ها و احزاب سیاسی ایران در قبال اعتراضات سال ۸۵ آذربایجان موضوع آزادی مطبوعات را پیش رو قرار داده و به موضوع توهین به نژاد، زبان و ملت از منظر آزادی مطبوعات بنگریم. در خصوص آزادی رسانه‌ها که در آن زمان از سوی برخی جریان‌ها و افراد مطرح می‌شد، باید گفت که هر شخص سیاسی یا گروه و حزب و یا سازمان و هر نهادی که اقدام و یا موضعی نژادگرایانه انجام و یا اتخاذ نماید، به‌خودی‌خود حق اعتراض و شکایت و دادخواهی را برای سوژه به وجود می‌آورد. انجمن مشورتی سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی روزنامه‌نگاری در پاریس در نوامبر ۱۹۸۳ اصولی ده‌گانه برای روزنامه‌نگاری مطرح کرد که عبارت‌اند از:

- اصل اول: حق مردم در دسترسی به اطلاعات صحیح

- اصل دوم: پایبندی روزنامه‌نگار به انعکاس بی‌طرفانه واقعیت (واقعیت عینی)
- اصل سوم: مسئولیت اجتماعی خبرنگار
- اصل چهارم: کرامت حرفه‌ای خبرنگار
- اصل پنجم: دسترسی و مشارکت عمومی
- اصل ششم: رعایت حریم خصوصی و کرامت انسانی
- اصل هفتم: احترام به منافع عمومی
- اصل هشتم: احترام به ارزش‌های جهانی و تنوع فرهنگی
- اصل نهم: از میان برداشتن جنگ و هرگونه اعمال شیطانی دیگر که تهدیدی برای بشریت است
- اصل دهم: توسعه دنیای جدید اطلاعات و نظم ارتباطات

در اصل نهم این بیانیه آمده است: «پایبندی اخلاقی به ارزش‌های جهانی انسانی روزنامه‌نگار را به پرهیز هرگونه توجیه و یا تحریک به جنگ و تجاوز و مسابقه تسلیحاتی، به‌خصوص در مورد سلاح‌های هسته‌ای و انواع دیگر خشونت، نفرت و تبعیض، به‌خصوص تبعیض نژادی و آپارتاید، سرکوبگری توسط رژیم‌های استبدادی، استعمار و استعمار نو، همچنین بلایای بزرگ دیگری چون فقر، سوءتغذیه و بیماری‌ها وامی‌دارد. با این کار خبرنگار می‌تواند به از بین بردن جهل و سوءتفاهم‌ها در میان مردم کمک کند، مردم بومی یک کشور را نسبت به نیازها و علایق دیگران حساس کند، و احترام به حقوق و کرامت همه ملت‌ها، همه مردم و اشخاص را بدون تمایز میان نژاد، جنسیت، زبان، ملیت، مذهب و یا اعتقادات فلسفی تضمین کند.»

همچنین در ماده هفتم اعلامیه فدراسیون جهانی خبرنگاران (آی.اف.جی) در خصوص اصول رفتاری خبرنگاران آمده است: «خبرنگار باید از خطر تبعیضی که توسط رسانه ترویج داده می‌شود آگاه باشد و نهایت تلاش خود را در جلوگیری از تسهیل تبعیض بر پایه نژاد، جنسیت، گرایش جنسی، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا دیگر عقاید و خاستگاه اجتماعی یا ملی به کار گیرد.»

بنابراین اعتبار، اقدام روزنامه دولتی ایران مغایر با اصول رفتاری روزنامه‌نگاری بوده و اقدامی در جهت افکار و سیاست‌های نژادپرستانه تعبیر می‌شود.

جزوه «قانلی دیرنیش» در قسمتی به مواضع سلطنت‌طلبان و شخص رضا پهلوی پرداخته و به دیالوگ شخص رضا پهلوی در برنامه تلویزیونی صدای آمریکا اشاره کرده است. وی که در تاریخ یکشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۸۵ در برنامه فارسی صدای آمریکا شرکت کرده بود، در پاسخ یک بیننده که از وی در خصوص رویدادهای سال ۱۳۲۵ و کشتار مردم آذربایجان به دست ارتش شاهنشاهی محمدرضا پهلوی پرسیده بود گفت: «من بارها به این موضوع اشاره کردم. سیاست‌های فرهنگی

اصولاً قبل از انقلاب بر اساس موازین ملی بوده. شما انتظار دارین در مقابل کسانی که قصد تجزیه مملکت را دارن حکومت باید چه اقدامی بکنه؟ خوب احتمالاً چند نفر هم کشته شن. قطعاً این‌ها افرادی هستن که از خارج ایران وارد آذربایجان شدن. که سزای اعمال خائنانه خودشون هم رسیدن ... در باب سیاست‌های اپوزیسیون جمهوری اسلامی که طیف وسیعی هم هستن، بر مبنای اصل ملی بودن، دموکراتیک بودن و مدرن بودن می‌شه تعریف کرد این سیاست‌ها رو. این‌ها که آقای از آذربایجان می‌گن که آیا ما هم سیاست کشتار قومیت‌ها رو ادامه خواهیم داد اساساً چیزیه که جمهوری اسلامی تبلیغ کرده. با افتخار می‌گم ۱۳۲۵ یکی از روزهای ملی کشور عزیزمون ایران و به حق روز نجات آذربایجان بوده.»

فرزند محمدرضا شاه پهلوی در این سخنان به وضوح و شفاف اعلام می‌کند که قتل‌عام مردم آذربایجان در سال ۱۳۲۵ و سرکوب رهبران و فدائیان حکومت ملی آذربایجان توسط پدرش یک موفقیت ملی است.

همچنین این جزوه اشاره‌ای به بیانیه جریان ملی-مذهبی ایران کرده است. طبق نوشته جزوه، موضع‌گیری این جریان تأخیری ۴۰ روزه داشته که شاید از آن‌رو بوده که خود را مدافع حقوق انسانی و ارزش‌های دینی معرفی می‌کنند.

قیام ملت آذربایجان در سال ۱۳۸۵ به قدری گسترده و عظیم بود که واکنش قریب به تمام احزاب و سازمان‌های سیاسی را اجتناب‌ناپذیر کرد. در این میان نگاهی به احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ‌گرای ایرانی نیز خالی از لطف نیست. سازمان مجاهدین خلق ایران بیش از ۲۰ مورد بیانیه در اوان اعتراضات گسترده‌ی آذربایجان منتشر کرد؛ با این حال این سازمان در برخی از بیانیه‌هایش مدعی شد که «مردم در جریان راهپیمایی‌های خود در آذربایجان عکس‌های مسعود و مریم رجوی را در دست داشتند و پیام مریم رجوی در بین تظاهرکنندگان قرائت گردیده است.»

چریک‌های فدایی خلق ایران و حزب کمونیست کارگری-حکمتیست نیز با انتشار بیانیه‌هایی موضع خود را در قبال اتفاقات روی داده در آذربایجان مشخص کردند. چریک‌های فدایی خلق با رویکردی لنین‌گرا در قبال خلق‌های ایران و با تفسیری چپی از اعتراضات ملی ملت آذربایجان سعی داشته تا اعتراضات ملت آذربایجان را به سوی گفتمان چپ تفسیر و تعیین کند. این سازمان در بیانیه‌ی خود می‌نویسد: «نیروی آگاه و انقلابی باید با تمام قوا ضمن دفاع بی‌قید و شرط از حق ملل تحت ستم در تعیین سرنوشت خویش و محکوم کردن هرگونه ستمگری ملی در مقابل سیاست امپریالیستی ایجاد تفرقه در بین خلق‌های تحت ستم و تشدید اختلافات ملی که با هدف تضعیف کلیت جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم صورت می‌گیرند بایستند.»

حزب کمونیست کارگری-حکمتیست نخواست قیام ملت آذربایجان را به نفع خود مصادره نماید، دقیقاً در نقطه مقابل آذربایجان ایستاده و آشکارا در برابر این قیام ملی در آذربایجان موضع گرفت. این حزب قیام خرداد ۸۵ را قوم‌گرایی نامید و نوشت: «تلاش برای حقه‌هویت قومی و ترزیق سم‌پاشی‌های قومی... را باید در نطفه خفه کرد. این نوع اعتراض، هیچ پیام انسانی، مترقی و هیچ جلوه‌ای از دفاع از حقوق مدنی مردم و هیچ نشانه‌ای از مبارزه علیه تبعیض و ستم و تحقیر را نمایندگی نمی‌کند.»

«حزب ملت ایران» در تاریخ‌های ۷ خرداد ۱۳۸۵ و ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ دو بیانیه منتشر کرد. بیانیه اول که با عنوان توهین به مردم هر نقطه ایران، توهین به ملت ایران است انتشار یافت، به جز همین یک خط مطلب دیگری در ارتباط با محکومیت اقدام شنیع روزنامه ایران نداشت؛ بلکه صرفاً به تجلیل از مردم آذری که همیشه و در همه حال مدافعین راستین و سرسخت ایران‌زمین بوده‌اند پرداخته بود.

دومین بیانیه حزب ملت ایران با عنوان اصوات تفرقه‌افکنانه و بیگانه‌پرست و افراط‌گرا منتشر گردید. حزب ملت ایران در آبان ماه ۱۳۳۰ بر اساس مکتب و ایدئولوژی پان‌ایرانیسم به وجود آمده است. داریوش فروهر، حسنعلی صارمی، محسن پزشکی پور، محمدرضا عاملی تهرانی و جواد تقی‌زاده از مهره‌های اصلی تشکیل این حزب بودند. فعالیت‌های یکپارچه حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم بیش از دو یا سه ماه به درازا نکشید. در هفدهم دی‌ماه ۱۳۳۰ گروهی از افراد مکتب پان‌ایرانیسم از تهران و شهرستان‌ها که از خط‌مشی حزبی به دبیر مسئولی داریوش فروهر خشنود نبودند، تصمیم به جدا شدن از این حزب و تشکیل حزب پان‌ایرانیسم گرفتند.<sup>۵۴</sup> مجالب توجه است که تمامی احزاب و سازمان‌های ایرانی قریب به اتفاق آن چنانچه در ادامه این مبحث مطالعه خواهد شد، بیش از آنکه توهین روزنامه دولتی ایران به ملت آذربایجان را محکوم نماید؛ از اعتراضات گسترده آذربایجان به دلهره افتاده و سرتاسر پیام‌هایی در جهت حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران صادر نموده‌اند. علاوه بر این تأکید بر مرزبانی آذربایجانیان از ایران نیز به‌عنوان "یک تاکتیک تئوری استعمار داخلی در ایران" در بیانیه‌ها مورداستفاده قرار گرفته بود. حزب پان‌ایرانیست نیز «بر این باور است که در آذربایجان یک گویش محلی رواج دارد و بر همین اساس، اینکه عده‌ای می‌گویند این زبان باید در مدارس تدریس شود، امری پوچ و باطل است؛ چراکه به باور این گروه، زبان ترکی یک زبان شفاهی و نه مکتوب است.»<sup>۵۵</sup>

اما در رویدادهای سال ۱۳۸۵ در آذربایجان، اصولگرایان رژیم جمهوری اسلامی ایران به هیچ‌عنوان موضع‌گیری نکرده و تنها سکوت پیشه کردند. جامعه‌ی روحانیت مبارز، جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه اسلامی مهندسين، هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، جمعیت آبادگران و جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی از احزاب و نهادهای اصولگرا و به عبارتی از جناح راست نظام به شمار می‌آیند که در آن زمینه بالکل سکوت اختیار کرده و از موضع‌گیری اجتناب ورزیدند. در بررسی اصلاح‌طلبان و یا جناح چپ نظام، می‌توان موضع‌گیری برخی از آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار داد.

دفتر جبهه مشارکت در استان‌های آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل موضع خود را در قبال توهین روزنامه دولتی ایران به ملت ترک و قیام ملت آذربایجان علیه آن موضع خود را بیان کردند. نباید از این مسئله به‌سادگی گذشت که دفتر مرکزی حزب جبهه مشارکت بیانیه‌ای در این خصوص صادر نکرد؛ بلکه دفتر حزب در سه استان بیانیه‌ای در تاریخ‌های ۸۵/۳/۲ و ۸۵/۳/۱۹ منتشر نمودند.

با توجه به اینکه دفتر حزب در سه استان اقدام به نشر بیانیه کرد، می‌توان تشخیص داد که حزب مذکور جغرافیای آذربایجان را محدود به سه استان آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل می‌داند. علاوه بر آن اعتراضات در بسیاری از شهرهای استان‌های زنجان، همدان و اراک نیز به چشم می‌خورد.

حزب اعتماد ملی، ادوار تحکیم و دفتر تحکیم وحدت نیز که از احزاب اصلاح‌طلب و چپ نظام به شمار می‌آیند؛ هر یک بیانیه‌هایی حول حوادث آن زمان صادر و منتشر نمودند. در اغلب این بیانیه‌ها آذربایجانی‌ها به‌عنوان مردم آذری معرفی شده و بیش از آنکه در محتوای بیانیه‌ها بر تبعیض‌ها و تضییع‌ها علیه ملت آذربایجان متمرکز شوند؛ علیه رقبای قدرت خود یعنی اصولگرایان تاخته بودند. به‌طوری‌که دفتر تحکیم وحدت پس از نزدیک به ۵۰ روز از آغاز اعتراضات دانشجویی و مردمی آذربایجان، بیانیه‌ای در ۵ سطر منتشر نمود که در آن با جملاتی مبهم، کلی و تکراری ضمن دعوت حاکمیت به تمکین درخواست‌های شهروندان ایران زمین فارغ از هرگونه نگاه تبعیض‌آمیز، خواستار آزادی هر چه سریع‌تر بازداشت‌شدگان اعتراضات اخیر شده بود.

عدم ارائه‌ی برنامه‌ی شفاف و مطابق با تمام خواست‌های گروه‌های ملی در ایران از سوی اپوزیسیون مرکزگرای ایران و همچنین با در نظر داشتن اینکه دموکراسی نمی‌تواند یک‌شبه به حد ایدئال و مطلوب خود برسد و نیازمند طی پروسه‌ای طولانی است؛ هدایت پتانسیل حرکت ملی آذربایجان در صفوف اپوزیسیون مرکزگرا با در نظر گرفتن نمونه‌های تاریخی این موضوع از ویژگی‌های تصمیم‌گیری سیاسی منطقی و علمی به دور می‌نماید.

قدم نهادن در راه «رهایی ملی» به صورت واقع بینانه، به نظر می‌رسد راه کوتاه‌تر و مطمئن‌تر و کم‌هزینه‌تری را نسبت به قدم نهادن در راه «دموکراسی مرکزگرا» برای ملل غیرفارس داشته باشد؛ به طوری که امروزه نیز ملل غیرفارس از این شیوه بهره می‌جویند. گفتمان «رهایی» در ایران بین ملل غیرفارس به ویژه ملت ترک آذربایجان جنوبی غالب است؛ زیرا جنبش سیاسی نوین آذربایجان با تجربیات تاریخ معاصر به این نتیجه رسیده است که پتانسیل آذربایجان نه برای برقراری دموکراسی برای ایران بلکه برای رهایی آذربایجان باید صرف شود. بدین ترتیب گفتمانی که تماماً در چارچوب منافع ملی آذربایجان تعریف شده باشد، به عنوان تنها گفتمان غالب در بین فعالین و تشکل‌های سیاسی آذربایجان جنوبی مطرح است. امروز فعالان سیاسی حرکت ملی آذربایجان سعی دارند تا در هر شرایطی منافع ملی آذربایجان را در نظر بگیرند تا در برابر دیدگاه استعماری مرکز به پیرامون برخلاف گذشته سربلند بیرون آیند.

بررسی گذرای بیانیه‌های صادره از سوی احزاب سراسری ایرانی در اثنای اتفاقات خردادماه ۱۳۸۵ این پیام را می‌رساند که اکثریت احزاب اعم از چپ و یا راست، میانه‌رو یا مذهبی، محافظه‌کار یا لیبرال همه و همه بر سر تمامیت ارضی جغرافیای ایران متفق‌القول‌اند و این یعنی در مقابل مطالبه «حق تعیین سرنوشت ملی و سیاسی آذربایجان» خواهند ایستاد. حتی بسیاری از آن‌ها خودمختاری آذربایجان را هم بر نمی‌تابند. بالاتر از آن اینکه هستند هنوز جریاناتی که حتی با تدریس به زبان مادری آذربایجان نیز مخالفت می‌کنند. هرگونه مطالبه‌گری بر حول مسائل ملی در آذربایجان با دله‌ری اینکه تمامیت ارضی ایران ممکن است سست گردد، با دیدگاهی امنیتی پاسخ داده خواهد شد و این یعنی فصل مشترک تمام اپوزیسیون و پوزیسیون ایران بر سر موضوع ملل غیرفارس در ایران.

## **فصل اول: نگاهی بر استعمار فارس در آذربایجان جنوبی**

بخش دوم: تئوری‌های استعمار داخلی و بررسی وضع آذربایجان جنوبی

## تئوری‌های استعمار داخلی و بررسی وضع آذربایجان جنوبی

سیاست‌های استعماری از سوی دولت‌های امپریالیست در طول تاریخ به‌طور کلی مبتنی بر تفکر نژادپرستانه و برتربینی نژادی و برای اهداف توسعه‌طلبانه اقتصادی بوده است. استعمار در تاریخ در دو بخش مطالعه می‌شود که بخش اول آن مربوط به دوره کشف‌های قاره‌ها توسط اروپائیان و بخش دوم مربوط به نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی است. هر دو دوره استعمار مبتنی بر تفکرات نژادپرستانه و برتری نژاد سفیدپوست بود که سیاهان، زردپوستان و سرخپوستان را به درجات پستی تقسیم می‌کرد. از نظر نژادپرستان اروپایی، سیاهان توانایی گذشتن از بنیادهای قبیله‌ای بدوی را ندارند، زردپوستان توانایی پیشروی تا مرزهای دولت پیچیده را دارند ولی نمی‌توانند به دولت دموکراتیک دست یابند. در نهایت نژاد سفید غیر کلیمی است که می‌تواند دولت‌های جدید پایه‌گذاری کند و به طرز شایسته‌ای حکمرانی کند.

در حقیقت این طرز تفکر نژادپرستانه اروپائیان در قرون گذشته سبب شد تا استعمار ماهیتی مشروع حداقل برای استعمارگران پیدا کند و در دوره‌ای مذهب نیز برای مشروعیت بخشی به این اندیشه تأثیر بسزایی گذاشت.

درواقع نظریه برتری نژادی در قرن نوزدهم میلادی توسط اندیشمندانی چون آرتور دوگوبینو تئوریزه شد. وی نظریاتش را در کتاب «بررسی در باب نابرابری نژادهای انسانی» منتشر کرد. پروفیسور موریس دوورژه استاد ممتاز دانشگاه پاریس در کتاب اصول علم سیاست درباره منشأ پیدایش و همچنین پوچی نظریه نژاد سفید می‌نویسد:

«گوبینو فرضیه تاریخی اگوستین تی‌یری و افسانه نژاد «آریایی» را که در آن ایام در حال رواج بود، درهم آمیخت. در سال ۱۷۸۸ زبانشناسی به نام جونز که از شباهت‌های میان زبان‌های سانسکریت، یونانی، لاتینی، آلمانی و سلتی حیرت کرده بود فکر کرد که این زبان‌ها ریشه مشترکی دارند. در ۱۸۱۳ توماس یونگ این زبان مادر را «هندواروپایی» نام‌گذاری کرد. پس‌از این کشفیات قومی را که به این زبان تکلم می‌کردند «آریایی» نامیدند و این نام‌گذاری توسط زبان‌شناس بزرگ آلمانی ماکس مولر در سال ۱۸۶۱ رسمیت یافت. این قوم فرضی به‌وسیله زبانی که خود نیز فرضی بود تعریف شد و موضوع مطالعه گروهی از دانشمندان قرار گرفت که کوشیدند تا زادگاه این قوم را معلوم دارند. تناقض میان استنتاج‌های آنان، پوچی این گفته‌ها را نمایان می‌سازد. در سال ۱۸۴۰ پوت عقیده داشت که آریایی‌ها از دره سیحون و جیحون آمده‌اند؛ در ۱۸۶۸ بن‌فری



سرچشمه آنان را از شمال دریای شمال و اورال دانست؛ در ۱۸۹۰ دی.سی. بریتون آنان را از اهالی آفریقای شمالی به شمار آورد؛ در ۱۸۹۲، وی. گوردون چایلد آریایی‌ها را از روسیه جنوبی شمرد...<sup>۷</sup> در واقع گوینو این نظریه‌پردازی را در راستای توجیه امتیازات طبقه اشراف و تضاد میان آنان و توده‌های مردم فرانسه تبیین کرد. او گمان می‌کرد که اشراف فرانسه از نسل آریایی‌ها هستند و هنر، اندیشه، فرهنگ، تمدن و پیشرفت را برای اروپا به ارمغان آورده‌اند. در مقابل توده‌های مردم نیز بازمانده نژادهای پست هستند. در حقیقت این نظریه در سال ۱۸۹۹ توسط هوستون استوارت چمبرلین در کتاب «پایه‌های قرن بیستم» از شکل طبقاتی به صورت ناسیونالیستی درآمد. وی در این اثر با توسل جستن به نظریه آریایی گوینو به مدح ملت آلمان می‌پردازد. وی در این کتاب از برتری نژادی و خونی آلمان‌ها به عنوان ملتی آریایی و سفیدپوست تمجید می‌کند. رفته رفته این نظریه برتری نژادی با گرایش‌های توسعه طلبانه سیاسی درهم آمیخت و حزب نازی در آن کشور از این شرایط به نفع خود استفاده کرد. در اواخر دوران قاجاریه همین طرز تفکر در بین روشنفکرانی که تحت تاثیر غرب قرار داشتند با استقبال شدید مواجه شد و افرادی چون احمد کسروی، محمود افشار، عبدالحسین تیمورتاش، تقی ارانی و از این دست با تأثیرپذیری از اندیشه‌های نژادپرستانه نازی‌ها در آلمان به بست و گسترش نظریه نژاد آریایی حول زبان فارسی (از خانواده زبان‌های هندواروپایی) پرداختند که بعدها این نظریه پوچ به سیاست و تاریخ ایران بست داده شد و امروز با گذشت سال‌ها و علی‌رغم تغییر و دگرگونی ساختارهای سیاسی در غرب و رد این نظریه‌های نژادی و جایگزینی ارزش‌های انسانی و حقوقی، یک دیدگاه اشتباه و کاملاً نژادپرستانه در ایران حاکم است. دیدگاهی نژادپرستانه که مبنای سیاست‌های استعمار داخلی در کشور است.

استعمار داخلی به صورت غیرمحسوس‌تر و به‌طور کلی نرم‌تر و آهسته‌تر از شکل قدیمی خود یعنی استعمار خارجی پیش می‌رود؛ دلایل آن هم مواردی است که در پیش درآمد این بخش به صورتی گذرا به آن‌ها اشاره شد؛ که می‌توان در اینجا افزایش آگاهی عموم اقشار جامعه به موجب دسترسی انسان‌ها به علم و دانش و گسترش ارتباطات را به عنوان عوامل اصلی مورد تأکید قرار داد. اگر نوع ستم را به دو بخش ستم عریان و ستم پنهان مجزا کنیم، ستم عریان را می‌توان برای استعمار سنتی و ستم پنهان را برای استعمار داخلی تبیین نماییم.

از نمونه‌های استعمار سنتی یا به عبارت دیگر استعمار خارجی می‌توان به استعمار هندوستان توسط امپراتوری بریتانیا و استعمار الجزایر توسط فرانسه، استعمار آمریکا توسط بریتانیا و دیگر نمونه‌هایی از این دست اشاره کرد. دولت‌های استعمارگر در قدیم بانگیزه‌های توسعه طلبانه‌ی

اقتصادی و دستیابی به مواد خام اقدام به استعمار کشور و سرزمین دیگری خارج از مرزهای خود می‌کردند.

عمل استعمار از سوی یک قدرت سیاسی بر یک ملت بدون دولت ملی یا دارای دولت ملی (فاقد قدرت سیاسی و اقتصادی بالفعل) صورت می‌پذیرد که در طی آن موجب سلب استقلال کامل از آن ملت استعمار زده می‌گردد؛ به طوری که قدرت و اختیار تعیین مقدرات و سرنوشت از ملت سلب شده و توانایی اداره‌ی خود را ندارد. بدین ترتیب سرزمین مستعمره و ملت استعمار زده فاقد قدرت تمام و کمال برای عمل سیاسی در اداره‌ی امور موطن خود می‌گردد. بنا بر آنچه گفته شد، هرگونه تحرکی از سوی ملت استعمارزده برای پیشرفت در علوم و استقلال سیاسی و نظامی به شدت کنترل و از آن جلوگیری به عمل می‌آید؛ زیرا در غیر این صورت شانس ادامه‌ی استعمار و به زیر سلطه رفتن ملت استعمارزده کاهش می‌یابد. این موارد در نمونه‌ی استعمار داخلی به صورت بسیار آهسته و نامحسوس و در لفافه‌ی قانون بر ملت استعمارزده تحمیل می‌گردد. به طوری که ملتی که از استعمار داخلی در رنج است؛ خود نمی‌تواند به سادگی وجود استعمار را درک، لمس و احساس نماید زیرا؛ چنانچه اشاره شد دولت استعمارگر سیاست‌های استعماری خویش را در چارچوب قوانین و ایدئولوژی غالب به ملت استعمارزده به صورت غیرمحسوس و در طول سالیان تحمیل می‌نمایند.

بسیاری از اندیشمندان علوم سیاسی از «اجبار ایدئولوژیک» سخن گفته‌اند و آن را از لحاظ کارایی بهترین نوع اجبار خوانده‌اند. در این نوع اجبار افراد جامعه اصولاً از اینکه مورد اجبار قرار گرفته‌اند آگاه نیستند، زیرا به طوری منطقی عامل اجبار بر افراد جامعه القا می‌شود که افراد جامعه تبعیت از آن‌ها را طبیعی می‌شمارد. متأسفانه در سیستم استعمار داخلی، استعمارگر از این روش استفاده می‌نماید و ساختاری را با کمک ایدئولوژی خود به وجود می‌آورد که افراد جامعه‌ی استعمارزده در آن به راحتی قادر به تشخیص مظالمی که بر آن‌ها روا داشته می‌شود نیستند. به طور معمول آموزش و پرورش و رسانه‌های دولت استعمارگر نقش بزرگی در ساخت جامعه مبتنی بر اصول استعمار داخلی ایفا می‌کنند. بنابراین تشخیص و شناسایی استعمار داخلی و آگاه‌سازی ملت از سوی روشنفکران و فعالین سیاسی آن جامعه به امری ضروری مبدل می‌شود. زمان شناسایی استعمار داخلی از سوی روشنفکران ملت استعمارزده می‌تواند نقطه‌ی عطفی در تاریخ مبارزات رهایی‌بخش ملی آن ملت به شمار آید.

در نوع جدید استعمار یا به عبارت دیگر استعمار داخلی، دولت استعمارگر یک کشور چندملیتی، با ایجاد و وضع ساختار و قوانین بسترهای ممکن برای تبعیض و استثمار منابع و ثروت های ملل محکوم را محیا می‌سازد.

سیستم استعماری موجود در ایران که بر مبنای تفکر راسیستی برتریت ملت فارس بنا شده است؛ علیه سایر ملل غیرفارس و از جمله ملت تورک آذربایجان عمل می‌کند و همواره با تکیه بر ایدئولوژی‌های خودساخته‌ی مرکزگرا سیاست‌های استعماری خود را موجه نشان داده است. سالیان طولانی، سیستم آموزشی تک‌زبانی در ایران امری موجه، طبیعی، تاریخی و معقول به نمایش گذاشته می‌شد و اکنون نیز اگرچه مبارزات فعالین ملل غیرفارس در ایران سبب آگاهی نسبی ملت‌های استعمارزده شده است؛ اما هنوز با مرحله‌ی مطلوب خودآگاهی ملی فاصله وجود دارد و همواره سیستم و رژیم استعمارگر مرکز در ایران زبان فارسی را به روش اجبار ایدئولوژیک بر ملت‌های غیرفارس تحمیل می‌نماید. به عبارتی دیگر، زبانی که تنها متعلق به ملت فارس می‌باشد به گونه‌ای ایدئولوژیک بر سایر ملل القا می‌شود؛ تا سیستم آموزشی و اداری تک‌زبانی برای کشوری کثیرالمله چون ایران به صورتی طبیعی و معقول به نظر آید. طبیعی جلوه دادن تحمیل زبان فارسی بر ملت‌های غیرفارس به نوعی یک اجبار ایدئولوژیک محسوب می‌شود که عموم مردم بدون اینکه درک درستی از چرایی این مطلب داشته باشند بالاجبار آن را قبول می‌کنند. زمانی که یک کودک غیرفارس برای اولین بار قدم به مدرسه می‌گذارد و با یک محیطی که برایش تازگی دارد آشنا می‌شود در واقع آن را آن‌گونه درک و فهم می‌کند که دیده است؛ زیرا کودکان غیر آذربایجانی هیچ‌وقت شانس دیدن تحصیل به زبان مادری خود را نداشته‌اند و همواره یک نظام آموزشی سراسری در کل کشور حاکم بوده است.

از سویی دیگر، عدم وجود سیستم سرمایه‌گذاری متوازن در ایران که موجب انباشت سرمایه در مناطق مرکزی و ایجاد صنایع مادر و اشتغال‌زایی مناطق فارس‌نشین کشور می‌شود؛ همواره از سوی حاکمیت استعمارگر مرکزی به صورت غیرمحسوس و قانونی بر جامعه تحمیل شده است که وضع موجود به صورت امری طبیعی جلوه داده شود. یک بررسی سطحی در اقتصاد مناطق ایران نشان می‌دهد که منابع و ثروت‌های زمینی چه به لحاظ کشاورزی و معدنی و غیره، در مناطق حاشیه‌ای ایران که عمدتاً مناطقی غیرفارس‌نشین هستند غنی‌تر و سرمایه‌گذاری صنایع مادر و اشتغال‌زا، عمران و آبادی در مناطق مرکزی فارس‌نشین بیش‌تر است؛ به طوری که همواره شاهد مهاجرت از استان‌های غیرفارس به شهرهای صنعتی مرکزی هستیم.

همچنین به لحاظ اعتمادبه‌نفس جمعی و ملی در کشور ایران، همواره شاهد اختلاف فاحش ملل غیرفارس در ایران با ملت فارس هستیم. در سیستم نژادپرستانه و استعماری کشور ایران، ملل غیرفارس به صورت سیستماتیک تحقیر می‌شوند و همین عامل روانی، تأثیر شگرفی در عقب‌نگه‌داشته شدن این جوامع برجای می‌گذارد و روحیه‌ی همبستگی جمعی و اتحاد و غرور و اعتمادبه‌نفس را در این ملت‌ها زایل می‌گرداند. استفاده از ترمین‌های خرده‌فرهنگ، اقلیت قومی و دیگر عبارات مشابه، موجب ایجاد یک حس ناخودآگاه وابستگی به ملت فارس و عدم کامل بودن

فرهنگ و هویت ملل فارس در بین ملت‌های غیرفارس در کشور ایران می‌شود و زمینه‌ی ذهنی مناسبی برای خودکم‌بینی ملی در ملت‌های تحت استعمار داخلی در ایران شده و بنابراین شرایط برای حکومت استعمارگران نژادپرست محیا می‌گردد. ویژگی‌های «اقلیت قومی» و «خرده‌فرهنگ» در حالی به ملل غیرفارس اطلاق می‌گردد که هیچ‌یک از رژیم‌های نژادپرست مرکزی تاکنون اجازه‌ی آمارگیری اتنیکی در ایران را نداده‌اند.

عوامل فوق از تاکتیک‌هایی است که استعمارگران داخلی در جای‌جای دنیا به انواع و اقسام مختلف بر ملت‌های تحت سیطره‌ی خود اعمال می‌کنند و به‌صورت غیرمحسوس و آهسته و در قالب اجبار ایدئولوژیک به سیاست‌های استعماری خود مشروعیت تصنعی می‌بخشند.

در چنین وضعیت بغرنج و دشواری که تشخیص سیستم استعماری به‌آسانی ممکن نیست؛ نقش روشنفکران و فعالین سیاسی جامعه‌ی استعمارزده پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر از همیشه به نظر می‌آید. روشنفکران و فعالین سیاسی و اجتماعی‌ای که می‌توانند نقش قابل‌توجهی در مرمت و بازسازی چینی خردشده‌ی اعتمادبه‌نفس و غرور ملی ملت استعمارزده بازی کنند.

با نگاهی به تاریخ آذربایجان شاهد آنیم که ملت آذربایجان همواره در جهت آزادی گام برداشته و نقش پررنگی در به وجود آوردن انقلاب‌ها بازی کرده است. بامطالعه‌ی تاریخ آذربایجان متوجه عطش این ملت بزرگ برای آزادی می‌شویم که کمتر کسی قادر است تا تلاش‌ها، مقاومت‌ها و فداکاری‌های این ملت را در راه رسیدن به آزادی نستاید. باین‌وجود باید اذعان نمود که روشنفکران آذربایجان در قرن اخیر در شناسایی سیستم نژادپرستی و استعمار داخلی در ایران قصور ورزیده‌اند.

در شرایط فعلی ایران، دولت مرکزی با ایجاد ساختار اقتصادی به نفع ملت فارس، موجب رونق‌بخشی به اقتصاد مناطق مرکزی شده و همین امر موجب افزایش روزافزون آمار مهاجرت منفی در مناطق غیرفارس ایران می‌گردد. با مشاهده‌ی آمار بالای مهاجرت در استان‌های آذربایجان به‌خوبی می‌توان به تبعیض اقتصادی موجود در سیستم حکومتی کشور ایران پی برد. ذکر این نکته در اینجا از اهمیت برخوردار است که در مقایسه‌ی رفاه و سطح زندگی دو منطقه باید به فاکتور «جمعیت» توجه مکفی داشته باشیم و سطح توسعه‌یافتگی را با نسبت جمعیت آن منطقه بسنجیم در غیر این صورت مطالعه فاقد ارزش علمی می‌باشد. بدیهی است که توسعه‌یافتگی یک امر نسبی است؛ و هر منطقه‌ای از درصدی از توسعه‌یافتگی بهره برده است. برای نمونه کشور افغانستان از لحاظ توسعه‌یافتگی به نسبت جمعیت خود در سطح خوبی بسر نمی‌برد؛ بنابراین نامنی و جنگ داخلی نیز بر دلایل مهاجرت ملت افغان به کشورهای دیگر افزوده می‌شود.

نگاه امنیتی سیستم حکومتی در ایران به آذربایجان جنوبی، کردستان، الاحواز، بلوچستان و ترکمنستان، موجب گشته است تا در این مناطق اقتصاد در بدترین وضع خود قرار گرفته و جمعیت فقیر و بی‌سواد بیشتر از مناطق فارس‌نشین ایران باشد. این درحالی است که سرزمین‌های ملل غیرفارس از لحاظ منابع و ثروت‌های زیرزمینی بسیار غنی هستند.

در اینجا ذکر این نکته خالی از لطف نیست که به‌طور کلی در مصاحبت با عموم مردم غیرفارس علی‌الخصوص ملت آذربایجان، در خصوص موضوع عدم توسعه‌ی این مناطق اغلب به مواردی نادرست برمی‌خوریم. در شهرستان‌ها اغلب مردم، علت عقب‌افتادگی و توسعه‌نیافتگی را بی‌کفایتی و خیانت مسئولان استانی و نمایندگان شهرستان اعلام می‌کنند. درحالی‌که این امر نمی‌تواند به‌عنوان علت اصلی، ریشه‌ای و صحیح توسعه‌نیافتگی این مناطق پذیرفته شود. به این اعتبار باید این سؤال مطرح شود که «چرا تمام نمایندگان استان‌های حاشیه‌ای ایران بی‌کفایت و خائن هستند، درحالی‌که مسئولان و نمایندگان مناطق استان‌های فارس‌نشین همگی با درایت و دلسوز هستند.»

به نظر راقم این تألیف، استعمار داخلی در ایران مبتنی بر یک سیستم و ایدئولوژی با قدمتی یک‌صد ساله است که نطفه‌های فکری این سیستم در اواخر قاجاریه بسته و در دوران قدرت‌گیری رضاخان متولد گشته است. به‌طوری‌که با تغییر نظام‌ها این سیستم همچنان مسیر خود را طی می‌کند و پابرجاست. در اثبات این ادعا سعی خواهد شد تا عملکرد این سیستم در دوران پهلوی و جمهوری اسلامی ایران بررسی گردد؛ اما قبل از ورود به مباحث تاریخی و بررسی روند استعمار ملل غیرفارس و به‌ویژه ملت آذربایجان در کشور، به بررسی نظری و علمی تئوری‌های مختلف در خصوص موضوع استعمار داخلی خواهیم پرداخت.

چارلز پیندرهاگز، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه ماساچوست آمریکا و از محققان و پژوهشگران موضوع استعمار در عصر حاضر معتقد است: «استعمار داخلی، الگوی مطیع‌سازی، منطبق بر مناطق جغرافیایی با ساکنین متمایز از مردمان مسلط، در درون یک کشور می‌باشد. نتیجه‌ی مشخص و بارز این الگوی مطیع‌سازی، نابرابری جمعی سیستماتیک علیه گروه محکوم می‌باشد که در نهادهای اجتماعی، از جمله سیستم آموزشی، امنیت عمومی، پلیس، دادگاه، زندان، سلامتی، تولیدات فرهنگی، سرمایه‌گذاری و غیره بروز می‌کند.»<sup>۵۸</sup>

استعمار داخلی عبارتی است که برای توصیف قسمت مجزای هسته غالب از پیرامون در یک حکومت و جغرافیای برجای‌مانده از امپراتوری به کار می‌رود. این عبارت که شامل استعمار نیز می‌شود؛ موجب مطیع‌سازی اجباری فیزیکی و روانی یک فرهنگ به‌وسیله دیگری از طریق فتح نظامی

خاک می‌گردد. این عبارت ساخته شده است تا خطوط تاری را که بین نقاط جغرافیایی نزدیک وجود دارد و به‌وضوح از نظر فرهنگ متفاوت هستند را توصیف کند. برخی از عوامل دیگر که مرکز را از پیرامون جدا می‌کند عبارت‌اند از: زبان، مذهب، ظاهر فیزیکی، نوع و سطح تکنولوژی و رفتارهای جنسی.

برای کسانی که با این موضوع آشنایی دارند، «استعمار داخلی» یک عبارت برای توصیف ساختار سیاسی و اقتصادی نابرابر بین مناطق یک کشور است. همچنین این عبارت برای توصیف اثرات ناهمگون توسعه اقتصادی بر مبنای مناطق به کار برده می‌شود. به عبارت دیگر استعمار داخلی برای توسعه نامتوازن و برای توصیف استثمار و بهره‌کشی از یک اقلیت توسط یک جامعه وسیع بکار برده می‌شود. لیکن نقش فرهنگ در عقب‌نگه‌داشته شدن اقتصاد در نظریه‌ی استعمار داخلی نقش مهمی در ارائه‌ی مفهومی این نظریه ایفا می‌کند. به عبارت ساده‌تر استعمار داخلی با بهره‌گیری از تبعیضات فرهنگی، استعمار را در وسیع‌ترین ابعاد خود از جمله اقتصاد به‌پیش می‌برد.

برای اولین بار در سال ۱۹۵۷ لئو مارگوارد در کتابی در ارتباط با آفریقای جنوبی از عبارت استعمار داخلی استفاده کرد. باین‌حال به‌کارگیری وسیع این عبارت از سال ۱۹۶۵ به دنبال انتشار مقاله‌ای توسط پابلو گونزالس<sup>۵۹</sup> در مکزیک، رایج گشت. گونزالس تحت تأثیر آندره گاندر فرانک قرار گرفت. کسی که استعمار داخلی را به‌عنوان شکلی از «توسعه نامتوازن» تئوریزه کرده بود. سرگئی سالوی شاعر، نویسنده و مورخ زبان‌های اقلیت عبارت و اصطلاح «استعمار داخلی» را در مفهومی فرهنگی در اثری با عنوان «ملت‌های ممنوع: آشنایی با ۱۰ مستعمره‌ی داخلی غرب اروپا»<sup>۶۰</sup> بکار برد که از این ۱۰ مستعمره می‌توان به کاتالونیا، اسکاتلند، برتانیا<sup>۶۱</sup> و اوکسیتانیای<sup>۶۲</sup> اشاره کرد. به این اعتبار، استعمار داخلی در ایران نیز بایستی از بعد ساختار و سیستم سیاسی و اقتصادی نابرابر تحقیق و در مراحل بعدی ریشه‌های این سیستم حاکمه مورد بررسی و تفحص قرار گیرد.

«به اعتقاد نیکولاس توماس، کسی که آثار میشل فوکو را دنبال می‌کرد، مدرنیته می‌تواند به‌عنوان یک پروژه‌ی استعماری در نظر گرفته شود. به‌گونه‌ای که در جوامع داخل در کشورهای غربی، کسانی دیگر از جایی دیگر آن‌ها را در اختیار دارند و آن‌ها را اداره و اصلاح می‌کنند. ماهیت فرهنگی و یکدست استعمار داخلی به‌عنوان پیامد مدرنیته توسط رابرت پکهام در ارتباط با شکل

۵۹ - Pablo González Casanova

۶۰ - Le nazioni proibite: Guida a dieci colonie interne dell'Europa occidentale

۶۱ - Brittany

۶۲ - Occitania

گیری فرهنگ ملی مدرن یونان در قرن نوزدهم میلادی زمانی که در طی آن یونان توانست استقلال خود را از امپراتوری عثمانی به دست آورد، مطرح شد.<sup>۶۳</sup>

طبق آنچه گفته شد، بسیاری از نویسندگان استعمار داخلی را از پیامدهای ظهور مدرنیته عنوان کرده‌اند؛ زیرا مدرنیسم در قرن نوزدهم رویکردی همگن‌ساز بود و بر این باور بود که قدرتمندی ناشی از همگنی و یکسانی است و در سیاست نیز چنین رویکردی را اتخاذ می‌کرد. این در حالی است که رویکرد قرن بیست و یکم، احترام و پذیرفتن تفاوت‌هاست. در ایران نیز پس از فروپاشی امپراتوری قاجار و برقرار شدن یک حکومت مدرن توسط رضاشاه و میل روشنفکران آن دوران بر ایجاد کشوری یکدست و قدرتمند زمینه‌های لازم برای برقرار شدن سیستم حکومتی که در آن فرهنگ غالب و حاکم دیگر فرهنگ‌ها را نفی و تحقیر نماید محیا گشت. سیستمی که مبتنی بر ایدئولوژی ملی‌گرایی باستان‌گرایی بود و ایران را موطن نژاد آریایی تشریح می‌کرد. طبق این ایدئولوژی، ایران تنها متشکل از یک ملت واحد بوده و تفاوت‌های موجود در زبان حاصل از برخی اتفاقات تاریخی است که بایستی به اصل خود یعنی فارسی برگردانده شود. نفی، تحقیر و سیاست‌های آسیمیلیاسیون موجب گردید تا ملت آذربایجان به فاصله ۲۰ سال بعد از برقراری حکومت راسیستی در مرکز، علیه این ایدئولوژی و حکومت قیام کند و با ایجاد یک سازمان سیاسی یعنی برقرار ساختن حکومت در شهر تبریز «اراده‌ی ملی» خود را به نمایش بگذارد.

اراده‌ی جمعی و یا اراده‌ی ملی در علم سیاست از اهمیت بالایی در تعریف یک گروه انسانی به‌عنوان یک ملت برخوردار است. ارنست رنان در تکوین هویت ملی از بعد وسیعی این مبحث را بررسی و توصیف می‌نماید. به نظر او، عامل تکوین هویت ملی داشتن تاریخ مشترکی از دردها و رنج‌های همگانی و خاطرات مشترک تاریخی است. همچنین به اعتقاد وی تنها گذشته‌ی مشترک نمی‌تواند یک جامعه‌ی انسانی را در ردیف ملت‌ها قرار دهد، بلکه اراده‌ای که برای زیستن در کنار همدیگر دارند نیز از اهمیت برخوردار است. داشتن برنامه‌ای برای آینده پس هویت ملی صرفاً بر اساس قومیت، زبان، سرزمین مشترک و سازمان سیاسی دولت به وجود نمی‌آید. از سوی دیگر شرط عمده تکوین هویت ملی پیدایش اراده‌ی باهم زیستن است. در صورت وجود چنان تاریخ و خاطرات عمومی و چنین اراده‌ی مشترکی مردم به‌رغم تفاوت‌های فرهنگی و قومی و زبانی، ملت واحدی را تشکیل می‌دهند.<sup>۶۴</sup> از این جهت تلاش‌های گسترده‌ای انجام می‌پذیرد تا وقایع سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵ به‌صورت یک واقعه‌ای که توسط اراده‌ی دول خارجی به وقوع پیوسته به نمایش بگذارند تا بدین ترتیب اراده‌ی جمعی ملت آذربایجان در برقراری دولت ملی را کتمان نمایند.

<sup>۶۳</sup> - wikipedia; Internal colonialism; "http://en.wikipedia.org/wiki/Internal\_colonialism"

باین حال اسناد و آرشیوهای برجای مانده از دوره‌ی یک‌ساله‌ی حکومت ملی آذربایجان حاکی از همدلی و همیاری مردم با حکومت دارد.

بعد از برقراری سیستم متمرکز و استعماری در مرکز و اعمال سیاست‌های نژادپرستانه در راستای نفی ملل غیرفارس در ایران، قیام‌ها و نهضت‌هایی برای برقراری دولت ملی خودمختار در بین ملت‌های غیرفارس به وقوع پیوست که همگی بلافاصله از سوی نیروی نظامی حکومت مرکزی سرکوب شد. ملت آذربایجان در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۵۸ برای برپاساختن دولت ملی در تبریز به پا خاسته است که هر بار از سوی حکومت‌های مرکزی وقت سرکوب شده است. همین موارد مستند تاریخی، از موارد محکم علمی برای اثبات مستعمره بودن آذربایجان دارد. دکتر علیرضا اصغرزاده معتقد است؛ تنها یک گفتمان ضد استعماری قادر به نقد و درهم گسیختن روابط نژادپرستانه و سلطه‌گر موجود در ایران است.<sup>۶۵</sup> وی از ۶ ویژگی برجسته گفتمان مسلط نژادپرستانه در ایران سخن گفته است که عبارت‌اند از:

۱. اعتقاد به برتری نژاد آریایی
۲. اعتقاد به اینکه ایران سرزمین آریایی‌ها است
۳. اعتقاد به خالص‌سازی نژاد آریایی ایران از طریق زبان
۴. تفسیر اشتباه و نادرست از آثار تاریخی، مذهبی و ادبیات
۵. اعتقاد به ضرورت و تصور ضرورت‌گرایانه ایرانی بودن
۶. اعتقاد به تکرار سیستماتیک نژادپرستی<sup>۶۶</sup>

در شرایط راسیستی و استعماری که قلمروهایی چون تاریخ، تاریخ‌نگاری، زبان، ادبیات و نظام آموزش و پرورش به میدان اصلی نبرد برای تسلط و انقیاد جوامع حاشیه‌رانده شده تبدیل می‌شود، گروه مسلط از امتیازات این قلمروها برای حفظ پایه‌های قدرت سرکوبگر خود استفاده می‌کند تا به حاکمیت خود مشروعیت ببخشد و ظلم و ستم خود را توجیه کند. از سوی دیگر و به‌طور هم‌زمان گروه‌های به حاشیه‌رانده شده و محکوم (ملت‌های غیرفارس) برای به زیر سؤال بردن، به چالش کشیدن و مبارزه کردن و درنهایت سرنگون ساختن سیستم و نظم مسلط سرکوبگر از این قلمروها بهره می‌گیرند.<sup>۶۷</sup> به عبارت دیگر جنبش‌های ضد راسیستی و ضد استعماری ملل محکوم و تضعیف شده با رجوع به میراث فرهنگی و ملی خود سعی در بازسازی و بازتعریف تاریخ، ادبیات و زبان ملت خوددارند و هویت ملی خود را آن‌گونه که هست و یا آن‌گونه که خود می‌خواهند، تعریف می‌نمایند.

<sup>۶۵</sup> - A Look at Hegemony, Racism, and Center-Periphery Relations in Contemporary Iran, Alireza Asgharzadeh, Paper presented in a seminar on Race and Racism, University of Toronto

<sup>۶۶</sup> - article: The Anatomy of Iranian Racism; Dr. Alireza Asgharzadeh

<sup>۶۷</sup> - Ibid



بدین ترتیب منابع هویت‌بخش ملی برای ملل غیر حاکم و مستعمره که از سوی سیستم راسیستی کشور مجعول گشته بود، به ابزاری برای به زیر سؤال کشاندن ایدئولوژی و یا طرز تفکر سیستم حاکم مبدل می‌گردد؛ اما این تلاش همواره با مشکلاتی هم روبروست که سرعت مبارزه را کند می‌نماید. «محدودیت امکانات اطلاع‌رسانی و تبلیغ» منابع هویت‌بخش ملی که از سوی روشنفکران و فعالان ملی گروه‌های اتنیکی به حاشیه رانده‌شده، از موانع بزرگی است که مبارزان و فعالان ملی، مدنی و اجتماعی بایستی با تدابیری از میان بردارند. باینکه امروزه عصر ما به گونه‌ای است که با پیشرفت در امر ارتباطات امکان اطلاع‌رسانی به حدی بسیار بالا رسیده است؛ اما رژیم ایران بنا بر خصوصیات خودش تمامی راه‌های مدرن اطلاع‌رسانی و ارتباطات را منع می‌کند.

به اعتقاد دکتر پیندرهاگز نظریات فرانتس فانون را می‌توان به بسیاری از دیگر موقعیت‌های استعمار تعمیم داد. فرانتس فانون مبارز انقلابی و روان‌پزشک فرانسوی است که بعد از به پایان رساندن تحصیلاتش در میان انقلابیون الجزایر قرار گرفت. وی در طول تحصیل متوجه شد که تفاوت‌های روانی بین افراد سیاه‌پوست فرانسه و سفیدپوستان وجود دارد. وی معتقد بود که سیاه‌پوستان از احساس حقارت رنج می‌برند و این موجب تفاوت‌های رفتاری بین این دو جمعیت اتنیکی می‌گردد. فانون در اثر «پوست سیاه، صورتک‌های سفید» به «ضمیر ناهشیار جمعی» می‌پردازد و در این راه از دستاوردهای زیگموند فروید مدد می‌جوید. فانون به شیوه‌ی آموزش در مدارس پرداخته و می‌نویسد: «در آنتیل، جوان سیاه‌پوستی که در مدرسه برایش تکرار کرده‌اند که: «گل<sup>۶۸</sup> ها پدران ما بوده‌اند» - خودش را با مکتشف، با متمدن‌کننده، با سفیدپوستی که مبشر حقیقت-آن هم حقیقتی تماماً سفید- به سیاه‌پوستان است، یکی می‌کند. این «یکی ساختن»، بدین معنی است که جوان سیاه‌پوست از نظر ذهنی، رفتاری سفیدپوستانه پیش می‌گیرد- و قهرمان را که سفیدپوست است، از پرخاشگری خویش مملو می‌سازد- و پرخاشگری او در این سن و سال کم‌وبیش در حکم سرسپردگی‌ای قربانی‌وار است- سرسپردگی قربانی‌واری که از سادیسم لبریز می‌باشد.»<sup>۶۹</sup> نظریات فانون به طرز شگفت‌آوری نزدیک به آن چیزی است که امروز در ایران و بین جمعیت‌های اتنیکی فارس و غیرفارس وجود دارد. در ایران نیز تاریخ تمدن‌ساز از ۲۵۰۰ سال پیش زمانی که آریایی‌ها به ایران آمدند در مدارس برای کودکان تکرار می‌شود، این در حالی است که پیش از آن ترک‌های آذربایجان در منطقه، تاریخی بیش از ۷۰۰۰ هزار سال توأم با تمدن و دولت‌مداری دارند. پرواضح است که فارسی‌سازی فکر و اندیشه‌ی ترک‌های آذربایجان و البته سایر ملل غیرفارس موجب به وجود آمدن حقارت در ضمیر ناهشیار افراد مستعمره می‌گردد. وی در

۶۸ - در سرزمین گل در باختر اروپا (فرانسه کنونی، بلژیک، سویس باختری، بخش‌هایی از هلند و کرانه باختری رود راین در آلمان) می‌زیستند. (مؤلف)

۶۹- پوست سیاه، صورتک‌های سفید، ص ۱۵۲

ادامه به طرز تفکری که در اثر بی‌اطلاعی و شیوه‌ی آموزش به وجود می‌آید می‌نویسد: «جوان آنتیلی وقتی در مدرسه در کتاب سفیدپوست‌ها، به خواندن داستان وحشی‌ها می‌پردازد، همیشه به یاد سنگالی‌ها می‌افتد. من خودم وقتی شاگردمدرسه بودم ساعت‌های مدام درباره رسوم ادعائی وحشیان سنگالی جروبخت می‌کردم. در حرف‌های ما نوعی بی‌اطلاعی وجود داشت که شگفت‌آور می‌نمود. آخر آنتیلی خودش را سیاه‌پوست نمی‌داند، بلکه خودش را آنتیلی بشمار می‌آورد سیاه‌پوست ساکن آفریقا است.»<sup>۷۰</sup>

باکمی تأمل و مقایسه‌ی عاقلانه‌ی آنچه قانون توضیح می‌دهد با آنچه در ایران بین فارس‌ها و غیرفارس‌ها اتفاق می‌افتد، پی بردن به نوعی از نژادپرستی و استعمار داخلی زیاد هم سخت به نظر نمی‌رسد. در ایران همواره در کتب درسی از اقوام حاشیه به‌عنوان مرزداران و کسانی که از مرزها در برابر دشمنان خارجی دفاع می‌کنند یاد می‌شود. حتی در مواردی از آذربایجان به‌عنوان سر ایران یاد می‌شود و به‌عنوان هم‌نژاد و هم‌وطنی که تنها به صورتی جزئی دارای تفاوت‌هایی در فرهنگ هستند. لیکن همواره نوعی مرکزگرایی فارسی و عدم اعتماد از سوی حکومت مرکزی بر این اقوام وجود داشته است که در عالم سیاست منجر به نگاه امنیتی به حاشیه و در نتیجه عدم سرمایه گذاری کلان و متناسب با استعدادهای جمعیتی و منابع طبیعی مناطق و همچنین فراهم نمودن شرایط لازم برای اشاعه‌ی فرهنگ بومی منطقه از جمله زبان، ادبیات و تاریخ به میان آمده است.

قانون به‌عنوان یک روان‌پزشک به این نتیجه رسیده بود که شیوه‌ی تدریس واحد برای سفیدپوستان و سیاه‌پوستان زخم‌هایی بر پیکره‌ی روان و شخصیت سیاه‌پوستان وارد می‌آورد: «از نظر تعلیم و تربیت، تحمیل کردن «ارواح خبیثه» مشابه و واحد به سفیدپوست‌ها و سیاه‌پوست‌ها امری نادرست است. برای درک این نظریه باید بگوییم که مقصود ما از ارواح خبیثه تلاشی است که در راه شخصیت دادن به نهاد صورت می‌گیرد. اگر بخواهیم صادقانه رفتار کنیم، باید بگوییم بر اشعار کودکان هم همین انتقادهای وارد است. بدین طریق پرواضح است که ما معتقدیم اقلّاً تا اواسط دوره تحصیلات متوسطه، باید مجله‌های مصوری مخصوص سیاه‌ها و سرودهایی مخصوص کودکان سیاه‌پوست و بالاخره کتاب‌هایی تاریخی ویژه آن‌ها تهیه کرد، چه به نظر ما- تا وقتی که خلاف آن ثابت نشود- اگر زخمی هست در همین دوره به وجود می‌آید.»<sup>۷۱</sup>

قانون به‌خوبی از نظریات روان‌شناختی فروید دریافته بود که دوران کودکی نقش اساسی را در شکل‌گیری شخصیت افراد بر عهده دارد و همین امر وی را بر آن داشته بود تا شخصیت سیاه

۷۰- همان، ص ۱۵۲

۷۱- همان، صص ۱۵۲-۱۵۳

پوستان را بررسی کند و بر زخم‌هایی که بر اساس تحمیل فرهنگ سفیدپوستان بر آن‌ها اعمال می‌شد واقف گردد.

همچنین قانون در اثر خود با عنوان «دوزخیان روی زمین» تحولات مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی الجزایر علیه استعمار فرانسه را طوری تشریح می‌کند که به مبارزات ضد استعماری دیگر قابل تعمیم است. آذکر این نکته اما در اینجا لازم است که مطالعه و بررسی آثار مربوط به استعمار به معنی انطباق کامل رویدادها و انقلابات رهایی‌بخش با وضعیت آذربایجان جنوبی نیست؛ بلکه سعی می‌شود تا با مطالعه‌ی مبارزات رهایی‌بخش سایر ملل دنیا مطالعه‌ای تئوریک در اختیار قرار دهیم. قانون از جمله کسانی است که می‌تواند برای موضوع مطالعه‌ی استعمار داخلی مورد بررسی قرار گیرد. همان‌طور که دکتر پیندهاگر نیز آثار وی را مورد توجه قرار داده است. قانون در اثر دوزخیان روی زمین به بررسی ویژگی‌ها و روابط استعمارگر و استعمارزده پرداخته است و معتقد است سلطه‌ی استعماری از آنجاکه همه‌جانبه و ساده‌کننده است زود و به طرزی نمایان رشته‌های حیات فرهنگی ملت اسیر را از هم می‌گسلد. <sup>۳</sup>مردمان استعمارزده همواره سعی می‌کنند تا با رجوع به دوران و فرهنگ و تمدن غنی پیش از استعمار زخم‌هایی که از هراس محو شدن در فرهنگ استعمارگر التیام بخشند. قانون این تمایل در مردم استعمارزده را دریافته و می‌نویسد: «به‌کرات به این مسئله اشاره رفته است که جستجو و تحقیق شورانگیز یک فرهنگ ملی در آن سوی دوران استعماری، مشروعیت خود را از هم‌وغم مشترک استعمارزدگانی اخذ می‌کند که می‌خواهند از فرهنگ غرب (استعمارگر) فاصله بگیرند.» <sup>۴</sup>آذر آذربایجان جنوبی نیز می‌توان مصداق این نظریه را در قشری از جامعه که تاکنون از مسئله‌ی استعمار فارس آگاه شده‌اند و در برابر فارسیزه کردن آن به مقاومت می‌پردازند به عینه دید. همواره تاریخ و تمدن پیش از استعمار و باستان آذربایجان و ترک‌ها از سوی روشنفکران آذربایجان تدقیق و مطالعه می‌گردد. بی‌شک در میان سرور و شعفی استثنائی، اینان کشف کرده‌اند که گذشته‌شان شرم‌آور نیست بلکه عزت و شرف است، مجد و افتخار و ابهت است. مطالبه فرهنگ ملی گذشته تنها اعاده‌ی حیثیت نمی‌کند بلکه خواست یک فرهنگ ملی را برای آینده نیز بیان می‌کند. <sup>۵</sup>قطعاً در ایران استعماری تحریف تاریخ آذربایجان و اشاعه‌ی آن تاریخ جعلی در کشور به‌عنوان حقیقت تاریخی در میان مردم آذربایجان صورت می‌گیرد؛ که اثرات بسیار وخیمی در ملت ترک آذربایجان برجای می‌گذارد. استعمار با نوعی فساد و تباهی، در منطق، توجه خود را به گذشته‌ی مردم ستم‌کشیده نیز معطوف می‌کند، آن را کج و معوج می‌کند، تغییر شکل می‌دهد و منهدم و نابودش می‌کند. امروزه این اقدام

<sup>۳</sup> ۲۱ - 21 st Century Chains: The Continuing Relevance of Internal Colonialism Theory, Charles Pinderhuges, P34

<sup>۴</sup> - دوزخیان روی زمین، ص ۲۷۱

<sup>۵</sup> - همان، ص ۱۹۲

<sup>۶</sup> - همان، ص ۱۹۳

حساب‌شده‌ی بی‌اعتبار کردن تاریخ پیش از استعمار معنی و مفهوم دیالکتیکی خود را بازیافته است.<sup>۶۴</sup> اقدام به تحریف تاریخ ملل غیرفارس از جمله ملت ترک آذربایجان و هویت‌سازی از سوی استعمار فارس با عنوان «قوم آریایی آذری» در جهت تسهیل تداوم سیاست‌های سلطه‌جو و استعماری صورت گرفت.

ما عقیده داریم که به سبب رودررو قرار دادن نژادهای سیاه‌وسفید، یک عقده‌ی نفسانی-وجودی جمعی به وجود آمده است.<sup>۶۷</sup> قانون می‌گوید که استعمار موجب گشته تا آنتیلی‌ها فرانسه را قبله‌گاه خود بدانند و هر چیزی را با معیارهای آن بسنجند. وی به مسئله‌ی بسیار مهم زبان در آنتیل پرداخته و می‌نویسد: «قصد ما این است که با توجه به پژوهش‌ها و تجربه‌های شخصی خویش بکوشیم نشان دهیم برای چه سیاه‌پوست موقع و مقام خود را به نحوی بارز و مشخص با معیار زبان اروپایی می‌سنجد. و بار دیگر یادآور می‌شویم که نتیجه‌گیری ما مربوط به آنتیل فرانسه است. با این‌همه توجه داریم که همین رفتارها در میان مردم هر نژاد دیگری هم که گرفتار استعمار شده باشند، مشاهده می‌شود.»<sup>۶۸</sup>

با توجه و مطالعه‌ی آثار روشنفکرانی که در روند ملت‌سازی در ایران تأثیرگذار بوده‌اند شاهد خواهیم بود که گفتمان ملی‌گرایی به‌شدت آغشته به ایده‌های نژادپرست و خودشیفتگی است. برای مثال آثار باقی‌مانده از آخوندزاده در مدح نژاد آریایی به‌طور تهوع‌آوری بوی نژادپرستی و خودبرتربینی جمعی می‌دهد به‌خصوص کینه و نفرت‌پراکنی علیه ملت‌های ترک و عرب در کلام وی موج می‌زند. به همین دلیل نیز امروز در جامعه‌ی ایران کلام و عمل نژادپرستانه از سوی روشنفکران، هنرمندان، ورزشکاران و تمام قشرهای تحصیل‌کرده به‌راحتی تشخیص داده می‌شود بنابراین زمانی که در جامعه‌ی قشر فرهیخته قادر به تمیز عمل و گفتار راسیستی نیست؛ نمی‌توان از عموم جامعه و توده‌ها انتظارات بیشتری داشت. توهین و تمسخر، همچنین وحشی و بی‌تمدن خطاب کردن اعراب و ترک‌ها در ایران نشان ملی‌گرایی و غیرت و عرق به وطن است. به‌گونه‌ای که این نوع ادبیات و گفتمان شنیع همواره در مطبوعات، ادبیات، سینما و تئاتر، ورزش و سیاست نمود داشته و ما همواره از دیروز تا به امروز قادر به نمایش نمونه‌هایی از این ادبیات سخیف و شنیع در فرهنگ فارسی می‌باشیم. واقعیت امر این است که نژادپرستی فارسی خودخواسته یا ناخواسته دقیقاً شرایط استعمار را برای ملل غیرفارس در ایران محیا ساخته و آن‌ها را در کشور به جایگاه شهروندانی درجه دو و درجه سه تقلیل داده است. سلطه‌ی فرهنگ استعماری باعث می‌شود تا شهروندان درجه‌ی دوم و سوم سعی کنند تا با نزدیک شدن به فرهنگ مسلط استعمار و دوری

۶۶- همان، ص ۱۹۳

۶۷- پوست سیاه، صورتک‌های سفید، ص ۱۱

۶۸- همان، صص ۲۴ و ۲۵

گزیدن از خویشتن خویش جایگاه مطلوب و برابر با فرهنگ فارسی متمدن را تصاحب کنند. همین امر موجب یکسان‌سازی و به‌اصطلاح آسیمیلیاسیون می‌گردد. قانون همین فرآیند را در آنتیل فرانسه بررسی کرده است. گویا مردم آنتیل حرف "R" را می‌خورند؛ به عبارتی در ادای حرف «ر» در کلمات آن را جا می‌اندازند. در ارتباط با همین موضوع وی به نقل از رفیقش می‌نویسد: «یک مارتینیکی به بندر "هاور" می‌رسد و وارد کاه می‌شود و با اطمینان زیاد می‌گوید:

Garrçon, un vè de biè<sup>۷۹</sup>

این نوعی خفقان واقعی است. این مارتینیکی برای اینکه مبادا تلفظش شبیه کاکاسیاهی که "R" ها را می‌خورد باشد مقدار کافی "R" ذخیره کرده بود منتها نتوانست ذخیره‌اش را تقسیم کند. قانون در نمونه‌هایی دیگر از خودباختگی نژاد سیاه تحت استعمار فرانسه پرده برداشته است و نزدیک شدن سیاه‌ها به سفیدها از هر نظر را امری در نتیجه‌ی تحقیر و استعمار برمی‌شمارد. وی در نمونه‌ای دیگر نقل می‌کند که برخی از آنتیلی‌هایی که به فرانسه رفته‌اند بعد از بازگشت زبان کرئولی<sup>۸۰</sup> را یاد برده و خود را شبیه فرهنگ سفیدها نشان می‌دادند. حتی گاه کرئول سرش نمی‌شود. در این مورد داستانی را نقل می‌کنند که گویاست: جوان دهقانی پس از چند ماه اقامت در فرانسه به زندگی‌اش برگشت وقتی چشمش به یکی از ابزارهای زراعتی افتاد از پدرش -دهقان پیری که کسی با او از این اداها در نمی‌آورد- پرسید اسم این چیست؟ پدر به‌جای جواب همان آلت را روی پای پسر انداخت و نسیان جوان به‌کلی از بین رفت. چه مداوای عجیبی!<sup>۸۱</sup>

در ایران نیز این مسئله مشابه همواره بوده و شاهد آن بوده‌ایم که ترک آذربایجانی با مهاجرت به مرکز زبان و لهجه‌ی مادری خود را به فراموشی سپرده و با فرهنگ موطن خود غریبگی کرده است. ما در آذربایجان به‌وفور شاهد این از خودبیگانگی‌ها و فارسیزه شدن‌ها بوده‌ایم. اگرچه امروز در سایه‌ی نفوذ گفتمان ضداستعماری حرکت ملی دموکراتیک آذربایجان جنوبی، شاهد روند افزایش جوانان هویت‌گرای هستیم اما هنوز استعمار فارس در ایران به سلطه‌ی خود باقی است. طرح یک سؤال و تلاش برای حل آن در اینجا می‌تواند کمک شایانی در درک «عقدده‌ی نفسانی - وجودی جمعی» به وجود آمده در جامعه‌ی استعماری را دریافت. چرا باید تلاش‌هایی برای از بین بردن لهجه و تلفظ «ق» و «چ» و «ج» صورت پذیرد و انرژی فرد تورک صرف یادگیری زبان فارسی بدون لهجه گردد. حال اینکه ما نمی‌توانیم تعداد قابل قبولی فارس را بیابیم که انرژی و وقتشان را

۷۹ - معنی جمله: گارسون یک لیوان آبجو

شکل صحیح تلفظ و املاي جمله به فرانسوی: Garçon, un verre de bière. سیاه‌پوست سعی می‌کند تا لهجه‌ی خود را ببوشاند و مانند یک فرانسوی "R" ها را خوب تلفظ کند که در آن به مشکل برمی‌خورد.

۸۰ - زبان بومی مردم ساکن آنتیل

۸۱ - پوست سیاه، صورتک‌های سفید، ص ۲۳

صرف یادگیری صحبت کردن با لهجه‌ی ترکی بکنند. چه عامل و یا عواملی باعث می‌شود تا انسان آذربایجانی به این نتیجه برسد که باید شبیه فارس‌ها شود؟ قانون معتقد است که تقلید از مظاهر خارجی تمدن، پر کردن زبان بومی از اصطلاحات اروپایی بکار بردن جملات قلمبه موقع حرف زدن به یک زبان اروپایی یا نوشتن بدان. همه‌ی این‌ها را مورد استفاده قرار می‌دهند تا شاید احساس کنند با اروپایی‌ها و شیوه‌ی زندگی آن‌ها برابرند.<sup>۸۲</sup> آیا فرد ترک که شیوه‌ی گفتاری و لهجه و زبان و فرهنگ فارسی را وارد بخش بزرگی از زندگی خود می‌کند می‌تواند نگاه مثبتی به خویش و هویتش داشته باشد؟ بی‌شک او در حال گریز از خود است و تلاش دارد تا از حقارتی که سیستم نژادپرست و استعماری به روح او تزریق کرده فرار کند.

فانون همچنین در اثر «دوزخیان روی زمین» به مورد بسیار قابل توجهی اشاره می‌کند که شباهت بسیاری با رفتار روشنفکران و فعالین ملی در آذربایجان جنوبی دارد. روشنفکر استعمارزده تصمیم می‌گیرد سیاهه‌ای از رفتار و عادات منحنی را تهیه کند که از دنیای استعماری سرچشمه گرفته است و با شتاب عادات و حرکات پسندیده‌ی مردم، مردمی را در خاطرهای زنده کند که اکنون یقین کرده است واجد تمامی حقیقت بوده‌اند.<sup>۸۳</sup> در تمامی حرکت‌های رهایی‌بخش ملی می‌توان نمونه‌هایی از این نظریه‌ی کلی را جستجو کرد. در آذربایجان جنوبی نیز بازگشت روشنفکران و فعالین ملی به آداب و رسوم سنتی و اصیل هویت آذربایجانی و مقید بودن به تکلم خالص ترکی آذربایجانی نظریه‌ی فانون را دنبال می‌کند. برای مثال سخن گفتن به زبان استعماری «فادری» از رفتارهای منحنی استعماری است که از دستگاه‌های ارتباطی رادیو و تلویزیون دولتی به شدت تبلیغ می‌شود. در مقابل مبارزین و فعالین ضد استعمار فارس شیوه‌ای از زبان ترکی آذربایجانی را استعمال می‌کنند که در حساسیت استفاده از واژه‌های ترکی از جمهوری‌های آذربایجان و ترکیه نیز پیشی گرفته است. این بدان معناست که فعال حرکت ملی آذربایجان در نقطه‌ی مقابل استعمار فارس قامت راست کرده و شیوه‌های وی را پس می‌زند. حساسیت بالای فعالان ملی آذربایجان روی زبان مادری و حفظ آن به‌عنوان یک زبان ترکی خالص در مقابل سیاست‌های فارسیزده کردن و فادریسم قابل درک است. در همین راستا فانون معتقد است که اگر رفتارهای منحنی استعماری از سوی استعمارزدگان سیاهه شوند، نظام استعماری یکجا به لرزه می‌افتد.

وی برای تکامل روشنفکر ملت استعمارزده سه مرحله‌ی کلی ترسیم می‌کند. در اولین مرحله روشنفکر استعمارزده نشان می‌دهد که در فرهنگ استعماری حل شده است. آثار این روشنفکر نکته به نکته با آثار همکارانش در کشور استعمارگر می‌خوانند.<sup>۸۴</sup> در دومین مرحله روشنفکر

۸۲- همان، ص ۲۴

۸۳- دوزخیان روی زمین، ص ۲۰۲

۸۴- همان، ص ۲۰۳

استعمارزده تکانی می‌خورد و تصمیم می‌گیرد گذشته را به خاطر آورد. ... ولی چون روشنفکر استعمارزده هنوز به جلد مردم درنیامده است و چون روابطش با مردم روابطی خارجی است لذا به یادآوری گذشته بسنده می‌کند...»<sup>۸۵</sup> بالاخره در سومین مرحله که مرحله پیکار است، روشنفکر استعمارزده به عکس پس‌ازاینکه سعی می‌کند در میان توده مردم محو شود و همراه با مردم نیست و نابود گردد، ملت را تکان می‌دهد، به جای اینکه رخوت مردم را ارج نهد خود را به بیدارکننده‌ی مردم بدل می‌کند. دوره دوره‌ی ادبیات پیکار، ادبیات انقلابی و ادبیات ملی است.<sup>۸۶</sup>

اگر نظریات فرانکس فانون را در تاریخ آذربایجان جنوبی بررسی کنیم می‌توانیم مدارک و شواهدی محکم را برای تعمیم این نظریه با وضعیت آذربایجان جنوبی مطالعه کنیم. در دوره‌ای روشنفکران آذربایجان چنان در فرهنگ فارسی غرق شدند که حتی برخی از آنان تئوری استعمار را در ایران بنیان نهادند. در دوره‌ای اگرچه به فرهنگ مردمان خود پرداختند ولیکن به‌تمامی حاضر به دفاع از آن نبوده و هنوز تماماً حاضر به جدا شدن از ادبیات سیاسی استعمار نبودند. درنهایت روشنفکر امروزی در آذربایجان در مرحله‌ی پیکار فریاد «نه سولچویام، نه ساغچی؛ میللتچی‌یم، میللتچی»<sup>۸۷</sup> می‌دهد و تمام‌قد در دفاع از حقوق ملت خود پا به عرصه‌ی میدان مبارزه می‌نهد.

ژان پل سارتر در تشریح استعمار کشورهای اروپایی بر آفریقا و آسیا در مقدمه کتاب دوزخیان روی زمین می‌نویسد: «نسلی دیگر آمد و مسئله را دگرگون ساخت، نویسندگان و شاعران این نسل با شکیبایی غیرقابل‌تصوری کوشیدند تا برای ما مطلب را تشریح کنند که: ارزش‌های ما با حقیقت زندگی آنان بد پیوند یافته است به‌نحوی که نه می‌توانند این ارزش‌ها را یکسره به‌دور افکنند و نه آن‌ها را هضم کرده و دریابند. به‌طور خلاصه می‌خواستند این مطلب را بگویند که: شما از ما موجودات عجیب‌وغریبی می‌سازید: مکتب بشردوستی شما مدعی برابری ما و شماست ولی رفتار و کردار شما که مبتنی بر شیوه‌های تبعیض نژادی است ما را از دیگران متمایز می‌سازد.»<sup>۸۸</sup>

واسطه و رابطه قدرت حاکم و استعمارزده ژاندارم و سرباز است که با حضور خود و با تماس مستقیم و دخالت‌های روزمره و مکرر این وظیفه را انجام می‌دهد...<sup>۸۹</sup>. بی‌شک نگاه حاکمیت به آذربایجان جنوبی و کردستان و الاحواز با اصفهان یکی نیست. بین آذربایجان و مرکز ایران یک بی‌اعتمادی حاکم است که در موقع ظهور تنش با برجسته شدن نقش قوه‌ی قهریه‌ی رژیم به خشونت کشیده می‌شود. این امر در اعتراضات خشک شدن دریاچه اورمیه در شهرهای آذربایجان

۸۵- همان، ص ۲۰۳

۸۶- همان، ص ۲۰۳

۸۷- نه راست‌گرا هستم و نه چپ‌گرا! تنها طرفدار ملت‌م هستم.

۸۸- همان، ص ۸

۸۹- همان، ص ۴۴



جنوبی به خوبی می‌تواند با اعتراضات مردم اصفهان برای خشک شدن زاینده‌رود مقایسه گردد. متأسفانه سیستمی که در نظم سیاسی کشور نزدیک به یک قرن است در کشور مستقر است و نزدیک به یک قرن تلاش‌های ملل غیرفارس در برقراری سیستمی عاری از ساختارهای نظم سیاسی موجود به شکست انجامیده است. هدف «آشتی و صلح» در طول تاریخ از سوی آذربایجان در سال ۱۳۲۴-۲۵ با استراتژی تقسیم قدرت در ایران به منظور رفع سیستم نژادگرایانه و برداشتن بی‌اعتمادی بین ملت‌های ایران تجربه گردید. شباهت‌های این تجربه با تجربه‌های حزب دموکرات آذربایجان در سال ۱۹۱۸ و مطالبات حزب خلق مسلمان آذربایجان در سال ۱۹۸۰ قابل توجه می‌باشد که در همه این موارد با خشونت به پایان انجامیده است. مبحث خودمختاری از سوی جنبش‌های سیاسی محلی از چند جهت مطرح می‌شد. یکی به این دلیل که این جنبش‌های سیاسی از ایدئولوژی‌های جهانی برخوردار بودند و بدین طریق با ماندن در چارچوب مرزهای ایران خواهان گسترش ایدئولوژی موردنظر خود به سایر نقاط ایران را برای خود محیا می‌دیدند. برای مثال شیخ محمد خیابانی به عنوان یک فرد سوسیال‌دموکرات و آزادی‌خواه بر آن بود تا دموکراسی را برای تمامی مردم ساکن ایران به ارمغان بیاورد. علی‌رغم آن دل‌بستگی‌هایی به تمامیت ارضی جغرافیای ایران نیز داشت. در مورد سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۴ نیز فرقه‌ی دموکرات آذربایجان از ایدئولوژی سوسیالیسم انقلابی پیروی می‌کردند که به‌طور قطع آمال و آرمان‌هایی جهانی برای برقراری عدالت و سوسیالیسم در جهان داشتند؛ بنابراین خودمختاری و ماندن در چارچوب ایران به‌زعم ایشان شانس گسترش انقلاب را به تمام نقاط ایران برایشان محیا می‌ساخت. در مورد سال‌های پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران نیز حزب خلق مسلمان آذربایجان با اینکه مطالبات خودمختاری برای آذربایجان داشت از رهبریت سید کاظم شریعتمداری بهره‌مند بود که طبیعتاً همواره مسئله اتحاد کشورهای اسلامی در آن زمان به صورت آرمان انقلابی مطرح می‌شد و خودمختاری را در چارچوب آن آرمان‌ها برای ایدئولوژی، آشتی و صلح در بین ملل ایران را مؤثر می‌انگاشت.

طبق آنچه گفته شد خودمختاری از دو منظر آشتی و صلح و ایدئولوژی‌های فراگیر انقلابیون در آذربایجان قابل بررسی و ارزیابی است. همواره جنبش‌های آذربایجان حول محور آشتی ملی بین ملل ایران و برقرار ساختن نظم سیاسی جدید بر مبنای احترام بین ملل ایران از سوی آذربایجان تجربه گردیده است که به‌دفعات مکرر این تجربه‌ها به شکست همراه با خشونت انجامیده است. امروزه حرکت ملی آذربایجان چنانچه از نام آن واضح می‌گردد؛ حرکتی است بر مبنای منافع ملی و به‌دوراز ایدئولوژی‌های فراگیر و آرمانی که توانسته است تاکنون مبارزات خود را حول مطالبات و حقوق ملی نگه دارد. علاوه بر آن اگر جنبش‌هایی که از مشروطه تا کنون از آذربایجان برخاسته‌اند را بررسی کنیم خواهیم دید که رفته رفته صدای رهایی طلبی نسبت به آزادی طلبی پرخروش‌تر شده است. از مشروطه به بعد حق اداره کردن آذربایجان به دست خود همواره مطرح بود اگرچه این





مسئله در مشروطه نیز تاحدی به میان آمد. این مسئله امروز در حرکت ملی آذربایجان حل شده و رهایی از سیستم ساختاری کشور ایران گفتمان اصلی آن است. گفتمانی که تنها منافع ملت و سرزمین آذربایجان را در سرلوحه اهداف خود قرار داده است.

در موضوع رهایی ملی و دموکراسی این سؤال مطرح می‌شود که چه احتیاجی به رهایی ملی وجود دارد و اینکه مبارزه در راه رهایی ملی چه افتراقی با مبارزه در راه دموکراسی دارد؟ دور انداختن تحکم ملت بیگانه و برقراری دموکراسی ملی از دروازه‌های اولیه‌ی ورود یک ملت به سرزمین آزادی است. در تمام طول تاریخ نمونه‌هایی وجود دارد که ملت حاکم و قدرتمند مرکزی برای همراه ساختن ملت‌های محکوم و مغلوب در سرزمین سیاسی سعی می‌کنند تا ایدئولوژی خود را ارجح‌تر و مسائل ملی را بیهوده و بی‌اهمیت جلوه دهند. کما اینکه اگر واقعاً این‌گونه می‌بود، بشریت اقدام به تشکیل سازمان ایدئولوژی‌ها به‌جای ایجاد سازمان ملل می‌کرد. در مسئله‌ی شوروی و ملت‌های تحت ستم استفاده از ایدئولوژی بلشویسم، در ایران اسلام‌گرایی شیعی و نمونه‌های دیگر از سایر نقاط دنیا را می‌توان نام برد.

در نگاه علمی و غیر ایدئولوژیک و بی‌طرفانه هر فرد دارای هویتی است که بدون شاخص‌های هویتی ادامه‌ی زیست برای نوع بشر ممکن نیست. با توجه به اصل فوق و با خلط مسئله‌ی اجتماعی بودن انسان به اصل مذکور هویت جمعی نیز به میان می‌آید. هویت جمعی نیز مربوط به ویژگی‌های مشترکی است که افراد را گرد هم آورده و بستر زندگی اجتماعی را فراهم کرده است. بدیهی است این زندگی اجتماعی می‌تواند منافع مشترکی را بین اعضای آن ایجاد می‌کند. *حرکات استقلال ملی چنانچه معلوم است یک حرکتی است در فوق صنوف، این حرکت منافع مشترک ملت را در مقابل استیلا و یا استثمار خارجی مدافعه می‌کند.*<sup>۹۰</sup>

یقیناً آزادی شکل‌های مختلفی دارد؛ آزادی ملی یکی از آن‌هاست؛ و البته مهم‌ترین و حیاتی‌ترین نوع. آزادی بیان، آزادی فکر و اندیشه، آزادی‌های هنری، فرهنگی و اجتماعی و فردی بدون آزادی ملی هیچ معنایی نمی‌تواند داشته باشد. درحالی‌که اندیشه در قالب هویت بشر و هویت بشر در قالب اندیشه‌اش پا می‌گیرد و تفکیک این دو به زوال می‌انجامد، آزادی ملی جایگاه خود را بیش از دیگر اشکال آزادی اهمیت خود را بروز می‌دهد. ملتی که از آزادی ملی برخوردار نیست و نمی‌تواند به سرنوشت خویش با تکیه بر پارادایم‌های مشخص بومی مسلط گردد، امکان شناخت خود را ندارد. با این اوصاف در صورت عدم شناخت درست از خویشتن، جامعه هرگونه امکان برای تکامل و پیشرفت را از دست می‌دهد. بی‌شک بیانیه‌ی استقلال آمریکا که امروزه به‌عنوان یکی از دستاوردهای بشریت و سند حقوق بشری یاد می‌شود تنها می‌توانست بعد از بیرون راندن



استعمارگر انگلیس و برقراری آزادی ملی و دولت ملی تحقق یابد. ملت آذربایجان نیز این نکته را به خوبی دریافته است. جنبش‌های خودمختاری در آذربایجان مسیر تکاملی خود را طی کرده‌اند. بی شک ملت آذربایجان و روشنفکران آن دریافته‌اند که راه آزادی از رهایی ملی می‌گذرد. رهایی ملی باعث می‌شود تا هر آنچه زنجیر بر پای استعمارزده است پاره گردد و امور خویش را خود بر عهده گیرد. بنابراین؛ راه آزادی نیز دیر یا زود پیموده خواهد شد. اگر به جنبش‌های آزادی‌خواهانه ملت آذربایجان بنگریم خواهیم دید که این جدایی از مرکز به‌مرورزمان بیش‌تر و پررنگ‌تر گشته است. در نهضت مشروطه اگرچه هدف تهران بود ولی رگه‌های ناچیزی از توجه به آذربایجان را در خود داشت. در نهضت خیابانی باز اگرچه مسئله‌ی خودگردانی و دولت‌مداری مطرح شد ولی دولت‌مداری خیابانی ماهیتاً مبتنی به مرکز بود تا به آنجا که نام آزادستان را بر دولت محلی خود برگزیدند و قصد رجوع به هویت ملی آذربایجان را نداشتند. در نهضت ۲۱ آذر این مسئله یعنی مسئله‌ی خودگردانی و خودمختاری و دولت‌مداری چند گام به جلو نهاد و اگرچه رهبران آن سعی داشتند تا تمامیت ارضی ایران را حفظ و به آن احترام بگذارند ولی تا حد نسبتاً زیادی به هویت ملی آذربایجان نزدیک و برقراری حکومت ملی را در دستور کار خود قرار داده بودند. با این حال در انقلاب ۵۷ ایران مسئله‌ی خودمختاری در پشت ایدئولوژی‌های اسلام‌گرایان و چپ‌گرایان توجه کمی را به خود جلب می‌کند. امروزه برقراری دولت و حکومت ملی در آذربایجان جنوبی از جذابیت بسیاری برای روشنفکران آذربایجانی برخوردار است و ایدئولوژی‌ها نیز یارای به حاشیه راندن مطالبه‌ی دولت‌مداری آذربایجان را ندارند.

ابوالفضل ائلچی بیگ دومین رئیس‌جمهوری آذربایجان، تاریخدان و تئوریسین ایده‌ی «آذربایجان واحد» معتقد است که ایران ویژگی‌های یک امپراتوری را داراست و همان‌گونه که وقتی سخن از اتحاد جماهیر شوروی به میان می‌آمد، بی‌محابا ملت روس در ذهن مخاطب خطور می‌کرد، ایران نیز برای شنونده ملت فارس را تداعی می‌کند.<sup>۹۱</sup> این در حالی است که یک اتحاد سیاسی بین سرزمین‌های مختلف بایستی از سوی قدرت‌های سیاسی و یا به عبارتی دولت‌های سرزمین‌های متحد شکل بگیرد و از هرگونه تسلط یک دولت بر ملت دیگر جلوگیری شود؛ اما این مسئله نه در شوروی سابق و نه در ایران رخ نداده است بلکه به‌عکس بلشویک‌ها در شوروی پس به قدرت رسیدن بر قلمروهای بازمانده از امپراتوری تزار حمله بردند و با زور آن‌ها را به اتحاد شوروی داخل کردند. همین امر در ایران نیز صادق است و هیچ موقع اجازه تعیین مقدرات به ملل داده نشده است. هرچند که در ایران ارتجاع و نژادپرستی حکومت مرکزی به قدری است که ملت بودن آذربایجانی‌ها و سایر ملل غیرفارس را نیز انکار می‌کنند. با تمام آنچه گفته شد لنین حق تعیین



سرنوشت را برای ملل وارد در اتحاد شوروی را قبول داشت، لیکن این امر هیچ وقت از حد یک تئوری روی کاغذ فراتر نرفت.

محمدامین رسولزاده، بنیان‌گذار و رهبر استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۱۸، معتقد بود که استعمار از سوی مسکو برای ملل تحت حاکمیت مسکو چه بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و چه بعد از آن علی‌رغم تفاوت‌هایی متوقف نشد. وی در مجموعه مقالات «ملیت و بلشویزم» می‌نویسد:

«امپراطوری همیشه در کارهای اسکان اساسات و مواد ذیل را تعقیب می‌کرد: ۱- تمام اهالی بومی را نصرانی کردن و اسلاو نمودن، ۲- مهاجرین روس را حاکم و فائق بر بومی‌ها نمودن، ۳- منابع و مراکز اقتصاد را از دست بومی‌ها خارج ساختن، مراکز مناقله و مواصله را بدست آوردن، ۴- اراضی منت و مناطق خوب و حاصلخیز اسکان را واگذار نمودن به مهاجرین و اگر مقتضی باشد این قبیل اراضی را جبراً از دست صاحبان حقیقی آنها گرفتن، ۵- تمام نقاط سوق الجیشی را با کنار دریا و رودها و باغات را از دست کوهستانی‌ها بیرون آوردن و برای ترویج این اساسات غیر از قوت حکومتی چاریزم مثل «جمعیت احیای اورتودوکسی در قفقاس»، «هیئت نشر دین در آسه‌تین»، «جمعیت اتحاد اسلاو».. الخ. واسطه‌های نیم رسمی و مهمی داشت و مهاجرین نیز به صنفهای عسکری، زراعی، صناعی، تجاری قسمت گردیده و استیلا و استثمار با این وسائط اتمام میگشت...»

کاری که تشکیلات بلشویزم میسازد میتواند اینگونه خلاصه کرد:

۱- بوسیله مامورین خصوصی و صاحب صلاحیت واسع که بتمام دهات کوچک نیز اقامه میگردد اهالی بومی را از تاثیرات دینی، ملی و عنعنوی تجرید ساخته نسبت بمقدسات وجدانی کوهستانی‌ها مجادله، هدم عادات ملی، متانت بنیوی و صلابت اخلاقی را تخریب نمودن... چونکه در زندگانی کوهستانی عادات تاریخ است. تجرد گردد موجودیت آن کجا میماند؟ ۲- روسها را اگر چه قولا هم نباشد فعلا بر بومی‌ها فائق ساخته و آنان امین بوده نتایج فعالیت اسکان چاریزم را محافظه و اشخاصی را که مانع اینها میباشند افنا کردن... مثلا: اما نجم الدین تا سال ۱۹۲۵ در جنگ وجدالی مداومت داشت؛ در سال ۲۵ با بولشویکها صلحنامه تعاطی نمود. مختاریت دینی و اداری بخودش وعد گردید.



لاکن پس از اندک زمانی در صورتیکه نام و نشانی از او باشد در زمره غائبین داخل شد.<sup>۹۲</sup>

بنابراین چنانچه رسولزاده از مقایسه‌ی وضعیت داغستان پیش از روی کار آمدن بلشویک‌ها و بعدازآن به دست می‌دهد؛ اگرچه در تاکتیک‌های اداره‌ی این منطقه تفاوت به چشم می‌خورد ولی ماهیت امر یکی است. در ایران نیز موقعیت قبل از انقلاب ۵۷ و بعدازآن اگرچه تاکتیک‌های اداره‌ی مناطق غیرفارس تغییر حاصل گشته لکن دیدگاه سیاستمداران مرکز به حواشی کشور در واقع تغییری نکرده است. نباید در بررسی مسائل سیاسی شرایط جهانی و تاریخ را دور از نظر و دقت داشت؛ زیرا مسائل سیاسی بایستی با توجه به شرایط منطقه، جهان و سایر فاکتورها تحلیل گردد. اگر در دوران پهلوی اول صحبت کردن در کلاس درس به زبان ترکی منجر به تنبیه دانش‌آموز و اخذ جریمه‌ی نقدی می‌گردید، در پهلوی دوم این مسئله لغو و با روش‌های نرم و غیرمستقیم‌تری اعمال می‌گردید. هم‌اکنون نیز با توسعه‌ی دستگاه‌های ارتباط‌جمعی با توجه به پیشرفت تکنولوژی، رژیم جمهوری اسلامی ایران سیاست‌های نژادپرستانه و نگاه امنیتی مرکز به پیرامون را در کالبدی بروزتر و مطابق با زمانه ارائه می‌کند. بنابراین این سؤال ممکن است به میان بیاید که بالاخره راه چاره برای رضامند گردانیدن اتنیک‌ها و ملت‌های موجود در یک کشور کثیرالمله چه می‌تواند باشد. یقیناً پاسخ به این پرسش چندان سخت نیست و چاره‌ی کار، اعمال منشور حقوق بشر، میثاق‌ها و کنوانسیون‌های حقوق بشری سازمان ملل متحد می‌باشد. به عبارتی صریح‌تر اعمال شرایطی منصفانه و آزاد برای رجوع به ملل محکوم برای «تعیین حق سرنوشت ملی» می‌باشد. ملزمه‌ی به وجود آمدن چنین شرایطی، نفی نژادپرستی حکومتی و سقوط سیستم استعماری است.

اگر به مقایسه‌ی امپراتوری روسیه قبل و بعد از انقلاب اکتبر بپردازیم خواهیم دید که استعمار داخلی از سوی مسکو پس از به روی کار آمدن بلشویک‌ها ادامه یافت. از فرصتی که با سست شدن قدرت در مسکو به وجود آمده بود ملت‌های تحت ستم امپراتوری تزار، استقلال خود را اعلام می‌کردند و این چندی طول نکشید تا ارتش بلشویک‌ها را به سوی ممالک استقلال‌یافته گسیل داشته و خون‌های بسیاری ریخته شود. بعدازاینکه شوروی با حيله و نیرنگ و حمله‌ای غافلگیرکننده به گرجستان آنجا را تحت تصرف خود درآورد، استعمار را با تکیه بر ایدئولوژی کمونیسم و باواسطه‌ی نیروهای ایدئولوژیک خود در گرجستان و به نام ایدئولوژی به‌پیش برد. رسولزاده در این خصوص می‌نویسد:

«تا سال ۱۹۲۱ جمهوریتهای ماورای قفقاس رسماً یک جمهوریت مستقل انگاشته شده فقط با روسیه (جمهوریت فده‌راتیف روسیه



سوویت سوسیالیست) تنها متفق میشد. بنابراین نقشه، ممالک سوویت در بین خود اتفاق کرده اتحاد جمهوریتهای سوویت سوسیالیست کنونی را تشکیل میکردند. همین اتحاد را روسیه (س.ف.س.ج) اوکرانی، بلوروسیه و فدراسیون جمهوریتهای سوسیالیست سوویت ماورای قفقاس تشکیل بایستی کنند. آخرین فدراسیون در ماورای قفقاس از سه جمهوریت موجود متشکل بایستی بشود. در این صورت هر یک از اینها: اتحاد سوویتهای گرجستان، آذربایجان و ارمنستان نه شخصا در شکل واحد مستقل، بواسطه عضو متوسطی مثل تشکیلات ماورای قفقاس انتساب میکنند. این لایحه از جانب کمیته مرکزی «ر.س.ف.س.ج» تنظیم گردیده بود. در این خصوص ابتدا رای و مطالعات تشکیلات کمونیست بومی نیز استعمال نشده بود. این نقشه که بدون اشتراک آنان تهیه شده و هیچ گونه تعدیل و مذاکره را در آن باره جائلز ندیده بودند بدون مناقشه تصدیق آنرا بخودشان امر داده بودند. هیئت مرکزی فرقه کمونیست گرجستان با یک اکثریت بزرگ بدون آنکه به فدراسیون ماورای قفقاس داخل باشد بلاواسطه و بشکل سیاست تنها و مستقل تقاضا و بدین صورت نقشه که از جانب مسکو فرستاده شده بود رد کرد. مسکو نیز از کمونیستهای گرجی بلامناقشه متابعت بر اوامرشان را طلب کرد. اینها تکرار در قراردادهای خود اصرار نمودند... در این حالت مسکو هیئت مرکزی فرقه کمونیست گرجستان را لغو و با یک کمیته مرکزی تازه مرکب از اشخاص ساکن و تابع خود تبدیل کرد.»<sup>۹۳</sup>

بنابراین می توان استنباط نمود که یک رژیم ایدئولوژیک توانایی به کار بردن از ایدئولوژی حاکم خود به عنوان وسیله ای برای استعمار و استبداد را دارد. در ایران نیز این مسئله مصداق دارد. اگر به مسئولان استانی از آغاز رژیم پهلوی بنگریم خواهیم دید که بسیاری از آنها از مرکز فرستاده می شدند و حتی در دوران مبارزات نهضت آزادی بخش سالهای ۱۳۲۴ به رهبری پیشه وری استاندارها از تهران گسیل می شدند که در نهایت با واکنش پیشه وری و ملت آذربایجان روبرو گشته و ناگزیر به ترک خاک آذربایجان نمودند که آخرین آنها بعد از موفقیت نهضت ۲۱ آذر در آذربایجان مرتضی قلی بیات نام داشت. بعد از آن و به مرور زمان و قدرت گیری و استحکام حکومت مرکزی استاندارهایی از اهالی بومی ولی به شدت مقید به اصول و ساختار سیستم حاکمه در ایران



انتصاب می‌گشتند. رسول‌زاده در ادامه به عوام‌فریبی قانون اساسی در رابطه با انفکاک جمهوریت های اتحاد شوروی تاخته و می‌نویسد:

«... گرجستان با جمهوریت‌های ملی دیگر، در زیر یک پرده عوام‌فریب که نام قانون اساسی سوویت را دارا می‌باشد، از هرگونه حقوق محروم و بحال یک مستملکه عادی گذاشته شده که این مستملکه از جهت محرومیت از هندوستان هم بی حقوق تر است.»

محمدامین رسول‌زاده در مجموعه مقالات ملیت و بلشویزم به اوکراین نیز پرداخته است و از آن به‌عنوان یک مستعمره برای روسیه یاد کرده است.

بالا بودن فرهنگ شهرنشینی و تمدن امروزی در ارتباط مستقیم با رفاه و مسائل اقتصادی معیشتی و سطح زندگی انسان‌ها دارد. پیشرفت یک جامعه بستگی به این دارد که در آن جامعه همبستگی جمعی به وجود آید. اگر بفرض یک روستای کوچک را در نظر بگیریم همبستگی جمعی در این روستا می‌تواند به بهتر شدن وضع زندگی آن‌ها کمک بسیاری کند. با دست‌به‌دست دادن و همبستگی و کار و تلاش اهالی روستای کوچک می‌توانند سطح زندگی خود را به حدی مطلوب نمایند. همین موضوع در جوامع بزرگ نیز صادق است. همبستگی جمعی موجب می‌گردد تا جامعه و انسان‌ها به‌طرف ترقی و ایجاد شرایطی بهتر برای زندگی حرکت کنند. این شرایط زمانی به وجود می‌آید که خودباوری در مردمان آن جامعه شکل گیرد. خودباوری و ایجاد همبستگی جمعی اراده‌ی جمعی را در پی دارد. زمانی که اراده‌ی جمعی به وجود آمد وجود سازمانی سیاسی آژرای هدایت و سازمان‌دهی این اراده‌ی جمعی اهمیت خود را نشان می‌دهد تا با دست گرفتن قدرت سیاسی و همچنین قدرت نظامی «منافع» جامعه و یا ملت برخاسته از آن را در برابر عوامل خارجی حفظ نماید. روشنفکران و فعالین ملی-مدنی آذربایجان باید فرهنگ کار و تلاش، آموختن، کتاب‌خوانی، همدلی و کمک به هم‌میهنان آذربایجانی خود را و به طور کلی تمامی اصول و ارزش‌های مدرن و انسانی را در بین جامعه گسترش دهند. باید حس برادری و حس یک خانواده بزرگ به نام آذربایجان را برای جامعه ترک‌های آذربایجان ترویج دهند. جامعه در صورت اتحاد و همدلی و به دست آوردن اعتماد به نفس ملی خود می‌تواند حافظ منافع خود باشد.

«استعمارزدگانی که نگران فرهنگ کشورشان هستند و می‌خواهند به آن بعد و مقیاس جهانی ببخشند نباید تنها به اصل استقلال اجتناب‌ناپذیر بی‌آنکه تحقق این اصل مرتکب وجدان

۹۴- در اینجا منظور از سازمان سیاسی، معنی کلی آن در علوم سیاسی است که شامل یک ساختار منظم باشد. برای مثال دولت.



مردم گردد دل خوش کنند.<sup>۹۵</sup> آزادی ملی به‌عنوان هدف چیزی است و روش‌ها و محتوای مردمی نبرد چیز دیگر. به نظر ما آینده یا فردای فرهنگ و غنای یک فرهنگ ملی تابع ارزش‌هایی است که ره‌آورد نبرد رهایی‌بخش می‌باشد.» «...می‌گویند استقلال ملی دوره‌اش سر آمده است. زمان، زمان، زمان مجموعه‌های بزرگ است و واپس‌ماندگان قافله ملت‌گرایی باید اشتباه‌های خود را تصحیح کنند. به‌عکس ما فکر می‌کنیم اشتباه، اشتباهی که عواقب وخیم دارد در آن است که بخواهیم از مرحله‌ی ملی به خیز درگذریم. اگر فرهنگ تظاهر وجدان ملی است، من در گفتن این سخن به خود تردید راه نمی‌دهم که وجدان ملی شکیل‌ترین شکل فرهنگ است.»<sup>۹۶</sup>

در این دست از مباحث که به رهایی ملی و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی می‌انجامد برخی این سؤال را به میان می‌آورند که «چه تضمینی وجود دارد که آذربایجان بعد از ایجاد دولت ملی به هر شکل بتواند وضع بهتری را برای شهروندان به وجود آورد؟». «آلبر ممی» در کتاب چهره استعمارگر، چهره استعمارزده تلاش می‌کند تا به این سؤال پاسخ دهد. «پای شدن به اینکه اگر استعمارزده را به حال خویش می‌گذاشتند همگام با دیگر ملت‌ها پیش می‌رفت یا نه، چندان فایده‌ای ندارد. و نمی‌توان پاسخ دقیقی به این پرسش داد. شاید هم جواب «نه» می‌بود؛ زیرا عقب ماندگی ملت‌ها را نمی‌توان فقط با عمل استعمار بیان کرد. همه کشورها همگام با آمریکا یا انگلستان پیش نرفته‌اند و در این عقب‌ماندگی هر یک از آن‌ها علتی خاص و مشکلی جداگانه داشته‌اند، لیکن هر یک به‌پای خود در راه خود گام نهاده‌اند. وانگهی آیا می‌توان بدبختی‌های ملتی را به خاطر دشواری‌های ملتی دیگر توجیه کرد؟ بدیهی است که استعمارزدگان تنها قربانیان تاریخ نیستند ولی بدبختی تاریخی خاص استعمارزدگان، در اثر دستگاه استعمار است.»<sup>۹۷</sup> به این اعتبار، باید گفت اگرچه استعمار فارس مدرسه و بیمارستان و راه می‌سازد ولی چه مبنایی وجود دارد که اگر استعمار وجود نمی‌داشت این مدارس و راه‌ها و بیمارستان‌ها چندین برابر نبود؟ قطعاً در استعمار داخلی میزان تبعیض‌ها به حد و اندازه‌ی استعمار خارجی و یا سنتی نخواهد بود و یا اگر در حد و اندازه‌ی استعمار سنتی باشد به‌اندازه‌ی آن آشکار نخواهد بود. چنانچه پیش‌تر نیز گفته شده بود؛ استعمار داخلی به‌صورت بسیار نرم و نامحسوس و البته در لفافه‌های قانون به استعمارزده تحمیل می‌شود که استعمارزده تنها با آگاهی یافتن از حقوق انسانی و شهروندی و آگاهی یافتن به هویت و حقوق ملی خود می‌تواند علیه ساختار وضع شده توسط ملت حاکم فریاد اعتراض برآورد.<sup>۹۸</sup>

از منظر دیگری هم که به این مسئله نگاه کنیم، استعمارگر نیز به‌اندازه استعمارزده از فرصت گذر به یک جامعه‌ی سالم و آزاد و دموکراتیک محروم است. همانند زندانبانی که همواره برای

۹۵ - همان، ص ۲۲۵

۹۶ - همان، ص ۲۲۶

۹۷ - چهره استعمارگر؛ چهره استعمار زده



حفظ زندانی دربند، متحمل پایبندی به مکان زندان است استعمارگر نیز همواره در هراس بیداری و شورش ملت تحت ستم مجبور است تا شرایط غیر دموکراتیکی را بر ملت مغلوب متحمل سازد که در این صورت خود نیز متحمل هزینه‌هایی است. در مراحل از استعمار، نگاه‌داشتن مستعمره هزینه‌ای بیش‌تر از سود آن دارد و آن زمانی است که بیداری و خودآگاهی ملی مستعمره به اوج خود رسیده و مبارزات رهایی‌بخش در قالب نافرمانی مدنی در بالاترین سطح فعالیت خود قرار می‌گیرد. از لحاظ فلسفی و تفکر انتزاعی نیز فرد ظالم و مظلوم هر یک، به یک اندازه در عمل موجود بین دو کاراکنتر گرفتار هستند. تحمیل یک عمل و یا یک ایده مستلزم تمرکز فرد بر روی آن موضوع مورد تحمیل می‌باشد که همین تمرکز و صرف انرژی برای تحمیل خود محدودیت‌هایی برای فرد تحمیل‌کننده و یا به عبارت دیگر ظالم در پی دارد که موجب سلب آزادی برای وی می‌گردد. برای مثال اگر فردی دیگر را که از لحاظ امتیازات جبری در مرتبه‌ای پایین‌تر از قدرت از خود قرار گرفته، در محلی محبوس و محصور نماید و بخواهد که این حبس به مدت تعیین‌شده یا بی‌نهایت به طول انجامد بدون شک خود را «مجبور» به صرف تمرکز و انرژی برای محبوس نمودن وی می‌کند؛ زیرا که می‌داند فرد هم‌نوع خود راضی به این تحمیل حبس نبوده و در صورت امکان راهی برای گریز از وضع ایجادشده خواهد یافت. جمله‌ای معروف در این باب که نگهبان به‌اندازه محبوس از آزادی محروم است مصداق این واقعیت است. نباید این نکته را از قلم بیاندازیم که رژیم جمهوری اسلامی سالانه بودجه‌های هنگفتی را برای وزارت اطلاعات در نظر می‌گیرد که صرف شنود و بازداشت فعالین سیاسی در کشور می‌گردد. اما سؤالی در این‌بین در اذهان به وجود می‌آید مبنی بر اینکه آیا رژیم سیاسی بر مسئله‌ی سلب آزادی خود با توجه به سلب آزادی جامعه واقف است؟ بی‌شک رژیم سیاسی بر هزینه‌هایی که متحمل می‌گردد آگاهی دارد لیکن آن چیزی که باعث می‌گردد تا این هزینه‌ها را به گردن بگیرد؛ ایدئولوژی است. ایدئولوژی حال چه به صورت مذهب باشد یا به صورت غیرمذهبی از دگماتیسم خاص خود برخوردار بوده و ممکن است در بسیاری از موارد غیرعقلانی عمل نماید. واگذاری اختیارات به ملت‌های دربند استعمار می‌تواند بار بزرگی از هزینه و انرژی را از دستگاه دولتی مرکز بردارد و آن را متمرکز بر آبادسازی و توسعه‌ی کشور نماید. این در حالی است که تمرکز هزینه‌ها و انرژی بر روی حفظ یکپارچگی کشور و مبارزه با ملل تحت ستم می‌گردد.





## فصل دوم:

### (نگاهی بر رژیم توتالیتر جمهوری اسلامی ایران)

## پیش‌گفتار

در این فصل از کتاب به موضوع توتالیتریسم<sup>۸</sup> و ارتباط آن با رژیم ایران خواهیم پرداخت، لکن برای فهم درست این مفهوم، پرداختن به نمونه‌های تاریخی خالی از لطف نخواهد بود. بدیهی است در علوم اجتماعی بررسی یک موضوع بدون رجوع به نمونه‌های عینی آن، مطالعات را با نقص روبرو خواهد کرد. به‌رحال پژوهشگران، فیلسوفان و محققان بسیاری این موضوع را مورد مطالعه‌ی عمیق قرار داده و آن را از جهات مختلف بررسی کرده‌اند که در این نوشتار از آثار آن بزرگان بهره‌جسته‌ایم. از فیلسوفان بزرگی که این مقوله را مورد مطالعه قرار داده‌اند می‌توان به کارل پوپر، رمون آرن و هانا آرنه اشاره نمود که از روزه‌های فلسفه، اخلاق و سیاست به آن نگریسته‌اند. بی‌شک در این مدخل از کتاب از بررسی تطبیقی مطالعات این فیلسوفان بهره خواهیم برد و خواهیم کوشید به تحلیل سیستم حکومتی در ایران بنشینیم. بااینکه هستند برخی از فعالان سیاسی که رژیم جمهوری اسلامی ایران را در انواع رژیم‌های اصلاح‌پذیر طبقه‌بندی و شرایط کنونی را به‌عنوان مرحله‌ی گذار به دموکراسی تحلیل و توصیف می‌کنند، در سوی دیگر نیز بسیاری از فعالان سیاسی و کارشناسان علم سیاست هستند که نظری متفاوت و عکس گروه اول را ارائه می‌دهند. گروهی که معتقد به اصلاح‌پذیری رژیم می‌باشد بااینکه به مبارزات مدنی و ادبیات سیاسی بسیار نرمی تکیه می‌کنند بازهم از توقیف، دستگیری و ارباب و به‌طور کلی از «خشونت» رژیم مصون نمانده‌اند. با تمام این اوصاف در این مدخل کوشش بر این خواهد بود که ویژگی‌های توتالیتریسم بررسی گردد و با رژیم حاضر ایران مقایسه گردد. بی‌شک علم سیاست، جامعه‌شناسی و علمی از این دست نمی‌تواند به‌طور دقیق وقایع آینده را پیش‌بینی نماید و یا اصول کلی و جزئی دقیق ارائه دهد؛ بنابراین اختلاف‌نظرها و اختلاف در تحلیل‌ها همیشه وجود داشته و دارد. لکن در اینجا سعی شده است تا دیدگاهی معین ارائه گردد.

## آشنایی جزئی با توتالیتاریسم

قبل از ورود به بحث توتالیتاریسم، رژیم‌های توتالیتار و آشنایی با ویژگی‌های آن، لازم است تا خاستگاه جنبش‌های توتالیتار شناسایی و مطالعه گردد. چه جامعه‌ای با چه ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی مستعد تمایل به یک جنبش توتالیتار است. جنبش‌های توتالیتار محصول اتمیزه شدن افراد جامعه و جامعه‌ی توده‌ای شده است. عامل تکان‌دهنده در پیروزی توتالیتاریسم همان بی‌خویشنی هواداران این جنبش است.<sup>۹۹</sup> جامعه‌ای که در آن مردم اتمیزه شده‌اند یا به عبارتی قابل‌فهم‌تر منزوی و ذره‌ای شده‌اند، یک جامعه‌ی توده‌ای است. با فروپاشی هویت‌های قومی، محلی، مذهبی، صنفی، شئوناتی و طبقاتی و با پیدایش ارتباطات و سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی توده‌ای همسان‌سازی افزایش می‌یابد. دژ چنین جامعه‌ای آگاهی و همبستگی طبقاتی در آگاهی و همبستگی توده‌ای حل می‌شود و سمبل‌های مشترک فراطبقاتی در سراسر جامعه گسترش می‌یابد.<sup>۱۰۱</sup>

بسیاری از کارشناسان علم سیاست، جامعه‌ی دوران پهلوی را به جامعه‌ای توده‌وار تشبیه می‌کنند و جنبش توده‌ای یا توتالیتار را محصول آن دوران تلقی می‌کنند. در رژیم پهلوی که سیاست‌های مدرنیزاسیون قرن بیستمی در ایران اجرا می‌شد؛ سیاست‌های یکسان‌سازی جامعه و توده‌وار ساختن آن با توسل به «زور» حکومتی نقش بزرگی در گرایش افراد جامعه به انقلاب

۹۹- توتالیتاریسم، (حکومت ارباب، کشتار، خفقان)، ص ۳۴

۱۰۰- جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۳۳۲

۱۰۱- همان

توده‌ای داشت. زیرا نهادهایی برای برقرار ساختن ارتباط بین مردم و نهادهای تصمیم‌گیری حکومتی وجود نداشت. جامعه‌ی توده‌ای حتی اگر برای دموکراسی به انقلاب روی آورد نیز دموکراسی غیر لیبرال و توده‌ای را به ارمغان می‌آورد که آن نیز منتج به استبداد اکثریت می‌گردد. ژان ژاک روسو فیلسوف فرانسوی را مبدع دموکراسی توده‌ای می‌دانند که انقلاب فرانسه از افکار وی بسیار تأثیر پذیرفته بود. *از دیدگاه متفکرانی که دموکراسی را حکومت مقید و مشروط به قانون می‌دانند، دموکراسی در معنای کلاسیک حاکمیت مردم (یا اکثریت) متمایل به نوعی توتالیتریزم است.*<sup>۲</sup> آذرنهایت اگر به انقلاب توده‌ای یک ایدئولوژی کاتالیزور گردد، جنبش توتالیتر به برپایی رژیم توتالیتر ختم می‌شود.

در ایران قبل از انقلاب ۵۷ سیاست‌های مدرنیزاسیون ایران توسط رژیم پهلوی موجب تحقیر مردم سنتی و مذهبی ایران می‌شد. همچنین سیاست‌های نئولیبرالیستی شاه در حوزه‌ی اقتصاد موجب گشت تا شهروندان جامعه‌ی توده‌ای ایران آن زمان هرچه بیش‌تر در خود فرورفته و تحقیر شوند. در نتیجه مردم سنتی و مذهبی ایران به‌سوی یک انقلاب توده‌ای ایدئولوژیک و در یک کلام توتالیتر روی آوردند.

*توتالیتریزم اصطلاحی قرن بیستمی است که پیش از سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ کاربرد عمومی یا آکادمیک نداشت، زیرا پدیده‌های تحت شمول این مفهوم تا پیش‌ازاین دوره چندان موردتوجه نبودند.*<sup>۳</sup> توتالیتریزم نوعی از حکومت استبدادی است که شدت عمل بیش‌تری در سرکوب و کنترل جامعه نسبت به نظام‌های دیکتاتوری و استبدادی به خرج می‌دهد. دولت توتالیتر با از میان بردن نهادهای خودجوش جامعه‌ی مدنی، می‌کوشد تا برای تحکیم قدرت خود، نهادهایی از بالا بر جامعه تحمیل کند.<sup>۴</sup> آثار حال حاضر جمهوری اسلامی ایران مانع از هرگونه تکثر در تفکر و عقیده‌ی خارج از محدوده‌های ایدئولوژیک خود شده و از ایجاد تشکلهای خودجوش جلوگیری می‌کند. از بین بردن تشکلهایی که در خدمت پیشبرد هدف اصلی نظام نیستند، درواقع چیزی جز همان تلاش برای هماهنگ کردن فعالیت همه‌ی سازمان‌هایی نیست که وجودشان مقدم به استقرار رژیم بوده است.<sup>۵</sup> حکومت توتالیتر صرفاً تعبیر لیبرال از حقوق را رد می‌کند و متکی بر پذیرش عامیانه فهم بدیلی از پروژه مدرن است.<sup>۶</sup> طبق آنچه گفته شد توتالیتریزم چه به‌صورت کمونیستی، فاشیستی و یا حتی «دینی» حقوق افرادی که بر آنها حکومت می‌کند را نه به‌صورت

۱۰۲- تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه‌کاری، ص ۲۷

۱۰۳- درباره توتالیتریزم، ص ۱

۱۰۴- آموزش دانش سیاسی، ص ۱۷۲

۱۰۵- درباره توتالیتریزم، ۱۳۸۴، ص ۹

۱۰۶- همان، ص ۲۶

فردی بلکه به صورت توده‌ای یا امتی تعریف می‌نماید. بدین ترتیب چنانچه پیش‌تر گفته شد علاوه بر آنکه زندگی عمومی جامعه‌ی مدنی تخریب می‌شود، آزادی‌های فردی به شدت نقض می‌شوند.

«آرنت» معتقد بود که حکومت‌های خودکامه حوزه‌ی سیاسی و عمومی زندگی مردم را تخریب می‌کنند و انسان‌ها تنها و منزوی می‌شوند. درحالی‌که در رژیم‌های توتالیتر علاوه بر زندگی حوزه‌ی سیاسی و عمومی زندگی، حوزه‌ی خصوصی مردم نیز زیر ذره‌بین برده می‌شود و از سوی حکومت کنترل می‌گردد. رژیم‌های توتالیتر دارای یک ایدئولوژی فراگیر هستند که تمام افراد جامعه را مجبور به اطاعت از آن کرده و در نتیجه تنوع عقاید و آزادی فردی و اجتماعی از جامعه سلب می‌گردد. در رژیم‌های توتالیتر هدف مطلق و حقیقت محض به افراد جامعه تحمیل می‌گردد و تساهل عقاید، تکثر اندیشه و عقیده و به عبارتی دیگر به‌طور کلی تکثر حقیقت نفی می‌شود؛ بنابراین تفتیش عقاید از نکات مشترک تمامی نظام‌های توتالیتر محسوب می‌گردد و تعدی از اصول اخلاقی ایدئولوژی حاکم رژیم به مجازات ختم می‌شود.

بعد از جنگ جهانی دوم و غلبه‌ی دموکراسی بر جهان سیاست، دموکراسی به‌عنوان رکن اصلی انکارناپذیر در نظام‌های سیاسی مبدل گشت. به‌طوری‌که در عصر حاضر حتی بدترین دیکتاتوری‌ها هم با توسل به تظاهر به دموکراسی سعی در کسب مشروعیت برای رژیم خود هستند. دولت‌های دیکتاتوری چون روسیه، ایران و رژیم بشار اسد در سوریه و حسنی مبارک در مصر همواره با تظاهر به دموکراسی و رای مردم درصدد نمایش چهره‌ای مشروع از حکومت خود بوده و هستند. امروزه استفاده از انتخابات صوری و ساختگی و کنترل شده توسط نظام‌های «توتالیتر»، «دیکتاتور» و «غیر دموکراتیک» به عاملی برای طولانی نمودن عمر رژیم بکار می‌رود. همچنین بنا بر دیدگاه‌های نظریه‌پردازان معاصر علم سیاست، برگزاری انتخابات بدون نهادهای اجتماعی خودجوش و وابسته به اقلشار مختلف مردم نمی‌تواند به‌تنهایی ادله‌ای محکم برای دموکراتیک بودن نظام به حساب آید. همین‌که هیئت‌ر با انتخابات به قدرت رسید، سبب شد برخی از مدافعان لیبرال-دموکرات مانند پوپر به این نتیجه برسند که پیروزی در انتخابات تمامی وجه دموکراتیک نیست، بلکه امکان مستمر عزل قدرت مستمر و جایگزینی آن با حزب یا گروه و فرد دیگر، به‌وسیله‌ی سازوکار انتخاباتی است که نظام دارنده‌ی آن را شایسته‌ی نام دموکراسی می‌نماید.<sup>۱۰۷</sup>

در رژیم‌های توتالیتر، دستگاه پلیس مخفی از قدرت عمل بسیار بالایی برخوردار بوده و به‌طور گسترده در جهت کنترل تحرکات مردم به کار گرفته می‌شود. نیروهای جنبش‌های مخالف با ایدئولوژی رژیم توسط پلیس مخفی سرکوب و از میان برداشته می‌شوند.

همان‌طور که ذکر شد، دولت‌ها در نظام‌های توتالیتر از تشکیل نهادهای اجتماعی وابسته به اقشار مختلف مردم به‌صورت خودجوش و قدرت‌گیری نهادها از پایین به بالا به‌شدت جلوگیری به عمل می‌آورند. در مقابل برای تحکیم قدرت سیاسی خود نهادهایی منطبق با ایدئولوژی خود را از بالا به وجود آورده و بر مردم تحمیل می‌کنند. در رژیم پهلوی حزب رستاخیز را می‌توان به‌عنوان نمونه نام برد و در رژیم توتالیتر فعلی که ساختار پیچیده‌تری دارد، می‌توان به جریانات اصولگرایی و اصلاح‌طلبی که از بالا تشکیل و به قدرت می‌رسند، اشاره نمود. نهادهایی چون سپاه و بسیج و نهادهای مشابه، همگی از نهادهایی هستند که از بالا تشکیل شده و بر مردم تحمیل می‌شوند. اصولاً اپوزیسیون در جوامع تحت حاکمیت توتالیتریسم به‌شدت سرکوب می‌شود و نمی‌تواند از مجاری قانونی به بیان اندیشه‌ها، راهکارها و برنامه‌های خود بپردازد؛ بنابراین به طرق مختلف به‌سوی مبارزه سوق داده می‌شود.

جامعه‌ی تحت حاکمیت رژیم توتالیتر جامعه‌ای ناشاد، افسرده، در خودفرورفته و راکد است، به‌طوری‌که بسیاری از اندیشمندان از آن با عناوین پادگان، زندان و حتی گورستان یاد کرده‌اند. ارسطو در توصیف جوامعی که تحت حکومت استبداد هستند می‌گوید: «انسان به‌عنوان موجود منطقی و ناطق، در نظام‌های جبار به حیوانی زبان‌بسته تبدیل می‌شود.»

از نکات قابل‌توجه در رژیم‌های توتالیتر مشارکت سیاسی بالای مردم می‌باشد. در بررسی این موضوع طبیعتاً آنچه در وهله‌ی نخست انتظار می‌رود؛ بنا بر عدم مشروعیت رژیم، به کاهش مشارکت سیاسی مردم در این نوع نظام‌ها منتج گردد، اما باکمال تعجب عکس این مسئله صادق است. نظام‌های توتالیتر با توسل به انواع شگردها درصدد به صحنه کشیدن مردم در فعالیت‌های سیاسی هستند تا بدین‌صورت برای اعمال خود مشروعیت کسب کنند و در مقابل اپوزیسیون و فشارهای بین‌المللی قد راست کنند. امروزه در علوم سیاسی دانشگاه‌ها، فاشیسم ایتالیا، نازیسم آلمان و کمونیسم شوروی به‌خصوص دوران استالین از نمونه‌های تاریخی و بارز توتالیتریسم مورد مطالعه قرار می‌گیرد که مشارکت اجباری در انتخابات از ویژگی‌های این رژیم‌ها بوده است. در اتحاد شوروی و آلمان نازی مشارکت نزدیک به ۱۰۰ درصد اعلام می‌شد، درحالی‌که در دموکراسی‌های قانونی تنها بین ۴۰ تا ۸۰ درصد از افراد واجد شرایط در انتخابات شرکت می‌کردند.<sup>۸</sup> این در حالی است که مشارکت عمومی در ایران با شگردهایی همواره بالا برده می‌شود یا اعلام می‌شود. جامعه‌ی ایران همواره در هراس از دست دادن فرصت‌های شغلی و دولتی است که در صورت عدم مشارکت می‌تواند بالفعل گردد.

رژیم‌های توتالیتر که در فارسی به «تمامیت‌خواه» ترجمه می‌شود، در طول تاریخ همواره سعی می‌کنند مراسم‌هایی به مناسب‌های مختلف تشکیل و جمعیت نسبتاً زیادی را در این مراسم‌ها گرد آورند. سخنرانی برای جمعیت‌های با شمار بالا در سالن‌ها و ورزشگاه‌های بزرگ، کشاندن مردم به پای صندوق‌های رأی، کشاندن مردم به طرق مختلف برای شرکت در مراسم‌های عزاداری رهبران رژیم، استفاده‌ی ابزاری از مراسم‌های مذهبی و ملی مردم به سود رژیم و نمونه‌های بسیاری که با مقایسه‌ی دقیق نظام‌های توتالیتر بهتر می‌توان به ویژگی‌های مشترک آن‌ها پی برد. نظام‌های توتالیتر همواره از تجمع شهروندان در ان.جی.او‌ها و گروه‌های مختلف مستقل از دولت جلوگیری نموده و سعی می‌شود تا احزاب و گروه‌ها در صورت تشکیل تحت چارچوب‌های تعیین‌شده از سوی نظام و نظارت شدید به فعالیت بپردازند. نظام‌های ایدئولوژیک چون رژیم جمهوری اسلامی ایران نیز همواره با ایجاد گروه‌ها، احزاب و ان.جی.او‌ها سعی داشته است تا نیروهای ناراضی از وضع موجود را با امید تحول و تغییر و اصلاح امور جذب نماید. این در حالی است که این گروه‌ها نه تنها تغییر محسوسی را حاصل نمی‌کنند، بلکه موجب مشروعیت‌بخشی به نظام توتالیتر در مواقع بحرانی شده و از خیز اقشار جامعه به سوی ایجاد دگرگونی در نظام جلوگیری به عمل می‌آورند.

دموکراسی نه به انتخاب رهبر سیاسی توسط رأی مردم، بلکه به نظارت مستمر مردم و جامعه مدنی بر عملکرد رهبر سیاسی و امکان عزل وی گفته می‌شود. در عصر دموکراسی حاضر، برگزاری انتخابات از سوی رژیم نمی‌تواند به‌عنوان معیار دموکراسی‌سنجی آن رژیم به حساب آید. در گذشته نیز صرف برگزاری انتخابات نتوانست مشروعیت تمام و کمال به نظام‌ها بدهد. آدولف هیتلر بیشترین آراء انتخاباتی سال ۱۹۳۳ را به دست آورده بود.

باید میان دسپوتیسم (استبداد شرقی) و حکومت توتالیتر تمیز داده شود و از خلط این دو گونه‌ی حکومت ظالمانه پرهیز کرد. حکام حکومت‌های استبداد شرقی، حتی در صورت میل یا توان ساخت و پرداخت آموزه‌ای که بتواند مدعی فراگیری باشد، از امکانات فنی - علمی برای پوشش وجوه مختلف جامعه خود بی‌بهره یا کم‌بهره‌اند.<sup>۹</sup> از دیدگاه آرنست توتالیتریسم با حکومت استبدادی و خودکامه و دیکتاتوری‌های قدیم و جدید ماهیتاً تفاوت دارد. حکومت توتالیتر خودکامه و غیرقانونی نیست، بلکه حکومت نوعی قانون است. لچنانچه هیتلر در آلمان، با رأی مردم آلمان به قدرت رسید و فاشیسم ایتالیا و کمونیسم شوروی نیز در ابتدا از حمایت مردم برخوردار بودند. هانا آرنست در «توتالیتریسم» می‌نویسد: «درست است که توتالیتریسم همه‌ی قوانین موضوعه را نادیده می‌گیرد، حتی تا آنجاکه به قوانین وضع شده توسط خودش نیز اعتنایی ندارد (قانون اساسی سال ۱۹۳۶ شوروی یکی از این نمونه‌هاست)، ولی در ضمن از القای رسمی آن قوانین نیز سرباز

۱۰۹- اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، ص ۱۴۰

۱۱۰- تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، جلد دوم، ص ۱۳۵



می‌زند (همچنان که نازی‌ها با وجود بی‌اعتنایی به قوانین اساسی و ایماز هرگز آن‌ها رسماً لغو نکردند)؛ اما باین‌همه، بدون راهنمایی قانون و تنها از روی خودسری نیز عمل نمی‌کند، زیرا ادعا می‌کند که از قوانین طبیعت یا تاریخ که همه‌ی قوانین موضوعه باید از آن‌ها سرچشمه گرفته باشند، اطاعت می‌کند.<sup>۱۱۱</sup> جمهوری اسلامی ایران نیز همواره بسیاری از مواد قانون اساسی خود را اجرا نمی‌کند؛ باین‌حال حاضر به لغو رسمی آن نیز نمی‌شود. برای مثال ماده‌های ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی که از سوی برخی فعالان سیاسی و مدنی آذربایجان مطالبه می‌شوند؛ و یا ماده‌ی ۲۷ قانون اساسی مبنی بر آزادی «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط مخل نبودن به مبانی اسلام» که همواره توسط رژیم نقض شده است.

هدف جنبش‌های توتالیتر، سازمان دادن توده‌هاست؛ و در این کار موفق نیز هستند نه سازمان دادن طبقات، همچنان که احزاب طبقاتی و قدیمی دولت‌های ملی اروپایی در نظر داشتند و نه تشکل شهروندانی که در اداره امور عمومی عقاید و منافع برای خود داشته باشند، همچنان که احزاب کشورهای انگلوساکسون درصدد آن بودند.<sup>۱۱۲</sup> رژیم توتالیتر دینی در ایران نیز در ابتدا با رأی مردم به قدرت رسید و به‌مرورزمان با تحکیم موقعیت خود در جایگاه قدرت، چهره‌ی توتالیتر خود را نیز برجسته‌تر نمود. تا جایی که به زندانی نمودن مخالفان خود بسنده نکرده و بسیاری از مخالفان خود را در دهه‌ی ۶۰ به‌صورت دسته‌جمعی اعدام نمود. به‌طوری‌که منابع متفاوتی شمار اعدامیان این دهه را از ۲۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر اعلام می‌کنند. به‌رحال «خشونت» از ویژگی‌های نظام‌های توتالیتر در طول تاریخ معاصر بوده است. جهان‌بینی سیاه‌وسفید و دشمن‌تراشی همواره جزئی از گفتمان رهبران سیاسی یک رژیم توتالیتر است.

خودکامگی دوران پهلوی موجب گشته بود تا حوزه‌ی سیاسی و عمومی جامعه تخریب گردد؛ و نیز شرایطی که محمدرضا پهلوی در اثر پیاده‌سازی هرچه سریع‌تر برنامه‌های به‌اصطلاح «مدرنیزه کردن ایران» به وجود آورده بود، موجب تحقیر هویت سنتی مردم شده و این، همه‌چیز را برای پیوستن مردم به جنبش توتالیتر محیا می‌کرد. لائیسیته کردن جامعه‌ی سنتی ایران با استفاده از زور در دوران پهلوی و شتاب به خرج دادن در رسیدن به این هدف از سوی رژیم خودکامه‌ی پهلوی موجب گشت تا مردم به «اسلام‌گرایان» که نوعی سیاست دینی را تبلیغ می‌کردند روی آورند. ایدئولوژی که این گروه تبلیغ می‌کرد، به اعتقاد بسیاری از کارشناسان مسائل سیاسی، یک نوع بازپس‌گیری شان و قدرت و تسویه‌حساب با نظام پهلوی در ایران بود. در زمان سلسله‌ی قاجار قشر روحانی جامعه در دربار از نفوذ و قدرت برخوردار بود. با قدرت‌گیری پهلوی و پیاده کردن سیاست‌های تجددگرایانه و به حاشیه کشاندن قشر روحانی توسط حکومت، موجب گشت تا

۱۱۱- توتالیتاریسم، (حکومت ارباب، کشتار، خفقان)، ص ۳۱۰

۱۱۲- همان، ص ۳۶





روحانیون به مخالفت با رژیم پهلوی بپردازند. امروزه رژیم توتالیتر دینی حاکم بر ایران، نه تنها مانع رشد گسترش تفکرات خارج از چارچوب ایدئولوژیکی خود می‌شود، بلکه با استفاده از امکانات فنی و تکنولوژی ارتباط جمعی آزادی‌های حوزه‌ی خصوصی زندگی افراد را نیز از بین می‌برد.

با علم به موضوع تفاوت‌ها بین دسپوتیسم و توتالیتریسم، به اصلاح‌پذیری در این نوع حکومت‌ها در ادامه این مبحث پرداخته خواهد شد.

در دوره‌ی ناصری میرزا محمدتقی خان فراهانی مشهور به امیرکبیر و پیش از آن عباس میرزا در دوره‌ی فتحعلی شاه به اصلاحات دست زدند. عباس میرزا ولیعهد قاجار و حاکم آذربایجان به تأسی از اصلاح‌طلب معاصر خود در امپراتوری عثمانی، سلطان سلیم سوم، «نظام جدید» عثمانی را به سبک خویش در آذربایجان پیاده کرد. اغلب با تدبیری که اتخاذ کرده بود، موفق به ایجاد ارتش مدرن، سربازخانه، لباس فرم متحدالشکل برای سربازان، کارگاه تولید تفنگ سرپر، دارالترجمه برای ترجمه کتب نظامی و مهندسی، کارخانه‌ی توپ‌سازی شد و افسران اروپایی را برای آموزش نظامی سربازان استخدام نمود. تمامی این اصلاحات و نوسازی‌ها هزینه‌هایی در پی داشت که حاکم آذربایجان آن را از توقف برخی و لخرجی‌ها، حقوق و مستمری‌های غیرضروری دربار تأمین می‌کرد.<sup>۱۱۴</sup>

اقدامات صرفه‌جویانه، خصومت درباریان و مستمری‌بگیران و مالیاتچی‌ها را برانگیخت. همچنین قدرت‌گیری عباس میرزا خصومت برادران تنی و ناتنی وی را در پی داشت. شکست‌های بعدی از قشون روس و دست‌اندازی‌های مخالفان عباس میرزا موجب گشت تا عباس میرزا مدت‌ها پیش از مرگ طبیعی‌اش در ۱۲۱۲، مرگ تدریجی «نظام جدید» خود را به چشم دید.<sup>۱۱۵</sup>

دومین دوره‌ی اصلاحات در ایران نیز به محمدتقی خان فراهانی مشهور به امیرکبیر منسوب است. وی به تأسی از اصلاحات امپراتوری عثمانی موسوم به «تنظیمات» و همچنین تحت تأثیر اصلاحات عباس میرزا بعد از به تخت نشستن ناصرالدین‌شاه، به صدراعظمی رسید و بنای اصلاحات را گذاشت که طولی نکشید تا وی هم به‌وسیله‌ی درباریان متوقف گشت.

رضاشاه پهلوی نیز چندی بعد از نشستن بر مسند پادشاهی ایران اصلاحاتی را در ساختار حکومت ایران به وجود آورد و سعی کرد تا دولتی مدرن و مشابه کشورهای اروپایی به وجود آورد. پهلوی دوم نیز به‌طورکلی اگرچه همواره برخی سیاست‌های پدر را موردنقد قرار می‌داد؛ در کل سیاستی مشابه وی را در ایران با روش‌های دیگری پیاده کرد. اما در زمان پهلوی اول اصلاحاتی

۱۱۳- ایران بین دو انقلاب، ص ۴۸

۱۱۴- همان

۱۱۵- همان، ص ۴۹



موسوم به انقلاب سفید (۱۳۳۸) یا انقلاب شاه و ملت و یا اصلاحات ارضی توسط شخص محمدرضا پهلوی دنبال شد که در نهایت اگرچه به قول برخی کارشناسان عمر حکومت را کمی بیشتر کرد؛ اما بالاخره نتوانست در از میان به در بردن مخالفان شاه مؤثر واقع گردد.

در دوره جمهوری اسلامی که دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی (۱۳۷۶-۱۳۸۴) را به‌عنوان دوران اصلاحات یاد می‌کنند؛ اگرچه فضای اندکی برای فعالیت چند روزنامه و مجله و چند انجمن و ان‌جی‌او فراهم شد و یا پلیس در برخورد با حجاب زنان ملایم‌تر برخورد کرد و نتوانست اصلاحات عمده‌ای در کشور انجام دهد. در ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی که چهار سال اول آن نسبت به چهار سال دوم آن پررنگ‌تر می‌نماید؛ مطبوعات، خبرنگاران و هنرمندان در بسیاری از عرصه‌ها، دانشجویان و فضای دانشگاه‌ها از آزادی‌های جزئی برخوردار شدند. در دور دوم ریاست جمهوری محمد خاتمی، وی نتوانست به بخش عمده‌ای از وعده‌هایش جامه عمل بپوشاند، به همین دلیل بسیاری از جوانان و دانشجویان طرفدار وی به منتقد وی تبدیل گشتند. بعد از انتخابات ۸۴ و روی کار آمدن شخصی از اصولگرایان به نام محمود احمدی‌نژاد، بسیاری از دستاوردهای اندکی که رئیس‌جمهور پیشین برجای گذاشته بود؛ از میان برداشته شد. بنابراین بسیاری از روزنامه‌ها و نشریه‌ها بسته شد؛ بسیاری از نشریه‌های دانشجویی نیز توقیف گردید و فضای غیردموکراتیک و پوپولیستی بر جو کشور حاکم گشت.

اگر دوره اول ریاست جمهوری سید محمد خاتمی را جزئی از اصلاحات تاریخ کشور ایران برنشانیم، نمونه‌های تاریخی فوق نمونه‌هایی از اصلاحات در حکومت‌های استبداد شرقی بودند که هر دو بعد از مدتی با فشارهایی از بالا به شکست انجامیدند؛ زیرا ساختار حکومتی به نحوی بود که فساد را در بطن خود داشت و خودبه‌خود اصلاحات را پس می‌زد. اصلاحات ارضی شاه نیز از نوع اصلاحات نظام‌ها از موضع ضعف می‌باشد که در نهایت به انقلاب ختم شد. در دوره جمهوری اسلامی و ریاست جمهوری خاتمی نیز شاهد هستیم که رئیس‌جمهور از تداوم روند اصلاحات به جهت موانعی که دارد بازمی‌ماند و در دوره ریاست جمهوری شخص بعد از وی بسیاری از دستاوردهای وی در زمینه‌ی آزادی از بین می‌رود. به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران به لحاظ ساختاری که در قانون اساسی نیز مشهود است فاقد پتانسیل برای اصلاح‌پذیری باشد. به گونه‌ای که وی فرصتی برای انجام برنامه‌های خود را نیز نداشته است.

معمولاً وقتی رژیم‌های سیاسی دچار بحران آشکار و فزاینده شوند، اصلاحات از موضع ضعف و در واکنش به بحران صورت می‌گیرد؛ به همین دلیل ممکن است خود موجب تشدید بحران شود و اثر مطلوب را باقی نگذارد. گذار کشورهای اروپایی بعد از به وقوع پیوستن انقلاب‌های مشروطه



روند اصلاحات در پیش گرفته شد؛ به طوری که امر اصلاحات بدون برقراری نظام مشروطه‌ی سلطنتی ممکن نبود. در ایران انقلاب مشروطه با شکست مواجه شد و امکان برقرار شدن یک نظام مشروطه‌ی سلطنتی به شکل غربی محقق نشد و تنها نامی از آن برجای نشست. اصلاحات در انگلستان بعد از مشروطه روندی طولانی مدت را در پی گرفت و توانست در مدت زمان طولانی اوضاع را بهبود بخشد اما این امر در ایران بعد از انقلاب مشروطه‌ی ناموفق به دلایل مختلفی محقق نگشت. به عبارتی دیگر اصلاحات در نظام زمانی می‌تواند عملی گردد که جامعه‌ی مدنی توانایی نظارت و فشار بر حاکمان را به طور مستمر داشته باشد؛ این در حالی است که ایران در دوران بعد از مشروطه چنین شرایطی را تجربه نکرده است. حتی امروزه در ایران جمهوری اسلامی نیز تنها موقع انتخابات فضای نسبی برای ارتباط با کاندیدها فراهم می‌گردد و بعد از آن وعده‌ها به فراموشی سپرده می‌شوند.

### بررسی ساختاری و فکری رژیم جمهوری اسلامی ایران

برای بررسی اصلاح‌پذیری حکومت فعلی ایران، ابتدا ساختار آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس به قابلیت اصلاح‌پذیری آن خواهیم پرداخت. جمهوری اسلامی ایران از سه قوه قضائیه، مقننه، مجریه و رأس رهبریت تشکیل می‌یابد. بنا بر قانون اساسی کشور، اختیارات رهبری بر امضا و لغو حکم ریاست جمهوری و رئیس قوه‌ی قضائیه شامل است. با در نظر گرفتن موارد مذکور، همچنین رهبر می‌تواند در نصب و عزل و قبول استعفا‌ی مسئولان کشور اعمال اختیار کند، اعلام جنگ و صلح نماید و یا نیروهای نظامی را بسیج نماید. وی فرمانده کل قوای نظامی کشور نیز می‌باشد. رهبری همچنین مختار است فرماندهان سپاه پاسداران را نصب و عزل نماید و صداوسیما‌ی کشور و انتصاب رئیس آن سازمان در اختیارات رهبری تعریف شده است. (موارد ذکر شده در ماده ۱۱۰ قانون اساسی کشور مندرج گشته است).

در بررسی سه رکن نظام جمهوری اسلامی ایران یعنی رهبری، شورای نگهبان و مجلس خبرگان به مثلث قدرت با محوریت رأس رهبریت پی برده می‌شود. فقهای شورای نگهبان توسط رهبری نصب می‌شوند و شورای نگهبان در تأیید و رد صلاحیت اعضای مجلس خبرگان تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کند و بنابراین؛ مجلس خبرگان که وظیفه‌ی نظارت بر عملکرد رهبری را دارد کارایی خود را خودبه‌خود از دست داده و به دستگامی در دست رهبری مبدل می‌گردد. با اختیاراتی که قانون اساسی به شخص رهبر می‌دهد موجبات تمرکز قدرت در یک فرد را محیا می‌سازد و همین امر یکی از دلایل مهم شکل‌گیری توتالیتاریسم می‌گردد. همچنین با بررسی اوضاع سپاه پاسداران متوجه می‌شویم که این دستگاه عظیم در سال‌های اخیر با حمایت رهبر،



توانسته است در حوزه‌های اقتصادی، نظامی، اطلاعاتی، رسانه‌ای و سایر زمینه‌ها به قدرت بلامنازع در کشور مبدل گردد که مستقیماً از شخص رهبر فرمان‌بری می‌کند.

در اینجا یادآوری واقعه‌ی تاریخی مخالفت و مبارزه‌ی حزب خلق مسلمان آذربایجان با رهبریت آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری با اصل ۱۱۰ قانون اساسی به دلیل ماهیت غیردموکراتیک آن خالی از لطف نیست. ملت آذربایجان به رهبریت حزب خلق مسلمان در آذربایجان به خصوص در شهر تبریز علیه اصل ارتجاعی ۱۱۰ قانون اساسی، در سال ۱۳۵۸ قیام نمود ولی این اعتراضات با سرکوب نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رژیم مواجه شد. در واقع ملت آذربایجان بلافاصله بعد از انقلاب ۵۷ در مقابل رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته بود و قانون اساسی کشور را ارتجاعی و دیکتاتوری می‌دانست.

ملت ترک آذربایجان همواره در طول تاریخ به دنبال گمشده‌ی خود یعنی «آزادی» قیام‌ها، انقلاب‌ها و جان‌فشانی‌ها کرده است؛ اما امروز ملت آذربایجان در قالب «حرکت ملی آذربایجان» به تکامل و بلوغی از تجربه‌ی مبارزاتش برای آزادی رسیده است. امروز ملت آذربایجان به این حقیقت دست‌یافته است که آزادی حقیقی نه در مبارزه برای برقراری دموکراسی برای ایران، بلکه در رهایی از استعمار فارس و برقراری دولت ملی در خاک آذربایجان نهفته است. برخی در رد و نفی راه در پیش گرفته‌شده از سوی ملت آذربایجان در قالب حرکت ملی آذربایجان را با به‌پیش کشیدن مسئله‌ی نه‌چندان نو «برقراری دموکراسی مسئله‌ی ملی را حل می‌کند»، بار دیگر درصددند تا مبارزات رهایی‌بخش ملی آذربایجان را به انحراف بکشند. آن‌ها برقراری دموکراسی را راه‌حل مسئله‌ی ملی در ایران مطرح می‌کنند. با قبول برتری حکومت دموکراتیک بر سایر اشکال حکومتی این سؤال مطرح می‌شود که آیا دموکراسی قادر است مسئله ملی را حل کند یا نه؟ جواب این سؤال یک «نه» بزرگ است زیرا اگر دموکراسی مسئله ملی را حل می‌کرد تا به حال مشکلات ملی در کشورهای انگلستان، فرانسه، اسپانیا و غیره را که حکومت‌های دموکراتیک دارند حل می‌کرد در حالی که می‌بینیم سیصد سال است مسئله ملی ایرلند در انگلستان حل نشده است یا فرانسه که زادگاه دموکراسی مدرن است در دویست سال گذشته نتوانسته مسئله ملی کورس را حل کند و اسپانیا نیز هنوز با مسئله ملی باسک به صورت حادی درگیر است. دموکراسی نمی‌تواند مسئله ملی را حل کند، زیرا از نظر جامعه‌شناسی حل مسئله ملی در هر جامعه‌ای مقدم بر استقرار دموکراسی است و نه برعکس.<sup>۱۷</sup> الحق تعیین سرنوشت سیاسی برای آذربایجان باید از سوی جریان‌های سیاسی و احزاب مرکزگرا به عنوان یکی از اصول حقوق بشر به رسمیت شناخته شود تا ملت آذربایجان خود در شرایطی آزاد و سالم آینده سیاسی خود را تعیین کند.



چنانچه در فوق به آن اشاره شد، رژیم توتالیتر جمهوری اسلامی ایران نیز با شگردهای مختلف سعی در مشروعیت بخشی به ایدئولوژی خود بوده بدین ترتیب بر عمر خود می‌افزاید. نیروهای آزادیخواه در چنین مواقعی ملزم به مسدود کردن مجاری مشروعیت‌بخشی رژیم و افشای آن‌ها هستند. آگاهی رساندن به مردم برای عدم مشارکت در صحنه‌های سیاسی همچون انتخابات و مراسم‌هایی چون راهپیمایی ۲۲ بهمن می‌تواند به‌عنوان مبارزه‌ی منفی و نافرمانی مدنی ضربه‌ای بر پیکره‌ی رژیم استعمارگر و توتالیتر جمهوری اسلامی ایران باشد.

تقدس‌زایی به شخصیت رهبر و شخصیت‌پرستی، سرکوب منتقدان توسط دستگاه اطلاعاتی، سانسور شدید مطبوعات و بسته شدن ژورنال‌های منتقد و مخالف، تبلیغ ایدئولوژی فراگیر و تحمیل آرمان‌های آن به مردم، اقتصاد دولتی و به وجود آمدن مافیای اقتصادی و فساد، قرار گرفتن رسانه‌های عمده همچون رادیو و تلویزیون در اختیار دولت و غیره، از ویژگی‌های بارز رژیم‌های توتالیتر می‌باشد. نباید این وجه بارز رژیم‌های توتالیتر را نادیده گرفت که اغلب قریب به اتفاقشان ترسیمی از یک آرمان‌شهر در ایدئولوژی فراگیر خود ارائه می‌دهند که برای رسیدن به آن تمام جنایات خود را توجیه می‌کند.

برخی منتقدان اصلاح‌طلب نظریه‌ی توتالیتر خواندن جمهوری اسلامی ایران، به برخی تفاوت‌های جزئی رژیم با تعاریف توتالیترسیم اشاره می‌کنند؛ ولی نکته اینجاست که همواره تفاوت‌هایی جزئی از یک رژیم توتالیتر در یک‌صد سال پیش با یک رژیم توتالیتر امروزی می‌توان یافت و این بدیهی است که در عصر دموکراسی، یک رژیم توتالیتر از پیچیدگی‌های بسیاری برخوردار باشد.

با توجه به موارد ذکر شده در فوق، رژیم‌های فاشیستی آلمان نازی و حزب فاشیسم موسولینی در ایتالیا و اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی نیز از جمله نمونه‌های تاریخی نظام‌های توتالیتر به شمار می‌روند. مبارزات آزادی‌بخش به‌صورت کلی در این رژیم‌ها به‌صورت سازمان‌دهی نیروهای مبارز مردمی به اشکال مختلف مخفی و زیرزمینی قابل‌ملاحظه می‌باشد.

با توجه به اینکه آذربایجان جنوبی به‌عنوان یک مستعمره برای رژیم راسیستی و استعمارگر ایران به شمار می‌آید و با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی ایران تشابهات بسیاری با تعاریف رژیم‌های توتالیتر را داراست؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که حرکت ملی آذربایجان جنوبی با یک رژیم استعمارگر توتالیتر مواجه است و ملزم به مبارزه در جبهه‌های مختلف می‌باشد. ۹۳

نتیجتاً رژیم جمهوری اسلامی ایران بر مبنای ایدئولوژی فراگیر و ایجاد یک دولت تک‌حزبی و سرکوب عقاید و سلاقی مخالف و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی، سیاست‌های استعماری را بر مبنای ایدئولوژی ملی‌گرایی باستان‌گرایانه آریایی-فارسی نژادپرستانه بر ملت آذربایجان تحمیل می‌کند.



کند که با این شرایط، ملت آذربایجان و در کل تمامی ملل غیرفارس در ایران فشار و سرکوب دوچندان را نسبت به ملت فارس متحمل می‌شوند. به عبارتی دیگر اگرچه ملت فارس و ملل غیرفارس در ایران زیر سلطه‌ی رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند؛ لیکن ملل غیرفارس علاوه بر متحمل شدن فضای غیرآزاد که توسط رژیم به وجود آمده است؛ متحمل نژادپرستی و استعمار سرزمین خود نیز می‌شوند.

در این میان سؤالی که می‌تواند مطرح شود این است که مبارزات ملت آذربایجان باید بر کدام صورت رژیم متمرکز گردد؟ صورت استعمارگر یا صورت توتالیتر آن. ابتدا قبل از هر چیز بایستی به بررسی ابعاد توتالیتر و استعمارگر نظام نشست و همچنین استراتژی مبارزات ملی را در جهت به دست آوردن حق تعیین سرنوشت ملی منطبق ساخت. به عبارتی دیگر باید با شناخت دقیق ویژگی‌های دشمن و با در نظر گرفتن اهداف، استراتژی مبارزاتی را طرح‌ریزی نمود. البته باید خاطر نشان کرد که در مبارزات رهایی‌بخش ملی مبارزه نه برای براندازی یک رژیم و برقراری رژیمی دیگر، بلکه مبارزه با سیستم موجود و پاره کردن تمام زنجیره‌های استعماری از ملت استعمارزده می‌باشد. تا بدین جا از این بخش جزوه، سعی شد تا ماهیت توتالیتر رژیم بررسی و مورد واکاوی قرار گیرد.

طبق قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری، تأیید صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان رهبری توسط فقهای شورای نگهبان انجام می‌پذیرد. این شورا از ۱۲ عضو تشکیل می‌یابد که ۶ عضو آن از فقهای مذهب شیعه و ۶ عضو دیگر نیز از حقوقدانان تشکیل می‌شود. ۶ عضو از فقها مستقیماً از سوی شخص رهبر عزل و نصب می‌گردند و ۶ عضو دیگر نیز توسط رئیس قوه قضائیه معرفی<sup>۱۸</sup> و توسط نمایندگان مجلس شورای اسلامی انتخاب می‌گردند.

جنبش‌های فاشیستی و به‌طور کلی جنبش‌های توتالیتر، به احیای ارزش‌های جامعه‌ای علاقه دارند که به‌زعم آن‌ها جای خود را به ارزش‌های نامطلوب می‌دهند. عموماً جنبش‌ها و رژیم‌ها و احزاب فاشیستی ارتباط نزدیک فکری و عقیدتی با محافظه‌کاری دارند. با توجه به اینکه مذهب جزئی از پایه‌های محافظه‌کاران در تمام دنیا بوده است؛ بنابراین رابطه فاشیسم و توتالیتریزم با مذهب غیرقابل‌اجتناب می‌نماید. برای مثال در ایتالیا فاشیست‌ها علیه تغییرات مدرنیزاسیون و تغییر ساختارها قیام کرده بودند؛ تغییراتی که به‌طور کلی در اروپای قرن بیستم و در ساختار جوامع آن به وجود می‌آمد و منجر به تغییر نظم پیشین طبقات اجتماعی می‌شد. فاشیست‌ها به‌طور کلی با هر آنچه موجب تکثر و اختلاف‌نظر می‌بود مخالفت می‌ورزیدند. از این‌رو آن‌ها با سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها به عناد برخاسته بودند. فاشیست‌ها را محافظه‌کاران رادیکال و انقلابی نیز می‌گویند؛ زیرا چنانچه گفته شد ارتباط نزدیک فکری و عقیدتی با محافظه‌کاران دارند. آن‌ها به صورتی انقلابی



سعی دارند تا با هرگونه تغییر در ساختارهای اجتماع مخالفت ورزند. می‌توان فاشیسم را از لحاظ ایدئولوژیکی طبقاتی و اجتماعی بررسی و تحلیل کرد و به نتایج نسبتاً دقیقی دست یافت. آن‌ها از لحاظ فکری و ایدئولوژیکی طرفدار دولت کورپوراتیست هستند که بتواند امیال اقتدارطلبی آن‌ها را ارضا نماید. یعنی اینکه دولتی مقتدر در رأس تمامی امور قرار گیرد و جامعه را به هدف هدایت کند. به این اعتبار، آن‌ها هدفی مطلق را در دستور کار دارند و جامعه را بر فرد در اولویت قرار می‌دهند. با تمام این‌ها آن‌ها به فردیت در مقام رهبر دولت معتقدند. همچنین در بررسی آرای فاشیست‌ها و محافظه‌کاران و به‌طور کلی رژیم‌های توتالیتر موضوع «بی‌خردی توده‌ها» همواره مطرح بوده است. از منظر این دیدگاه جامعه فاقد توانایی‌های لازم برای اداره خود می‌باشد. به عبارت عام‌تر جامعه قادر به تشخیص سره از ناسره نیست و ممکن است در تشخیص صلاح خویش دچار اشتباه شود؛ بنابراین دولت در رأس امور قرار گرفته و مسئولیت راهنمایی جامعه را بر عهده می‌گیرد. با این اوصاف دولت برای فاشیسم قداست دارد و بدیهی است که بدین ترتیب تمام قوه قهریه خود را در برابر کسانی که در مقابل دولت می‌ایستند بکار گیرد. نظام‌های فاشیستی به همین دلیل اقدامات خشونت‌آمیزی در برابر مخالفان خود انجام می‌دهند.

فیلسوفانی که آثار خود را به نقد توتالیتریزم اختصاص داده‌اند، همواره بر ثبات‌گرایی و نظم و سلسله‌مراتب، تأکید بر ثبات مقام‌های بالادست دولت در جایگاهشان به‌عنوان خصوصیات اخلاقی افراد اشاره نموده‌اند که در ریشه‌یابی این تفکر به آرای افلاطون، هگل و مارکس نیز اشاره کرده‌اند که از میان آن‌ها کارل پوپر بر این ارتباط سنتی میان فلاسفه مذکور تأکید بسیاری داشته است. در موضع تطبیق این نظریه‌ها با رژیم کنونی ایران بایستی به مذهبی بودن و سنت‌گرایی و پافشاری بر نگه‌داشتن ارزش‌های سنتی جامعه در مقابل مدرنیزاسیون که از سوی رژیم غرب‌گرا و تجددخواه پهلوی اجرا می‌شد تأکید نمود. با نگاهی به احزاب و جریان‌های مبارز سیاسی آن دوران به ابعاد ایدئولوژیک انقلابیون پی خواهیم برد. در اکثر موارد توده‌های مردم به‌سوی احزاب ایدئولوژیک چپ-مارکسیست و یا اسلامی جلب می‌گشت و احزاب میانه‌رو و لیبرال شانس چندانی در جذب توده‌ها نداشتند که علل آن در ادامه این بخش بررسی خواهد شد. احزاب ایدئولوژیک چپ-مارکسیست و اسلام‌گرا نیز به دلایل ماهوی در طرز جهان‌بینی‌شان بیش از آنکه ندای آزادی سر دهند بر بوق ایدئولوژی‌های خود می‌دمیدند و توده‌ها را به برقراری اتوپیای آرمانی خود فرامی‌خواندند. رژیم جمهوری اسلامی ایران که در ابتدا به اقتدارگرایی رهبری یا ولایت‌فقیه متمرکز شده بود، شباهت‌های زیادی با نظام‌های توتالیتر قرن بیستم اروپا داشت. محافظه‌کاران نظام که هم‌اکنون نیز وزنه اصلی در بهره‌گیری از قدرت سیاسی را در دست دارند، از ابتدای امر بعد از سقوط دولت بازرگان بر مسند قدرت نشستند. گفتمان اقتدارگرایانه محافظه‌کاران حول شخصیت روح‌الله خمینی ویژگی‌های نظام توتالیتر را در آن مستولی می‌کرد. ولایت‌فقیه همواره



به‌عنوان یک نخبه که مشروعیتی الهی دارد و به عبارتی نماینده خداوند بر روی زمین است نظارت بر ارکان نظام را به‌منظور جلوگیری از انحراف و تشخیص سره از ناسره برای جامعه، نقشی را بازی می‌کند که تفاوت‌های ماهوی چندانی با هیتلر و موسولینی و استالین ندارد.

انقلاب سال ۱۳۵۷-۱۹۷۹) ایران، انقلاب توده‌ای بود که نهادهای انقلابی موجود نیز محصول آن است. نهادهای انقلابی توده‌ای و به‌طورکلی نظام‌های توده‌ای علاقه دارند مردم را به‌صورت توده‌ای بسیج و سازمان‌دهی کنند و مانع از به وجود آمدن جامعه‌ی مدنی شوند. دولت‌های انقلابی به همین ترتیب سعی می‌کنند تا با گرایش‌های پوپولیستی توده‌ی مردم را به‌سوی مشارکت عمومی سوق دهند و جامعه را به‌صورت بسیج توده‌ای در کنترل داشته باشند.

بعد از جریان ابوالحسن بنی‌صدر ضدیت گروه‌های اسلام‌گرا با «لیبرالیسم» شدت بی‌سابقه‌ای پیدا کرد و آشکارا اعلام شد که هدف انقلاب اسلامی ایجاد حکومت دینی خالص به شیوه‌ای کاملاً ضد لیبرالی است.

نظریه‌ی ولایت‌فقیه که نوع تکامل‌یافته‌ای از اندیشه‌ی سیاسی مذهب شیعی است، توسط روح‌الله خمینی در کتاب «ولایت‌فقیه» تئوریزه شد و بعد از انقلاب ۵۷ در ایران در عمل نیز به واقعیت مبدل گشت. طبق نظریه‌های سیاسی مذهب شیعه که توسط برخی از روحانیون مطرح گشته است، حاکمیت ناشی از خداوند است و امامان کسانی هستند که حاکمیت خداوند به آن‌ها تعلق دارد. درنتیجه در غیبت امام دوازدهم شیعیان فقها محق نشستن بر اریکه‌ی حکومت سیاسی هستند. طبق آنچه آورده شد این نظریه در تضاد با ارزش‌های دموکراتیک بیان داشته می‌شود و برابر بودن تمام اعضای جامعه در رسیدن به حاکمیت را نفی می‌کند. طبق این نظریه تنها قشر روحانی جامعه لایق حکومت کردن است و تمامی انسان‌ها از این جهت برابر نیستند. با این حال در جمهوری اسلامی ایران در بحث انتخاب فقیه به‌عنوان رهبر حکومت اسلامی شیوه‌ای خاص تعبیه شده است تا از طریق مجلس خبرگان انجام پذیرد. در رابطه با پیوند میان رهبر و مردم استدلال شده است که برخلاف تصور قانون‌گرایان مشروعیت نظام و رهبری به آراء و عقاید مردم متکی نیست زیرا مردم نمی‌توانند فقیه صالح و واجد شرایط را تشخیص دهند.<sup>۱۱۹</sup> طبق همین نظریه مجلس خبرگانی برای این منظور تشکیل و مسئولیت شناسایی رهبر را بر عهده می‌گیرد. در خصوص نظریات در مورد تئوری «ولایت‌فقیه» برخی حتی مردم را به ایتامی تشبیه کرده‌اند که نیازمند سرپرستی و قیمومیت‌اند.<sup>۱۲۰</sup>

۱۱۹- دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی، ص ۹۲

۱۲۰- همان، ص ۹۳





طبق نظریه‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه، بالاترین وظیفه‌ی پیروان اطاعت از آن است حتی اگر در این میان احکام اولیه دینی موقتاً متوقف شوند.<sup>۱۱</sup> از این دیدگاه ذکر اختیارات ولی فقیه در اصل ۱۱۰ قانون اساسی به معنی حصر اختیارات وی نیست، یعنی از باب تحدید نیست زیرا ولایت فقیه همچون نبوت و امامت متصل به خداست و سرپیچی از حکم ولی فقیه همچون سرپیچی از احکام الهی است و به منزله کفر و خروج از ایمان تلقی می‌شود. در نتیجه حکم حاکم اسلامی همان حکم خداوند است، هر چند از حد سنت اسلامی هم فراتر رود.<sup>۱۲</sup> همین تفسیر از نظریه‌ی ولایت فقیه موجب می‌شود تا رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب مخالفان و دگراندیشان با شدت و حدت عمل بسیار بالا عمل نماید.

در خصوص قدرت سیاسی در ساختار جمهوری اسلامی لازم است «جامعه‌ی روحانیت مبارز» بررسی گردد؛ زیرا این تشکل سیاسی نقش عمده‌ای در سیاست‌گذاری جناح راست قدرت سیاسی کشور ایفا کرده است. تشکل جامعه روحانیت مبارز قبل از انقلاب و بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به منظور برنامه‌ریزی راهپیمایی‌ها، سخنرانی در مساجد، تهیه شعار و در مجموع، سازمان‌دهی جنبش تشکیل گردیده بود که بعدها حزب جمهوری اسلامی از این تشکل زائیده شد. حزب جمهوری اسلامی بعد از انقلاب سیاست بسیج توده‌ها با استفاده از ایدئولوژی فراگیر مذهب شیعه و اسلام‌گرایی را پی گرفت.

نهادهای سیاسی همچون ائمه‌ی جماعات در شهرستان‌ها، کمیته‌های انقلابی، سپاه پاسداران، جهاد سازندگی، بنیاد مستضعفین، بنیاد شهید، سازمان بسیج اقتصادی همگی وابسته به حزب جمهوری اسلامی بودند.

با این همه برخی از کارشناسان معتقدند که جمهوری اسلامی ایران از اواخر دهه ۶۰ و در طول دهه ۷۰ از ماهیت توتالیتر و تمامیت‌خواه فاصله گرفته و به سوی دموکراسی صوری حرکت کرده است.<sup>۱۳</sup> اگرچه جمهوری اسلامی امروز به مانند دهه‌های اول بعد از انقلاب نمی‌تواند نمایش یکدستی از خود ارائه دهد اما امروز رجل سیاسی در جمهوری اسلامی حتی کسانی که به عنوان جناح چپ در جمهوری اسلامی شناخته می‌شوند، مجبور به توسل به رهبر در گفته‌ها و عمل کرده‌های خود هستند. کسانی هم که زاویه‌ای با جناح راست و رهبریت رژیم دارند حذف شده و یا خانه‌نشین می‌شوند.

۱۲۱- همان، ص ۹۶

۱۲۲- همان، ص ۹۷

۱۲۳- دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی ایران، نشر نگاه معاصر، چاپ ششم، ۱۳۹۲، ص ۴۹



به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی با توجه به ساختار ایدئولوژیکش از پتانسیل اصلاح‌پذیری برخوردار نبوده و امکان رشد جامعه مدنی در آن بسیار پایین و محدود است. از این روی رسیدن آذربایجان جنوبی به حق تعیین سرنوشت سیاسی از این جهت در چارچوب جمهوری اسلامی ایران ناممکن می‌باشد.

## فصل سوم (آسیب‌شناسی حرکت ملی آذربایجان)

**چکیده:** در این فصل به آسیب‌شناسی حرکت ملی آذربایجان از بعد کلی و جزئی پرداخته شده است. آسیب‌های کلی و نقص‌ها و ضعف‌ها مورد بررسی قرار گرفته و تا حد امکان سعی در ارائه راهکار برآمده است. همچنین از منظر جزئی رفتارهای موجود در حرکت ملی به زیر ذره‌بین گرفته شده و مورد ارزیابی قرار گرفته است.

## پیش‌درآمد

در این فصل از کتاب خواهیم کوشید تا نقصان‌های موجود در بدنه‌ی حرکت ملی آذربایجان از زوایای گوناگون موردبررسی و ارزیابی قرار گرفته و به صورت جزئی به نقد آن‌ها پرداخته شود. راقم سعی داشته با نگرشی جزئی و دقیق به نارسایی‌های موجود در حرکت ملی آذربایجان، به آسیب‌شناسی آن‌ها بپردازد. همچنین سعی شده است تا حد امکان راهکارهایی برای حل‌وفصل این نقصان‌ها ارائه گردد.

تمامی انقلاب‌های ملت آذربایجان در طول تاریخ با گلوله‌هایی که از تهران نشانه گرفته می‌شد، به خون آغشته شده است. در انقلاب مشروطه، ملت آذربایجان در راه آزادی بیش از ده هزار شهید تقدیم کرد که در نهایت رهبران آن حرکت مردمی زحمتشان را در باغ اتابک تهران از دست شوونیسف فارس دریافت کردند. نزدیک به ۱۵ سال بعد ملت آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی علیه استبداد مرکز بیرق آزادی را برافراشت. آذربایجانیان بیرق آزادی را بنام «آزادیستان» در تبریز به اهتزاز درآوردند. این بار هم‌زمان زیادی طول نکشید و به دست فاشیست‌های زمان به خون کشیده شد و در نطفه خفه شد. اما مسئله اینجا بود که ملت آذربایجان دست‌بردار نبودند و نخواهند بود، چون این ملت گم‌شده‌ای بنام «آزادی» دارد. مستکبران خیال می‌کنند که با کشتن و ایجاد رعب و وحشت می‌توانند یک ملت را مادام‌العمر برده‌ی خود و زیر سلطه نگه‌دارند، غافل از آنکه شیشه را هرچقدر خرد کنند تیزتر خواهد شد.

بعد از ۲۵ سال جو اختناق در سال ۱۳۲۴ بازم پرچم آزادی با دستان سید جعفر پیشه‌وری فرزند خلف این ملت برافراشته شد؛ این بار سرتاسر آذربایجان را احاطه کرد و به چالش کشاند البته در حق این مرد دلسوز گفته باشم که تنها روشنفکر آذربایجانی بود که وظایف و رسالت یک روشنفکر را بجا آورد پس از یک سال دمکرات‌ترین حکومت مردمی دشمنان قسم‌خورده ملت تحمل نموده با همکاری شیطنت‌های شرق و غرب و با دست مزدورانش، شوونیسف فارس قتل و عام مردم و آزادی خواهان را به راه انداخته و نسل‌کشی ملت آذربایجان را رقم بزنند و صدای آزادی خواهان را ببرند و نفس راحتی بکشند، غافل از این‌که ملت آذربایجان دنبال آزادی است که بازور سرنیزه از آن سلب کردند. درحالی‌که خون شهیدان فرقه هنوز از خیابان‌های تبریز و بیابان‌های آذربایجان و پوتین‌های خون‌آلود مزدوران شوونیزم خشک نشده بود، در سال ۵۶ انقلاب اسلامی به وقوع پیوست بازم به امید آزادی آرزوها به یاس و ناامیدی تبدیل شد اما بازم ناامید نشده پس از سالی قیام خلق مسلمان به رهبریت سید کاظم شریعتمداری را رقم زدند این بار نیز دشمنان قسم‌خورده این ملت می‌دانستند که اتمام کارها به کجا ختم خواهد شد، دستور به قتل جوانان آذربایجان را صادر نمودند و به خیال اینکه همه‌چیز به پایان رسیده غافل از اینکه ملت آتشی است

زیر خاکستر که هیچ وقت نمی توان آن ها را با زور سرنیزه به سکوت ابدی برد. طولی نکشید این آتش زیر خاکستر در سال ۱۳۷۴ خودنمایی کرده و خاکستر را کنار می زند. بنابراین در دهه های اخیر شاهد خیزش یک جنبش آزادی خواهانه ی نوینی تحت نام «حرکت ملی آذربایجان» هستیم. حرکتی که علی رغم تجربه های مبارزات ملت آذربایجان در صدهای اخیر با نقص هایی روبرو است که امید است با عزم فعالان دلسوز، به سوی اصلاح پیش برود. با درآمدی گذرا از تاریخ مبارزات ملت آذربایجان برای آزادی و استقرار دموکراسی به مبحث آسیب شناسی حرکت ملی آذربایجان و بررسی برخی نقص ها ورود می کنیم.

سیستم موجود در ایران که به غایت اثراتی ناگوار بر پیکره ی جامعه ی انسانی گذارده است، در بسیاری از موارد اثراتی بر نحوه ی عملکرد فعالین آذربایجان نیز گذاشته است که تا حد امکان به آن ها اشاره خواهد شد. ادبیات پرخاشگرایانه، شعارزدگی، عدم تحمل عقاید متفاوت و تخریب ها، فقدان رسانه های حرفه ای، اجتناب از تشکل گرایی و نبود برنامه های تقسیم کار، ناتوانی در مذاکره و حل و فصل اختلافات از جمله آسیب های جدی است که در ذیل به صورت گذرا به آن ها اشاره شده است.

## موانع و مشکلات پیش‌روی حرکت ملی آذربایجان

**مسئله حقوق بشر:** یکی از موضوعات بسیار مهمی که در مجامع بین‌المللی همواره مطرح می‌شود، مسئله حقوق بشر است. بسیاری از نهادهای زیرمجموعه سازمان ملل در کشورهای غربی هستند که با مراجعه و همکاری با آن‌ها می‌توان صدای مظلومیت ملت آذربایجان جنوبی را به جهان رساند. خوشبختانه اخیراً توجه فعالین حرکت ملی آذربایجان در خارج به موضوع حقوق بشر و همکاری با سازمان‌های مربوطه در اروپا و آمریکا بیشتر شده است؛ در طولانی‌مدت و کوتاه‌مدت می‌تواند نتایج مثبتی را از این نوع فعالیت‌ها انتظار داشت.

**مسائل اقتصادی و اجتماعی:** مسئله اقتصاد و رفاه مردم در اولویت گفتمان تشکل‌ها و فعالین حرکت ملی آذربایجان باید قرار گیرد و دلیل آن نیز به کلی آشکار است؛ زیرا ابتدایی‌ترین مسئله‌ای که عموم مردم را درگیر می‌کند، وضعیت معیشتی و اقتصادی آن‌هاست که با توجه به سیاست‌های نادرست حکومت تهران به‌طور کلی و وضعیت استعماری سیستم ایران علیه ملل غیرفارس ملت آذربایجان از این بابت در وضعیت نسبتاً حادثری برخوردارند. همین امر باید به‌عنوان یک سلاح در دستان تشکل‌های آذربایجانی و فعالین غیر تشکیلاتی حرکت ملی آذربایجان علیه سیستم ناعادلانه استعماری ایران استفاده گردد. پرداختن به بسیاری از معضلات اجتماعی همچون فقر، فحشا، تصادفات رانندگی، محیط‌زیست و ... که مردم در زندگی روزمره با آن‌ها درگیر هستند، می‌تواند در نزدیکی مردم با بدنه حرکت ملی آذربایجان مؤثر باشد.

**تحمل و پلورالیسم در بین جریان‌های سیاسی:** گسترش فرهنگ تعامل، تحمل و پلورالیسم در بین نیروها و جریان‌های سیاسی حرکت ملی آذربایجان می‌تواند به نزدیکی و در آینده به همکاری در جبهه واحد را برای تشکل‌های سیاسی متصور شد. پلورالیسم یا تکثرگرایی دیدگاهی است که بر طبق آن نظرات مختلف در سیاست، فلسفه، دین، فرهنگ، هنر و غیره پذیرفته می‌شود بدون آنکه عکس‌العمل خشونت‌آمیز (فیزیکی یا لحنی) از سوی مخالفان آن نظرات صورت گیرد. یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های عمل به پلورالیسم «احترام گذاشتن» به عقاید و سلاقی یکدیگر در برهه‌هایی است که اختلاف نظرات پیش می‌آیند. بنابراین با احترام به نظرات یکدیگر و حاکم کردن فضای گفتگو جریان‌های سیاسی را وادار می‌کند تا گفتمان و عملکرد جذاب‌تری داشته باشند بدون آنکه به یکدیگر حمله کنند و این موجب بالا رفتن راندمان حرکت ملی در میدان مبارزه می‌گردد.

**ادبیات پرخاشگرایانه:** متأسفانه در برخی موارد در حرکت ملی آذربایجان ادبیات خشن و پرخاشگر به کار گرفته می‌شود که ناشی از اثرات سیستمی است که در آن زندگی می‌کنیم.

اتمسفر نژادپرستانه علیه ملل غیرفارس در ایران و نفرت پراکنی ملی ناشی از آن موجب گشته است تا به حدی بر جامعه‌ی ملل غیرفارس تأثیر بگذارد و طبیعتاً حرکت ملی به‌عنوان خروجی جامعه‌ی آذربایجان جنوبی از این تأثیر سهیم گشته است. فشار ظلم و استعمار وارده بر ملت آذربایجان به حدی است که قشر آگاه و کنشگر آذربایجان را به شدت عصبی می‌نماید. علی‌رغم روحیه‌ی انقلابی ملت آذربایجان - چنانچه تاریخ بر آن گواه است - بایستی از عصبیت در مبارزات دوری جسته و با تأمل در روش روز مبارزه، راه‌های عقلانی برای پیمودن انتخاب شوند. ادبیات پرخاشگرایانه در واکنش به گفتمان نژادپرستانه و تحقیرآمیز استعمار فارس در ایران از سوی جامعه‌ی آذربایجان ظهور می‌کند که در کل واکنشی احساسی و به‌دوراز منطق است. مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز حرکت ملی آذربایجان در عمل با گفتمان خشن و پرخاشگرایانه یک تضاد ایجاد می‌کند که در جذب سمپاتی برای حرکت زیان‌آور محسوب می‌شود.

**شعارزدگی:** شعار به معنی جملات آهنگینی است که برای بیان نظرهای جمعی (سیاسی، اجتماعی) به‌وسیله جمع یا گروهی بیان می‌گردد و لازمه‌ی هر جنبش اجتماعی است تا به‌وسیله‌ی جملات زیبا، آهنگ‌دار، کوتاه و تأثیرگذار پیام خود را به گوش همگان برساند. اما شعارزدگی در جنبش‌ها از مفهوم شعار فاصله دارد و قصد در اینجا موضوع دیگری است. شعارزدگی می‌تواند علل گوناگونی داشته باشد که شرایط احساسی و عصبی حاکم بر هر جنبش را می‌توان از علل اصلی و مهم آن برشمرد. همچنین شعارزدگی موجب بی‌عملی در کار سیاسی نیز می‌گردد و جریان سیاسی-اجتماعی را به‌سوی فاناتیسم، بی‌عملی و رکود پیش می‌برد.

**عدم تحمل عقاید متفاوت و تخریب‌ها:** جریان‌ها و جنبش‌های چپ مارکسیستی همواره با گفتمانی ایدئالیستی و ترسیم اتوپایی از اهداف خود به‌نوعی نگرشی خودی-غیرخودی، مؤمن-خائن و از این قسم ادبیات استفاده می‌کردند و تاکتیک‌ها و ادبیات دیکته شده از سوی استالین و لنین را به‌صورت دگماتیک ارائه می‌کردند و کوچک‌ترین انحراف و از این گفتمان تفاوت را برنمی‌تابیدند. این در حالی است که علی‌رغم تعریف چارچوب‌های مشخص برای مبارزه باید از مکتب علمی پراگماتیسم نهایت فایده‌جویی را به عمل آورد.

متأسفانه در حال حاضر در حرکت ملی آذربایجان جنوبی، عدم تحمل عقاید متفاوت و انگ زنی‌ها و تخریب‌ها از حدود طبیعی و نرمال خود بیش‌تر است. چنانچه شرایط حاضر، ورود ادبیات پلورالیسم و تمرین این مکتب را در جریان‌های حرکت ملی آذربایجان به امری واجب و ضروری مبدل کرده است. کثرت‌گرایی و پرهیز از هرگونه جزم‌اندیشی و باور به تکثر حقیقت همراه با یقین و باور به راه پیش‌گرفته شده از سوی فعالین ملی می‌تواند فضای داخلی حرکت ملی آذربایجان را صمیمی‌تر کرده و درعین حال نمایی مستحکم و عقلانی از نمای بیرونی حرکت ملی ارائه دهد.

**فقدان رسانه‌های حرفه‌ای:** رسانه، یکی از موضوعات به‌غایت مهم در عصر حاضر است که شوربختانه حرکت ملی آذربایجان از ضعف جدی در این زمینه رنج می‌برد. تأکید بر اهمیت کارایی رسانه و مطبوعات در دوران ما، بحثی است غیرضروری و مبرهن. متأسفانه حرکت ملی در جهت ایجاد و تربیت نیروی ژورنالیستی حرفه‌ای کم‌کاری و سهل‌انگاری کرده است. تربیت و آموزش نیروی ژورنالیست برای انعکاس مطالبات حرکت ملی آذربایجان و در چارچوب رعایت منافع ملی آذربایجان جنوبی امری است ضروری که تشکل‌ها در احقاق این امر می‌توانند در مبحث کادرسازی نقش پررنگی ایفا نمایند.

**اجتناب از تشکل‌گرایی و نبود برنامه‌های تقسیم‌کار:** متأسفانه سازمان‌گرایی و تشکل در حرکت ملی آذربایجان مظلوم واقع شده است. علی‌رغم اینکه فضای خفقان و به‌شدت پلیسی و امنیتی داخل کشور مانع بزرگی بر سر گسترش و عضوگیری تشکل‌ها می‌شود، جریان‌اتی در حرکت ملی آذربایجان همواره مانع از بسط و گسترش فضای فعالیت برای تشکل‌های ملی آذربایجانی شده‌اند که در ادامه‌ی این بخش به ابعادی از این موضوع پرداخته شده است.

اگرچه سعی شد تا برخی از آسیب‌های حرکت ملی به‌صورت موردی و تیتروار در فوق آورده شود، لکن نباید به این معنی تلقی شود که این آسیب‌ها انتزاعی و جزا از یکدیگر هستند. درحالی‌که بسیاری از موارد ذکرشده در فوق ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و لازم است تا با دیدی وسیع و همه‌جانبه در جهت شناسایی و برطرف کردن این موارد از سوی فعالین ملی اقدام شود. برای مثال چنانچه ذکر شد، می‌توان نبود کادر ژورنالیست و رسانه‌های حرفه‌ای را با موانع بر سر راه فعالیت تشکل‌های مرتبط دانست.

همچنین تأکید بر این نکته ضروری است که هم علم جامعه‌شناسی و هم تجربه‌های حرکت ملی آذربایجان در این دو دهه به ما می‌آموزد که عدم وجود ساختار تشکیلاتی منظم، دقیق و تعریف‌شده در یک گروه و جمع موجبات به وجود آمدن بسترهایی برای برخوردها و عدم هماهنگی در آن جمع و یا گروه را فراهم می‌آورد و این جمع‌ها و گروه‌ها بعد از مدتی فعالیت، کارایی خود را از دست داده و خودبه‌خود منحل می‌شوند.

**ناتوانی در مذاکره و حل‌وفصل اختلافات:** این مورد نیز که از آسیب‌های جدی بر سر راه حرکت ملی آذربایجان محسوب می‌شود، مرتبط با آسیب‌های دیگر ذکرشده است که می‌توان ارتباط محکمی بین این موضوع با مورد «عدم تحمل عقاید متفاوت و تخریب‌ها» برقرار ساخت. لازم است یادآور شویم موضوعاتی در حرکت ملی آذربایجان وجود دارند که در نتیجه‌ی عدم



گردهمایی و برقراری مذاکرات اصولی و علمی سال‌هاست بلا تکلیف مانده است؛ موضوع تعیین دقیق اراضی آذربایجان جنوبی (نقشه) و پرچم ملی یکی از این موضوعات است.

به‌هر حال امید می‌رود با مطالعه‌ی آکادمیک و دقیق علوم روز در مورد جنبش‌های اجتماعی، علوم سیاسی و فلسفی و جامعه‌شناسی و وارد کردن دستاوردهای این علوم در حرکت ملی از سوی نخبگان، روشنفکران و فعالین حرکت ملی شاهد پیشبرد اهداف و رفع کاستی‌های این حرکت ضد استعماری و ضد راسیستی باشیم.

### مبارزه در تمامی ابعاد: حرکت ملی آذربایجان همان‌گونه که از نامش پیداست یک جنبش

«ملی» است و باید دربرگیرنده مطالبات و دغدغه‌ها و نیازهای تمامی افراد، اقشار و طبقات آذربایجانی باشد. بی‌شک حرکت ملی آذربایجان جنوبی در جذب افراد با تمامی طیف‌های فکری از جمله منافع زنان، جوانان، کارگران، معلمان، هنرمندان، جامعه پزشکی، دانشجویان، اقلیت‌های مذهبی و غیره را در چارچوب‌های خود تعریف کرده و فریاد تمام ستمدیدگان آذربایجان باشد. اگرچه نشانه‌هایی کمرنگ وجود دارد که اخیراً حرکت ملی آذربایجان در مواردی انگشت‌شمار سمت‌وسوی سیاسی-اجتماعی به خود گرفته و وارد مسائل صنفی کارگری و اقتصادی شده است، اما چشم‌پوشی از نقضان حرکت ملی در نفوذ به طبقات مختلف جامعه آذربایجان نمی‌تواند کمکی به پیشرفت حرکت کند.

گرایش زیاد به تاریخی‌گری و مکتب اصالت تاریخ موجد گرایش به‌نوعی ایستار ایدئولوژیک می‌شود که فرد را به‌شدت مسحور در اندیشه‌های ایدئولوژیکی خود می‌گرداند. فرد مسحور به‌شدت گرایش دارد تا جهان و اطراف خود را از دیدگاه تاریخی‌گری ببیند و بیندیشد که تاریخ تکرار خواهد شد. گرایش افراطی به اسطوره‌ها و تاریخ افراد را از تمامی بعدهای زندگی که به‌زعم آن اشخاص کمترین ارتباط و تأثیر را با روند تاریخی دارند دور کرده و آن‌ها کمترین علاقه و پیوندی با مسائل اجتماعی و سیاسی روز نمی‌بینند. برای نمونه اعتقاد به اینکه شخصی به‌عنوان «رهبر» تمامی مسئولیت‌های هدایت جنبش را بر عهده خواهد گرفت و آن را به مقصد رهنمون خواهد کرد، برگرفته از موضوع «تاریخ‌گرایی» و نفوذ «مکتب اصالت تاریخ» است که باورمندانش معتقدند تاریخ اسطوره‌ای دوباره تکرار خواهد شد. کارل پوپر اندیشمند و فیلسوف انگلیسی-اتریشی در «جامعه باز و دشمنان آن» آثار و اندیشه‌های فیلسوفانی چون افلاطون، هگل و مارکس را بررسی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که این فیلسوفان از بنیان‌گذاران و پیروان مکتب «اصالت تاریخ» هستند. پوپر از افلاطون نقل می‌کند که «بزرگ‌ترین اصل این است که هیچ‌کس، چه مرد و چه زن، بدون رهبر نباشد. یا ذهن کسی بدین خوی نگیرد که، خواه به انگیزه خمیت و غیرت و خواه از سر شوخی و بازی، بگذارد شخص به کاری به ابتکار خود دست بزند. بلکه در جنگ و در صلح

مكلف است چشم به رهبر خود داشته باشد و با وفاداری از او پیروی کند. و حتی در کوچک‌ترین امور نیز تحت رهبری او باشد.<sup>۱۲۴</sup>

کارل پوپر معتقد است نظریه سیاسی که ابطال‌ناپذیر باشد علمی نیست. «برخورد علمی انتقادی است؛ به دنبال تائید نمی‌رود؛ تجارب اساسی را می‌جوید، تجاربی که ممکن است نظریه مورد آزمایش را باطل کند، ولی هرگز نمی‌تواند آن را ثابت کند.»<sup>۱۲۵</sup> بنابراین پوپر معتقد بود که جستجوی یک فرمول که با آن بتوان برای روندهای سیاسی جهان دست به پیش‌بینی زد، کاری عبث است. علی‌رغم این‌ها امروزه هیچ‌کس از دانشمندان و اندیشمندان علوم سیاسی انتظار ندارد که دست به پیش‌بینی در علم سیاست بزند؛ زیرا علم سیاست به دلیل سروکار داشتن با اجتماع انسانی فاقد توانایی لازم برای آزمایش‌های دقیق تجربی و نتیجه‌گیری است. فارغ از شیوه تاریخ‌گرایی امروزه یک روش غیرعلمی به حساب می‌آید. «تاریخ خود را تکرار می‌کند. این باور در واقع نیمی از حقیقت است، نیم دیگر آن این است که تاریخ هرگز خود را تکرار نمی‌کند. شرایط وقوع رخدادها هیچ‌وقت تکرار نمی‌شود. بنابراین اگر کسی بگوید آنچه در گذشته رخ داده است در آینده هم رخ خواهد نمود، تباه‌کننده روح علمی پژوهش است.»<sup>۱۲۶</sup> گزارنده‌ی گرایش افراطی به ایدئالیسم و تاریخ‌گرایی «فرد، آدمی را مهره یا آلتی بی‌مقدار در رشد و تحول کلی بشر می‌بیند و درمی‌یابد که بازیگران به‌راستی پراهمیت در صحنه تاریخ، یا ملت‌های بزرگ و رهبران بزرگ آن‌ها هستند یا شاید طبقات بزرگ یا اندیشه‌های بزرگ. به هر صورت، سعی خواهد کرد که معنای نمایشی را که بر صحنه تاریخ اجرا می‌شود بفهمد. خواهد کوشید که به قوانین حاکم بر رشد و تحول تاریخی پی ببرد. اگر در این مهم کامیاب شود، البته خواهد توانست تحولات آینده را پیش‌بینی کند. آنگاه ممکن است سیاست را بر شالوده‌ای استوار بنهد و به ما اندرزه‌های عملی بدهد از این‌که بگوید کدام اعمال سیاسی احتمال دارد با موفقیت روبرو شود و کدام با شکست.»<sup>۱۲۷</sup> همین نگرش افراطی ایدئالیستی موجب خواهد شد تا افراد گرایش‌هایی فانتاستیک پیدا کنند و به تقسیم‌کار گروهی و فعالیت‌های تشکیلاتی متنوع بی‌اعتنا شوند. همین گرایش در حرکت ملی می‌تواند افراد عضو را بر سایر مشکلات اجتماعی مردم بی‌اعتنا سازد. وضعیت معیشتی، حقوق زنان، حقوق کارگران، دغدغه‌های صنفی و آزادی‌های فردی و اجتماعی اقلیت‌های دینی و مذهبی شهروندان آذربایجان جنوبی از جمله مسائلی است که باید مورد توجه فعالین قرار گیرد. سیاست هنر استفاده از امکانات است اغلب برای فعالان سیاسی ممکن نیست به همه هدف‌های خود برسند،

۱۲۴ - جامعه باز و دشمنان آن، ص ۲۵

۱۲۵ - لیبرالیسم و محافظه‌کاری، ص ۶۱

۱۲۶ - بنیادهای علم سیاست، ص ۴۴

۱۲۷ - جامعه باز و دشمنان آن، همان، ص ۲۹

بنابراین باید بلندپروازی‌ها را با قدرت خود متناسب کنند.<sup>۸</sup> به نظر می‌رسد که عدم تحمل نظر مخالف و برچسب‌زنی به مخالفان ریشه در این آسیب جنبش دارد. افراد عضو جنبش زمانی که به تصور مطلق از روند تاریخی دست می‌یابند تمامی نظریه‌های دیگر مخالف را مردود انگاشته و آن را مخالف با اهداف و روند جنبش می‌پندارند. ایدئالیسم افراطی به خود اجازه می‌دهد تا مخالفین را خائن بنامند و آن‌ها را فاقد نشانه‌هایی بدانند که یک عضو جنبش بایستی دارای آن صفات باشند.

### شخصیت پرستی و محفل‌گرایی: اگرچه بسیاری از جنبش‌های ملی از انجمن‌های ادبی

شعر و موسیقی و تاریخ شروع می‌شود ولی در طول مسیر افکار هویت خواهی و ملی‌گرایی رشد کرده و تکامل می‌یابند و این امر در سایه به میان آمدن نیروهای سیاسی جنبش شکل می‌گیرد، اما در حرکت ملی آذربایجان جنوبی متأسفانه بسط و شکل‌گیری نیروهای سیاسی جنبش آن‌گونه که باید نتوانسته‌اند جلودار و پیشرو عمل کنند و رهبریت و هدایت فکری و میدانی پتانسیل‌های حرکت را به عهده بگیرند. در نتیجه محفل‌گرایی و شخصیت پرستی در این فضا رشد کرده و موجب نابسامانی‌هایی در جنبش گردیده است. از سوی دیگر می‌توان این موضوع را به صورت عکس توضیح داده و مطرح نمود. به طوری که رشد شخصیت پرستی و محفل‌گرایی را باعث ضعف در تشکل‌های آذربایجانی عنوان کرد و به عبارت دیگر شخصیت پرستی را عامل و ضعف تشکل‌گرایی را معلول توصیف کرد. در هر دو صورت مذکور ما با یک معادله روبرو هستیم که برای منافع آذربایجان و جنبش ملی لازم است تا فاکتورهای طرف تشکل‌گرایی معادله را تقویت کنیم. قبل از آن شناسایی فاکتورها و در وهله دوم تقویت آن‌ها می‌تواند معادله را به نفع تشکل‌گرایی سوق دهد.

### کم‌توجهی به آموزش زبان ترکی آذربایجانی: یکی دیگر از مواردی که در تشکیلات و

گروه‌های فعال سیاسی دیده می‌شود؛ عدم تشویق به آموزش زبان ترکی در بین هواداران خود به صورت مستمر می‌باشد. شاید گفته شود که در این صورت از هدف‌های اصلی سیاسی خود عقب می‌ماند. از طرفی شاید تصور شود که این مسئله جنبه صرفاً معارفی دارد و ممکن است در فاز فعالیت سیاسی کمتر اثرگذار باشد. اگر به هر دلیلی آموزش رسمی - عمومی برای زبانمان با امکانات دولتی میسر گشت مسلماً این وظیفه از دوش سازمان‌های سیاسی برداشته می‌شود یا تغییر کیفی و خاص خود را خواهد داشت. تا آن زمان پیشنهاد می‌شود هر تشکل سیاسی آموزش هواداران به زبان خودمان ترکی آذربایجانی را حداقل در حد خواندن و نوشتن و استفاده از روزنامه‌ها، کتب و رسانه‌های کشورهای جمهوری آذربایجان و ترکیه را جزئی از وظایف سیاسی خود بدانند و از امکانات مادی - معنوی و نفوذی خود در برآوردن این هدف استفاده نمایند.

طرف مثبت معادله که لازم است تقویت شوند، می‌تواند شامل نکات زیر باشد:

- 1) الزام برافزایش توانایی مدیریت نیروهای جوان توسط تشکل‌ها
- 2) الزام برافزایش سطح امنیت نیروها و برطرف کردن حفره‌های امنیتی تشکل‌ها
- 3) الزام برافزایش دیسیپلین تشکیلاتی و نظم در امور
- 4) الزام بر کاهش اصطکاک و فضای منفی بین تشکل‌ها و تأکید بر تعامل و نزدیکی
- 5) الزام بر ایجاد بالانس بین واقع‌گرایی و ایدئالیسم در بنیاد فکری تشکل‌ها
- 6) الزام برافزایش توجه به مسائل مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی روز جامعه توسط تشکل‌ها

طرف منفی معادله که موجب ضعف طرف تشکل‌گرایی معادله می‌گردد:

- 1) فضای بسیار شدید امنیتی و پلیسی حاکم بر کشور
- 2) جلوگیری از هرگونه کار منظم و تشکیلاتی در جامعه توسط حاکمیت
- 3) عدم فرهنگ کار گروهی
- 4) عدم آگاهی نیروهای جوان از اهمیت کار تشکیلاتی منظم
- 5) اشخاص و محافل تخریبگر و تأثیرات آن‌ها

توجه به مسائل فوق و اهتمام به برطرف کردن آن‌ها توسط تشکل‌ها و تمامی فعالین صدیق حرکت ملی آذربایجان، می‌تواند گام‌هایی امیدوارکننده برای بهبود وضعیت در صفوف مبارزه حرکت ملی آذربایجان باشد.

## فصل چهارم

### (نگاهی به اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر)

نقض حقوق بشر در ایران علیه ترک‌های آذربایجان با بررسی اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که گفتمان حرکت ملی آذربایجان براساس حقوق بوده و مطالباتی که دارد مشروعیت بین‌المللی دارد. در این فصل مقالاتی از مرکز تحقیقات تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان ارائه شده است که بسیاری از آن‌ها به امضای کشور ایران نیز رسیده است. حقوق زبانی، تبعیض نژادی، حق خودمختاری، حق تعیین سرنوشت ملی و ... در این مقالات بررسی شده است.

## تبعیض نژادی چیست؟ تعریف تبعیض نژادی در کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض نژادی

واژه‌ی نژاد در وهله اول تداعی‌کننده سه گروه انسانی سفیدپوست، سیاه‌پوست و زردپوست در ذهن عام است؛ که در دوره‌ای عبارت نژادپرستی نیز حول این نوع برداشت از واژه نژاد در غرب مطرح می‌شد و به‌طورکلی به سلسله رفتارهای تبعیض نژادی سفیدپوستان علیه سیاه‌پوستان اطلاق می‌گردید. این موضوع به‌قدری وسیع از سوی رسانه‌ها، فیلم‌ها و نوشته‌ها تبلیغ شده است که ذهنیت عموم در مورد تبعیض نژادی حول نژادپرستی سفیدپوستان بر سیاه‌پوستان شکل گرفته است. این در حالی است که به لحاظ آکادمیک و آنچه در اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی آمده، تبعیض نژادی به هر نوع تمایز و ممنوعیت یا محدودیت و یا رجحانی که بر اساس نژاد و رنگ یا نسب و یا منشأ ملی و یا قومی مبتنی باشد، گفته می‌شود. طبق این تعریف علمی از تبعیض نژادی، هرگونه محدودیت علیه ملل و اقوام به‌عنوان مورد تبعیض نژادی قابل طرح است.

در طول تاریخ، نژادپرستی که همواره به برتریت و تفوق یک گروه انسانی از دیگری تأکید دارد؛ با پشتیبانی یک ایدئولوژی فراگیر همراه بوده است. در بریتانیا و آمریکا استثمار سیاه‌پوستان از پشتیبانی «مذهب» بهره‌مند بود و در آلمان این موضوع با ایدئولوژی نازیسم گره خورده بود. نژادپرستی با تکیه بر توجیهات ایدئولوژیک فکری، مشروعیت یافته و سپس در جامعه انتشار می‌یابد و موجب اعمال محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها علیه نژاد درجه‌دو توسط نهادهای قدرت می‌شود.

امروزه اعلامیه جهانی حقوق بشر به‌عنوان اولین سند حقوق بشری سازمان ملل متحد، علی‌رغم محتوای کلی‌اش، به آزادی و برابری از لحاظ حقوق انسان تأکید داشته و این مسئله را فارغ از کاتگوری‌هایی چون دین، مذهب، زبان، عقیده، رنگ، جنس، ملیت، وضع اجتماعی، ثروت و ولادت و یا هر موقعیت دیگر بیان می‌کند. به دنبال اعلامیه جهانی حقوق بشر، اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی که تاکنون به امضای اعضای این سازمان رسیده چهارچوب دقیقی از حقوق ملیت‌ها و اثنیک‌ها و زبان‌ها، نژادها، کودکان، زنان و غیره برای اعمال در کشورهای عضو ارائه می‌دهد.

ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر در بند یکم بیان می‌دارد که «هرکس می‌تواند بدون هیچ‌گونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت و یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه ذکر شده است، بهره‌مند گردد.»

همچنین در بند دوم همین ماده بیان می‌کند که «هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور مستقل، تحت قیومیت یا غیرخودمختار بوده یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.»

بنا بر بند یک و دو ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر و با استناد به ماده اول آن مبنی بر اینکه تمامی انسان‌ها از لحاظ حیثیت و حقوق باهم برابرند؛ زبان و ملیت و گروه اتنیکی و سرزمین نمی‌تواند موجب برتری و یا محدود شدن آزادی افراد و جوامع گردد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در پاریس به تصویب رسیده است و بعدازاینکه به امضای اکثر اعضای عضو سازمان ملل رسیده، کنوانسیون‌های جزئی دیگری با عناوین کنوانسیون بین‌المللی رفع هرگونه تبعیض نژادی در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی به تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ برای تفصیل و توضیح دقیق حقوق بشر تنظیم و تصویب شده است.

کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض نژادی قراردادی بین‌المللی است که طبق طبقه‌بندی کارل واساک در نسل سوم حقوق بشر قرار می‌گیرد. طبق طبقه‌بندی واساک از حقوق بشر، حقوق نسل اول حقوق مدنی و سیاسی، مربوط به حقوق زندگی و مشارکت سیاسی است. حقوق نسل دوم مربوط به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و حقوق نسل سوم هم حقوق جمعی و گروهی که حقوق مربوط به صلح و حقوق پاک‌سازی محیط‌زیست را در برمی‌گیرد. این کنوانسیون به‌منظور جرم‌انگاری تبلیغ هرگونه برتری نژادی و نفرت‌پراکنی و همچنین تشویق دولت‌ها برای ایجاد تعهد در بین کشورها برای ایجاد تلورانس بین گروه‌های نژادی و رفع کردن هرگونه تبعیض تنظیم و در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵ میلادی برابر با سی‌ام آبان ماه ۱۳۴۴ شمسی در تصویب شده است.

کنوانسیون بین‌المللی رفع هر نوع تبعیض نژادی بند اول خود بیان می‌دارد:

«نظر به اینکه منشور ملل متحد مبتنی بر اصول حیثیت ذاتی و تساوی کلیه افراد انسانی و کلیه دول عضو ملل متحد متعهد شده‌اند که منفرداً و مشترکاً با همکاری سازمان برای نیل به یکی از هدف‌های ملل متحد یعنی توسعه و تشویق احترام جهانی و

واقعی به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان بدون تمایز نژاد یا جنس یا زبان و یا مذهب اقدام نمایند.»

طبق ماده اول این کنوانسیون تبعیض نژادی به صورتی که در ذیل آمده تعریف می‌شود:

«تبعیض نژادی اطلاق می‌شود به هر نوع تمایز و ممنوعیت یا محدودیت و یا رجحانی که بر اساس نژاد و رنگ یا نسب و یا منشأ ملی و یا قومی مبتنی بوده و هدف یا اثر آن از بین بردن و یا در معرض تهدید و مخاطره قرار دادن شناسایی یا تمتع و یا استیفاء در شرایط متساوی از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی درزمینه‌ی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و یا در هر زمینه دیگری از حیات عمومی باشد.»

این کنوانسیون ابتدائاً اعلام می‌کند که مفهوم عبارت تبعیض نژادی بازه وسیعی را در نظر گرفته که شامل زبان و مذهب نیز می‌شود و به‌کارگیری صرف واژه نژاد به معنای تحت‌اللفظی آن نبوده و مفاهیم جنس، زبان، مذهب و نژاد را شامل می‌شود.

بدین ترتیب این کنوانسیون کاملاً قابل استناد برای بررسی کشورهای کثیرالمله و چند قومیتی است و هرگونه سیاست‌های تبعیض‌آمیز و ناعادلانه بین ملل، گروه‌های اثنیکی، زبان‌ها و مذاهب در داخل یک کشور قابل‌بررسی با این مصوبه سازمان ملل متحد می‌باشد.

طبق تعریفی که از تبعیض نژادی ارائه می‌شود، مقصود از تبعیض نژادی تنها رنگ پوست نبوده و هرگونه تبعیض فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را شامل می‌شود که در بین ملل و گروه‌های اثنیکی اعمال شده و به هدف از بین بردن فرهنگ و آزادی‌های سیاسی آن ملت و یا گروه اثنیکی اعمال می‌شود

با توجه به آنچه در ابتدا بیان شد؛ اگرچه در ذهنیت عموم، نژادپرستی و تبعیض نژادی به‌عنوان بی‌عدالتی و نابرابری بین گروه‌های اصلی نژادی از جمله سیاه‌پوستان و سفیدپوستان و زردپوستان تلقی می‌شود؛ اما این ذهنیت به‌کلی اشتباه بوده و موضوع تبعیض نژادی امروزه در تعریف سازمان ملل متحد به‌گونه‌ای وسیع‌تر بیان گردیده و تعریف شده است. اگر در این تعریف دقیق شویم می‌توانیم این موضوع را مطرح کنیم که امروزه مبحث نژادپرستی و تبعیض نژادی به کلیه‌ی نگرش‌ها و رفتارهایی مربوط می‌شود که یک گروه انسانی با ویژگی‌های فرهنگی، زبانی، منطقه‌ای را مورد محدودیت، اهانت و ممنوعیت قرار می‌دهند. به‌عبارت‌دیگر اعمال محدودیت و ممنوعیت بر یک گروه اثنیکی، قومی، ملت می‌تواند به‌عنوان نژادپرستی و تبعیض نژادی مورد پیگرد قرار گیرد.



## ماده ۴

دول عاقد هر نوع تبلیغات و تشکیلاتی را که از افکار و نظریه‌های مبتنی بر تفوق یک نژاد و یا گروهی از اشخاصی که رنگ و یا منشأ قومی معین دارند، الهام بگیرد و یا هر نوع تنفر و تبعیض نژادی را توصیه یا تشویق کند - تقبیح می‌نماید و متعهد می‌شوند که به‌منظور ریشه‌کن ساختن این چنین تحریکات یا تبعیضات و به‌طور کلی برای محو هر قسم تبعیض نژادی سریعاً تدابیر لازم را اتخاذ نمایند - و در این راه اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر و نیز حقوقی را که در ماده پنجم این قرارداد تصریح گردیده است مورد توجه قرار دهند.

ماده چهارم کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض نژادی به‌صورت واضح بیان می‌کند که «تبلیغ هر نوع افکار و نظریه‌هایی که مبتنی بر برتری نژادی، یا هر نوع تنفر و تبعیض نژادی باشد» باید تقبیح و جلوی آن گرفته شود. به این ترتیب نشر هرگونه افکار و نظریه‌هایی که نشانگر برتری یک نژاد و یا گروهی از اشخاصی که رنگ و یا منشأ قومی متفاوت دارند جرم بوده و قابل پیگرد قانونی است. توهین به ملل، اقوام و تحقیر و تمسخر فرهنگ و زبان آن‌ها از نشانه‌های افکار و نظریه‌هایی است که به تفوق یک نژاد بر نژاد دیگر تأکید می‌کند و موجب نفرت پراکنی قومی - ملی می‌گردد؛ که این هم به‌عنوان تبعیض نژادی مطرح شده و طبق کنوانسیون مذکور باید جلوی این قبیل رفتارها گرفته شود.

## ماده ۷

دول عاقد متعهد می‌شوند به‌منظور مبارزه با تعصباتی که منجر به تبعیضات نژادی می‌شود و نیز برای تعمیم و بسط تفاهم و روح گذشت و سازش و مودت در میان ملل و گروه‌ها و نژادها و اقوام مختلف و ترویج نیات و اصول منشور ملل متحد و مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه ملل متحد درباره رفع تبعیضات نژادی و مفاد این قرارداد اقدامات مؤثر علی‌الخصوص در زمینه تعلیم و تربیت فرهنگ و نشر اخبار معمول دارند.

همچنین ماده هفتم این کنوانسیون بیان می‌کند دول عاقد متعهد هستند به‌منظور مبارزه با تعصباتی که منجر به تبعیضات نژادی می‌شود و نیز برای تعمیم و بسط تفاهم و روح گذشت و سازش و مودت در میان ملل و گروه‌ها و نژادها و اقوام مختلف، اقدام کنند.

کنوانسیون رفع هر نوع تبعیض نژادی بعد از تعریف دقیق تبعیض نژادی، در ماده ۴ انتشار افکار و نظریه‌های نژادپرستانه را تقبیح می‌کند و ماده‌ای است که این عمل را «جرم» تعبیر

می‌کند. در ماده ۷ نیز دولت‌ها را نیز موظف و متعهد می‌کند تا جلوی اشاعه این افکار و تعصبات، راهکارها و اقدامات لازم را به عمل آورده و موجب تلورانس و مودت بین ملل و گروه‌ها و نژادها و اقوام مختلف شود.

## کنوانسیون رفع هر نوع تبعیض نژادی؛ آیا ترک‌های آذربایجانی قربانی نژادپرستی هستند؟

اعلامیه جهانی حقوق بشر به‌عنوان اولین سند حقوق بشری سازمان ملل متحد، علی‌رغم محتوای کلی به آزادی و برابری از لحاظ حقوق انسان تأکید داشته و این مسئله را فارغ از دین، مذهب، زبان، عقیده، رنگ، جنس، ملیت، وضع اجتماعی، ثروت و ولادت و یا هر موقعیت دیگر بیان می‌کند و به دنبال آن اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی که تاکنون به امضای اعضای این سازمان رسیده چهارچوب دقیقی از حقوق ملیت‌ها و اثنیک‌ها و زبان‌ها، نژادها، کودکان، زنان و غیره برای اعمال در کشورهای عضو ارائه می‌دهد. در بخش نخستین این نوشتار به بررسی «کنوانسیون بین‌المللی رفع هر نوع تبعیض نژادی» مصوب ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵ میلادی پرداخته می‌شود.

بعد از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سی ماده منتشر شد؛ دو کنوانسیون دیگر با عناوین «میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» و «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» تصویب گردید و به امضای اعضای سازمان رسید. اگرچه در اعلامیه جهانی حقوق بشر به‌تمامی حقوق انسانی اشاره شده اما در دو پروتکل بعدی به‌صورت جزئی‌تری موارد آمده در اعلامیه جهانی حقوق بشر را بسط و توضیح می‌دهد. ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر در بند یکم بیان می‌دارد که هر کس می‌تواند بدون هیچ‌گونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت و یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد. همچنین در بند دوم همین ماده بیان می‌کند که «هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور مستقل، تحت قیومیت یا غیرخودمختار بوده یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد. بنا بر بند یک و دو ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر و با استناد به ماده اول آن مبنی بر اینکه تمامی انسان‌ها از لحاظ حیثیت و حقوق باهم برابرند؛ زبان و ملیت و گروه اثنیکی و سرزمین نمی‌تواند موجب برتری و یا محدود شدن آزادی انبای بشر باشد. این در حالی است که

در جامعه ایران سه مورد مذکور به‌عنوان موضوع تبعیض در جامعه شده است. به‌عبارت‌دیگر سه مورد ذکرشده به‌عنوان موضوعات تبعیض بین افراد جامعه ایران می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. اگرچه باید موضوعات جنس، مذهب و عقیده را نیز در جرگه موضوعاتی بدانیم که در ایران نابرابری و تبعیض را شامل می‌شود اما با توجه به اینکه در این مقال مسئله آذربایجان جنوبی مطرح می‌باشد، به موارد دیگر نقض حقوق بشر پرداخته نمی‌شود. اعلامیه جهانی حقوق بشر در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در پاریس به تصویب رسیده است و بعداً اینکه به امضای اکثر اعضای عضو سازمان ملل رسیده، کنوانسیون‌های جزئی دیگری با عناوین کنوانسیون بین‌المللی رفع هرگونه تبعیض نژادی در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی به تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ برای تفصیل و توضیح دقیق حقوق بشر تنظیم و تصویب شده است. علاوه بر این اسناد اصلی اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌های دیگری در خصوص حقوق ملی، گروه‌های اثنیکی، بومی و یا هر عنوان دیگری وجود دارد که در بخش‌های آتی به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر در بند یکم بیان می‌دارد که هرکس می‌تواند بدون هیچ‌گونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت و یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد.

همچنین در بند دوم همین ماده بیان می‌کند که «هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور مستقل، تحت قیمومیت یا غیرخودمختار بوده یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

بنا بر بند یک و دو ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر و با استناد به ماده اول آن مبنی بر اینکه تمامی انسان‌ها از لحاظ حیثیت و حقوق باهم برابرند؛ زبان و ملیت و گروه اثنیکی و سرزمین نمی‌تواند موجب برتری و یا محدود شدن آزادی انبای بشر باشد. این در حالی است که در جامعه ایران سه مورد مذکور به‌عنوان موضوع تبعیض در جامعه شده است. به‌عبارت‌دیگر سه مورد ذکر شده به‌عنوان موضوعات تبعیض بین افراد جامعه ایران می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. اگرچه باید موضوعات جنس، مذهب و عقیده را نیز در جرگه موضوعاتی بدانیم که در ایران نابرابری و تبعیض را شامل می‌شود اما با توجه به اینکه در این مقال مسئله آذربایجان جنوبی مطرح می‌باشد به موارد دیگر نقض حقوق بشر پرداخته نمی‌شود.

دولت ایران برخی از این اسناد اصلی حقوق بشری را امضا و بدین ترتیب متعهد به اجرای این قوانین بین‌المللی شده است؛ بنابراین دولت ایران در خصوص کیفیت اجرای تعهدات بین‌المللی‌اش در قبال سازمان ملل و جامعه جهانی در مقام پاسخگو قرار دارد. از سوی دیگر اگر دولت ایران از امضای کنوانسیون‌ها خودداری کرده باشد نیز باز در مقام اتهام قرار گرفته و عدم پایبندی به حقوق بشر را نشان می‌دهد.

### کنوانسیون بین‌المللی رفع هر نوع تبعیض نژادی

کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض نژادی قراردادی بین‌المللی است که طبق طبقه‌بندی کارل واساک در نسل سوم حقوق بشر قرار می‌گیرد. طبق طبقه‌بندی واساک از حقوق بشر، حقوق نسل اول حقوق مدنی و سیاسی، مربوط به حقوق زندگی و مشارکت سیاسی است. حقوق نسل دوم مربوط به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و حقوق نسل سوم هم حقوق جمعی و گروهی که حقوق مربوط به صلح و حقوق پاک‌سازی محیط‌زیست را در برمی‌گیرد. این کنوانسیون به‌منظور جرم‌انگاری تبلیغ هرگونه برتری نژادی و نفرت‌پراکنی و همچنین تشویق دولت‌ها برای ایجاد تعهد در بین کشورها برای ایجاد تلورانس بین گروه‌های نژادی و رفع کردن هرگونه تبعیض تنظیم و در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵ میلادی برابر با سی‌ام آبان ماه ۱۳۴۴ شمسی در تصویب شده است.

کنوانسیون بین‌المللی رفع هر نوع تبعیض نژادی بند اول خود بیان می‌دارد:

«نظر به اینکه منشور ملل متحد مبتنی بر اصول حیثیت ذاتی و تساوی کلیه افراد انسانی و کلیه دول عضو ملل متحد متعهد شده‌اند که منفرداً و مشترکاً با همکاری سازمان برای نیل به یکی از هدف‌های ملل متحد یعنی توسعه و تشویق احترام جهانی و واقعی به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان بدون تمایز نژاد یا جنس یا زبان و یا مذهب اقدام نمایند.»

طبق ماده اول این کنوانسیون، «تبعیض نژادی اطلاق می‌شود به هر نوع تمایز و ممنوعیت یا محدودیت و یا رجحانی که بر اساس نژاد و رنگ یا نسب و یا منشأ ملی و یا قومی مبتنی بوده و هدف یا اثر آن از بین بردن و یا در معرض تهدید و مخاطره قرار دادن شناسایی یا تمتع و یا استیفاء در شرایط متساوی از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در زمینه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و یا در هر زمینه دیگری از حیات عمومی باشد.»

این کنوانسیون ابتدائاً اعلام می‌کند که مفهوم عبارت تبعیض نژادی بازه وسیعی را در نظر گرفته که شامل زبان و مذهب نیز می‌شود و بکارگیری صرف واژه نژاد به معنای تحت‌اللفظی آن نبوده و مفاهیم جنس، زبان، مذهب و نژاد را شامل می‌شود. بدین ترتیب این کنوانسیون کاملاً قابل

استناد برای بررسی تز آذربایجان جنوبی و هر نمونه‌ای که سیاست‌های نابرابری در بین ملل، گروه‌های اثنیکی، زبان‌ها و مذاهب اعمال می‌شود و مواد درج‌شده در آن قابل تطبیق با مسئله تبعیض نژادی در ایران می‌باشد.

طبق تعریفی که از تبعیض نژادی ارائه می‌شود، مقصود از تبعیض نژادی تنها رنگ پوست نبوده و هرگونه تبعیض فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را شامل می‌شود که در بین ملل و گروه‌های اثنیکی بوده که به هدف از بین بردن فرهنگ و آزادی‌های سیاسی آن ملت و یا گروه اثنیکی اعمال می‌شود. به این اعتبار کنوانسیون تبعیض نژادی قابل بررسی و تطبیق برای اوضاع ملت ترک آذربایجان محصور در مرزهای سیاسی کشور ایران می‌باشد.

#### ماده ۴

دول عاقد هر نوع تبلیغات و تشکیلاتی را که از افکار و نظریه‌های مبتنی بر تفوق یک نژاد و یا گروهی از اشخاصی که رنگ و یا منشأ قومی معین دارند الهام بگیرد و یا هر نوع تنفر و تبعیض نژادی را توصیه یا تشویق کند - تقبیح می‌نماید و متعهد می‌شوند که به‌منظور ریشه‌کن ساختن این چنین تحریکات یا تبعیضات و به‌طور کلی برای محو هر قسم تبعیض نژادی سریعاً تدابیر لازم را اتخاذ نمایند - و در این راه اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر و نیز حقوقی را که در ماده پنجم این قرارداد تصریح گردیده است مورد توجه قرار دهند.

ماده چهارم کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض نژادی به‌صورت واضح بیان می‌کند که «تبلیغ هر نوع افکار و نظریه‌هایی که مبتنی بر برتری نژادی، یا هر نوع تنفر و تبعیض نژادی باشد» باید تقبیح و جلوی آن گرفته شود.

#### ماده ۷

دول عاقد متعهد می‌شوند به‌منظور مبارزه با تعصباتی که منجر به تبعیضات نژادی می‌شود و نیز برای تعمیم و بسط تفاهم و روح گذشت و سازش و مودت در میان ملل و گروه‌ها و نژادها و اقوام مختلف و ترویج نیات و اصول منشور ملل متحد و مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه ملل متحد درباره رفع تبعیضات نژادی و مفاد این قرارداد اقدامات مؤثر علی‌الخصوص در زمینهٔ تعلیم و تربیت فرهنگ و نشر اخبار معمول دارند.

همچنین ماده هفتم این کنوانسیون بیان می‌کند که دول عاقد متعهد هستند به‌منظور مبارزه با تعصباتی که منجر به تبعیضات نژادی می‌شود و نیز برای تعمیم و بسط تفاهم و روح گذشت و

سازش و مودت در میان ملل و گروه‌ها و نژادها و اقوام مختلف اقدام کنند. این در حالی است که دولت ایران نه تنها در این راستا اقدام نمی‌کند؛ بلکه در راستای سیاست‌های مرکزگرایانه و یکسان‌سازی زبانی - فرهنگی اقدام به ممنوع کردن زبان‌های غیرفارسی در مدارس و ادارات و رسانه‌های دولتی کرده است.

### بررسی وضعیت حقوق بشر ترک‌های آذربایجان جنوبی در چارچوب کنوانسیون مذکور

طبق ماده اول کنوانسیون، در کشور ایران ترک‌های آذربایجان جنوبی به لحاظ «ممنوعیت یا محدودیت و یا رجحانی که بر اساس نژاد و رنگ یا نسب و یا منشأ ملی و یا قومی» است، از حقوق برابر با فارس‌ها برخوردار نیست. بدین صورت که تاکنون حق تحصیل به زبان مادری علیرغم مطالبه مستمر توسط مردم در آذربایجان جنوبی برای ترک‌ها ممکن نشده است.

محدودیت‌های فرهنگی در اشاعه فرهنگ و زبان و موسیقی از جمله محدودیت‌های آموزش رقص ملی آذربایجانی و تدریس زبان ترکی آذربایجانی، محدودیت در فعالیت مراکز فرهنگی از جمله انجمن‌ها وجود دارد. دیدگاه امنیتی به شهرهای آذربایجان جنوبی از سوی مقامات دولت ایران، همواره باعث شده هرگونه فعالیت فرهنگی از جمله نشر کتاب و نشریه، برگزاری کلاس‌های آموزش رقص آذربایجانی، برگزاری کلاس‌های آموزش زبان و ادبیات ترکی آذربایجانی و دیگر فعالیت‌هایی که با محوریت اشاعه فرهنگ ملی ترک‌های آذربایجان است؛ با ممنوعیت مواجه شده و یا اینکه بعد از مدت کوتاهی فعالیت، مشکلات امنیتی بسیاری برای این مراکز به وجود آمده است. از تعلیق و لغو امتیاز شدن نشریات ترکی دانشجویی و استانی تا لغو امتیاز مراکز فرهنگی و آموزشی مرتبط با فرهنگ آذربایجان می‌توان نمونه‌ها بی‌شماری از محدودیت فعالیت فرهنگی را برشمرد. محدودیت‌های سیاسی در آذربایجان جنوبی نیز که بی‌تأثیر از وضعیت کلی کشور کنونی و رژیم ایران نمی‌تواند باشد؛ با محدودیت‌های چند برابری نسبت به مناطق فارس‌نشین مواجه است؛ به طوری که اگر به محدودیت‌های فرهنگی توجه داشته باشیم و با توجه به اینکه مطالبات آذربایجان عموماً از نوع هویتی و فرهنگی است، فعالیت سیاسی در مناطق ترک‌نشین را با محدودیت‌های بسیاری مواجه کرده است.

همچنین بند یکم بخش (ب) ماده ۲ این کنوانسیون اضافه می‌کند که «هر یک از دول عاقد متعهد می‌شود که هیچ روش تبعیض نژادی را که از طرف فرد یا سازمانی اتخاذ گردیده مورد تشویق و دفاع و یا تأیید قرار ندهد.» این در حالی است که توهین‌کنندگان به هویت و غرور ملی ترک‌های آذربایجان حتی یک‌دهم برابر آن چیزی که هویت‌گرایان را از لحاظ امنیتی و زندگی

تهدید می‌کند را تجربه نکرده‌اند. در وسیع‌ترین اعتراض ملت ترک آذربایجان که علیه روزنامه دولتی ایران در سال ۸۵ شکل گرفت، انتشار روزنامه ایران به صورت موقتی متوقف و بعد از مدتی کوتاه دوباره به کار خود ادامه داد، به طوری که هم‌اکنون نیز این روزنامه به حیات خود ادامه می‌دهد. در یکی از آخرین توهین‌های نژادی که از تلویزیون دولتی ایران در برنامه کودک شبکه دو پخش گردید و اعتراض نسبتاً وسیع مردم آذربایجان را در پی داشت، اگرچه برخی عوامل برنامه و برخی مسئولین استعفا و یا در بخش دیگری مشغول به کار شدند، اما همواره بحث برگشتن بازیگران توهین‌کننده به ملت ترک آذربایجان به تلویزیون مطرح می‌شود. آن‌ها همچنین به فاصله چند ماه از برنامه توهین‌آمیز فتیله در ۱۵ آبان ماه، مراسمی تحت عنوان جشن پهلوانی برگزار در ۸ شاخه‌ی هنری فیلم و سریال، بازیگری، موسیقی، تجسمی، نقالی، عکاسی، برنامه‌ساز تلویزیونی و برنامه‌ساز تلویزیونی کودک و نوجوان، از ۱۱ هنرمند تجلیل به عمل آمد که «فتیله»‌ای‌ها هم در بین آن‌ها بودند.

توهین نژادی، تحقیر زبان و تمسخر زبان و تاریخ نژادها در رسانه‌های دولتی و غیردولتی ایران امری عادی است و هفته‌ای نیست که این توهین‌ها چه در سطح کوچک و چه در سطح وسیع منتشر و تبلیغ نشود. بنابراین توهین نژادی و نفرت‌پراکنی اتنیکی در مجموعه حق آزادی بیان نمی‌گنجد و مغایر با اصول انسانی است.

دولت عاقد در صورت اقتضاء در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و غیره تدابیر خاص و معینی برای تأمین رشد و توسعه مطلوب برخی گروه‌های نژادی یا افراد وابسته به آن‌ها و حمایت از این گروه‌ها و افراد اتخاذ می‌نمایند. این تدابیر بدین منظور اتخاذ می‌گردد که استیفای کامل حقوق بشری و آزادی‌های اساسی در شرایط متساوی برای ایشان تضمین شود، ولی نباید پس از نیل به هدف موجب و منشأ حفظ حقوق غیرمساوی و متمایز برای گروه‌های نژادی گردد.

بند دوم ماده ۲ کنوانسیون دولت‌ها را موظف می‌کند تا تدابیری اتخاذ کنند که در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به صورت کامل حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در شرایط متساوی برای نژادها تضمین شود. این در حالی است که علی‌رغم غیرعادلانه بودن قانون اساسی ایران در خصوص حقوق ملت‌های غیرفارس، مواد ابتدایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از جمله آزادی اقوام به تحصیل زبان مادری اجرا نمی‌شود. علاوه بر آن هیچ رسانه دیداری و شنیداری در ایران به زبان‌های دیگر وجود ندارد. شبکه‌های استانی (رادیو و تلویزیون) به شدت سیاست آسیمیلیاسیون را پی می‌گیرند و زبان بکار رفته در آن‌ها به حدی آلوده و ناصحیح است که عاملی تخریبی برای زبان و فرهنگ ملل غیرفارس محسوب می‌شوند.

ماده ۴ کنوانسیون دولت‌ها را موظف می‌کند تا تبلیغ افکار نژادپرستانه را که به برتری یک نژاد تأکید کند، غدغن کرده و به‌عنوان جرم با تشکیلات و تبلیغات مذکور برخورد نماید تا این‌گونه تحریکات و تبعیضات ریشه‌کن شوند. همچنین این ماده دولت‌ها را متعهد می‌کند تا در برابر هر نوع نشر افکار که موجب نفرت نژادی و تحریک سایر نژادها می‌شوند از لحاظ قانون جرم و قابل مجازات اعلام نمایند.

بخش (ج) این ماده همچنین اعلام می‌کند که این مسئله در قبال مقامات مسئول یا مؤسسات عمومی دولتی نیز صادق است و دولت‌ها متعهدند مقامات مسئول دولتی را از تبلیغ افکار نژادپرستانه و تبعیض نژادی بازدارند.

باین‌همه باید اذعان کرد نشریات و سایت‌هایی که افکار نژادپرستانه پان‌ایرانیستی را که مبتنی بر تفوق نژادی قوم فارس است؛ در ایران آزادانه و بدون مشکلی فعالیت می‌کنند. این در حالی است که نشریات و سایت‌های متعلق به ملل غیرفارس همواره با مشکلات امنیتی و لغو مجوز و فیلترینگ همراه هستند. همچنین شاهد ملت ترک آذربایجان جنوبی همواره شاهد بوده است که مقامات دولتی چه در سطح رئیس‌جمهور و چه در سطح نمایندگان مجلس همواره ادبیات تحقیرآمیز و نژادپرستانه‌ای را به‌کاربرده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان استثنا قرار داده و به‌سادگی از روی آن‌ها گذشت.

## نتیجه‌گیری

جمهوری اسلامی ایران فاصله زیادی با معیارهای جهانی حقوق بشری در خصوص رفع تبعیض نژادی دارد و علاوه بر اینکه به‌کلی هیچ‌یک از مواد کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض نژادی را اعمال نمی‌کند؛ تنها ماده‌قانون اساسی کشور را که به تحصیل زبان مادری اختصاص دارد بی‌توجه است. تبلیغ افکار نژادپرستانه مبتنی بر ایدئولوژی پان‌ایرانیسم و پان‌فارس‌یسم در کشور به‌شدت از سوی رسانه‌های دولتی و حتی مقام‌های بلندپایه دولتی تبلیغ می‌شود و از سوی مقابل فعالین سیاسی و مدنی ملل غیرفارس در ایران که برای احقاق حقوق قانونی خود اعتراض می‌کنند؛ دستگیر و توسط دستگاه قضایی به زندان‌های طویل‌المدت محکوم می‌شوند. بنابراین طبق مواد کنوانسیون بین‌المللی رفع هرگونه تبعیض نژادی، دولت ایران همواره کارنامه سیاهی در تأمین حقوق بشر برای ملل غیرفارس و به‌خصوص ملت ترک آذربایجان جنوبی از خود ارائه می‌دهد.



## ترک‌های آذربایجان جنوبی و اعلامیه جهانی حقوق مردمان بومی

اعلامیه سازمان ملل متحد در مورد حقوق مردمان بومی در صد و هفتمین جلسه عمومی این سازمان و در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۷ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسیده است.

این قطعنامه به حقوق مردمان بومی تأکید کرده و می‌خواهد تا مردمان بومی با تمامی تفاوت‌های فرهنگی، به رسمیت شناخته شوند. آزادی‌های جمعی و فردی ایشان مورد احترام قرار گیرد و شرایط برای سازمان دادن خود برای ارتقای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و به‌منظور خاتمه دادن به تمامی اشکال تبعیض و استعمار فراهم شود. این قطعنامه با استناد به میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، همچنین اعلامیه و برنامه اقدام وین که همه مردمان به پیروی از آن‌ها آزادانه وضع و موقعیت سیاسی خود را تعیین می‌کنند و آزادانه، توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال می‌کنند، به حق تعیین سرنوشت نیز اشاره و تأکید کرده است.

به‌طور کلی این اعلامیه سازمان ملل تمامی حقوق مندرج در حقوق بین‌الملل را مشمول مردمان بومی دانسته و از دولت‌ها می‌خواهد که هرگونه اعمال تبعیض علیه مردمان بومی را متوقف کرده و راه توسعه و پیشرفت آن‌ها را هموار کنند.

اگر ترک‌های آذربایجان جنوبی را که در چارچوب مرزهای کشور ایران زندگی می‌کنند، به‌عنوان مردمان بومی این منطقه به شمار بیاوریم؛ می‌توانیم وضعیت حقوق بشر در ایران نسبت به ترک‌های آذربایجان جنوبی را در قالب اعلامیه جهانی حقوق مردمان بومی بررسی نماییم. بنابراین در این نوشتار با توجه به اعلامیه سازمان ملل و بومی بودن مردم ترک در آذربایجان جنوبی به بررسی مواد این اعلامیه پرداخته و با وضعیت ترک‌های آذربایجان در ایران مقایسه خواهیم نمود. این بیانیه شامل ۴۶ ماده می‌باشد که به برخی از مواد مهم آن پرداخته خواهد شد.

### ماده ۱

مردمان بومی حق برخورداری کامل از تمامی حقوق بشر و آزادی‌های بنیادی را، به‌گونه‌ای که در منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و قانون بین‌الملل حقوق بشر به رسمیت شناخته شده، به‌صورت دسته‌جمعی یا به‌منزله افراد، دارند.

## ماده ۲

مردمان و افراد بومی در برابر همه مردمان و افراد دیگر آزاد و با آنان برابر هستند و حق دارند در اعمال حقوق خود، به‌ویژه حقوق مبتنی بر خاستگاه یا هویت بومی خود از هر نوع تبعیض آزاد باشند.

ماده یکم و دوم این اعلامیه به صراحت اعلام می‌کند که مردمان بومی باید از تمامی آزادی‌ها و حقوقی که در چارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر و قانون بین‌الملل حقوق بشر به تصویب رسیده برخوردار باشند. مردمان بومی از لحاظ حقوق و آزادی‌ها برابر با مردمان دیگر هستند و هرگونه تبعیض در ارتباط با هویت بومی این مردمان مغایر با حقوق بشر است. بدین ترتیب این قطعنامه سازمان ملل در ماده دوم موضوع هویت را مطرح کرده که تمامی ویژگی‌های منحصر به فردی را که مختص یک گروه مردمی است شامل می‌شود. طبق ماده دوم اعلامیه، مردمان بومی در اعمال حقوق مبتنی بر خاستگاه یا هویت خود آزاد شمرده می‌شوند. این ماده در مواد بعدی این اعلامیه به صورت مفصل توضیح داده شده است.

## ماده ۳

مردمان بومی حق تعیین سرنوشت خود را دارند. آنان به استناد این حق آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین می‌کنند و آزادانه به دنبال رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود می‌روند.

همچنین ماده سوم این قطعنامه «حق تعیین سرنوشت» را برای مردمان بومی قائل شده است. به طوری که مردمان بومی می‌توانند آینده اقتصاد و فرهنگ و جامعه خود را آن گونه که خود می‌خواهند به پیش ببرند و در مورد آن تصمیم بگیرند. حق تعیین سرنوشت یکی از اساسی‌ترین حقوق برای گروه‌های اتنیک و ملیت‌های مختلف است که امروزه نیز در آذربایجان جنوبی مبارزات ترک‌های آذربایجان برای رسیدن به این حق ادامه دارد. حکومت مرکزی از دادن این حق برای ترک‌های آذربایجان و دیگر گروه‌های اتنیک در ایران خودداری می‌کند.

## ماده ۴

مردمان بومی، در اعمال حق تعیین سرنوشت خود، در مسائل مربوط به امور داخلی و محلی خود، همچنین شیوه‌ها و وسایل تأمین مالی برای انجام وظایف مربوط به تعیین سرنوشت خود، حق خودمختاری یا خودگردانی دارند.

در ماده چهارم نیز حق خودمختاری و خودگردانی به مردمان بومی داده شده تا امور داخلی خود را آن‌گونه که خود می‌خواهند در راستای تعیین سرنوشت خود اقدام کنند. مواد اول و دوم اگرچه بیشتر به حقوق فردی مردمان بومی اشاره می‌کند، اما موارد سوم و چهارم به حقوق دسته‌جمعی مردمان بومی نیز اشاره کرده و از نظر جمعی نیز به مسئله حقوق بشر می‌نگرد. بدین ترتیب هر فرد بومی همان‌گونه که از آزادی‌های برابر برخوردار خواهد بود جامعه‌ی متعلق به آن نیز در تصمیم‌گیری برای آینده خود محق شمرده می‌شود.

با توجه به مواد مطرح‌شده معلوم می‌شود ترک‌های آذربایجان جنوبی از هیچ‌کدام از حقوق مندرج در این مواد برخوردار نیستند. حق خودگردانی از ترک‌ها سلب شده و آذربایجان توسط حکومت مرکزی ایران اداره می‌شود. تمامی مسائل مربوط به هویت ترک‌های آذربایجان از سوی دولت‌های مرکزی ایران ممنوع و یا محدود شده است. آموزش زبان مادری علیرغم آزاد بودن از لحاظ قانونی (قانون اساسی ایران) در مدارس ممنوع شده و شرایط برای تدریس و آموزش آن وجود ندارد.

## ماده ۶

هر فرد بومی حق دارد ملیتی داشته باشد.

ماده ششم این بیانیه اعلام می‌کند هر فرد بومی حق دارد تا ملیتی داشته باشد. این در حالی است که درج ملیت در گذرنامه و کارت شناسایی بسیاری از کشورها اعمال می‌شود، اما دولت ایران برای مدارک شناسایی و گذرنامه تمامی شهروندان خود، هویت جعلی ایرانی را درج می‌کند. اصولاً حکومت مرکزی ایران با خرده‌فرهنگ نامیدن ملت‌های موجود در ایران و نادیده گرفتن تفاوت‌های زبانی و فرهنگی و بعضاً مذهبی رویه‌ی انکار را به‌پیش می‌کشد. این در حالی است که ایران یک کشور کثیرالمله بوده و درج ملیت افراد در روی گذرنامه و کار شناسایی آن‌ها طبق قوانین بین‌الملل و حقوق بشر لازم است.

## ماده ۸

۱- افراد و مردمان بومی حق دارند و نباید در معرض همانندسازی و جذب اجباری فرهنگی دیگر یا نابودی فرهنگ خویش قرار داده شوند.

۲- کشورها باید سازوکارهای مؤثر فراهم سازند تا از ارتکاب اعمال زیر پیشگیری، و عوارض و پیامدهای احتمالی آن‌ها را جبران و اصلاح کنند:

الف) هر اقدامی که هدف یا تأثیر محروم کردن آنان از منزلت ایشان به عنوان افرادی متمایز، یا از ارزش‌های فرهنگی یا هویت‌های قومی آنان را دارد؛

ب) هر اقدامی که هدف یا تأثیر آن محروم کردن آنان از زمین‌ها، سرزمین‌ها یا منابع آنان است؛

ج) هر شکل از نقل و انتقال اجباری جمعیت که هدف یا تأثیر نقض یا تضعیف هر یک از حقوق آنان را دارد؛

د) هر شکل از جذب و همانندسازی یا ادغام و همگرایی اجباری،

ه) هر شکل از تبلیغات به منظور ترویج یا تحریک تبعیض نژادی یا قومی که علیه آنان هدایت شده باشد.

ماده هشتم بیانیه حقوق مردمان بومی هرگونه سیاست‌های آسیمیلاسیون را که همانندسازی و جذب اجباری فرهنگی و یا نابودی فرهنگی را در پی دارد، ممنوع می‌کند. همچنین این ماده هرگونه تبلیغاتی که منجر به تبعیض نژادی شود را ممنوع می‌کند. این در حالی است که رسانه‌های دولتی و غیردولتی ایران همواره تولیدات و برنامه‌های توهین‌آمیزی به ترک‌ها منتشر می‌کنند که منجر به جریحه‌دار شدن احساسات ترک‌های آذربایجان جنوبی می‌شود. این توهین‌ها و تحقیرهای سازمان‌یافته و متداوم به همراه سیاست‌های آسیمیلاسیون فرهنگی و زبانی موجب می‌شود تا ترک‌های آذربایجان جنوبی از غرور و اعتماد به نفس جمعی و ملی تهی شوند و به راحتی تن به استعمار دهند.

## ماده ۱۴

۱- مردمان بومی حق دارند نظام‌ها و مؤسسات آموزشی خود را ایجاد و کنترل کنند و با زبان‌های خود، به روشی متناسب با شیوه‌های فرهنگی تعلیم و تعلم خود، آموزش دهند.

ماده چهاردم بیانیه حقوق مردمان بومی به مورد بسیار مهمی اشاره می‌کند که مرتبط با مساله آموزش به زبان مادری در آذربایجان جنوبی است. این ماده بیان می‌کند مردمان بومی حق دارند نظام آموزشی خود را ایجاد کرده و سپس آن را کنترل کنند. یعنی مساله در این بیانیه حق آموزش زبان مادری نبوده، بلکه حق ایجاد «نظام آموزشی» مطرح می‌باشد. مردمان بومی می‌توانند نظام آموزشی خود را تاسیس کرده و آن را اداره نمایند. همچنین آنها می‌توانند در ایجاد نظام

آموزشی مختص خودشان از روش‌های متناسب با شیوه‌های فرهنگی تعلیم و تعلم خود کمک گرفته و به آموزش علوم بپردازند.

## ماده ۱۶

۱- مردمان بومی حق دارند رسانه‌های خود را به زبانهای خود ایجاد کنند و بدون تبعیض به تمامی شکل‌های رسانه‌های غیربومی دسترسی داشته باشند.

۲- کشورها باید تدابیر موثر به عمل آورند تا اطمینان حاصل کنند رسانه‌های متعلق به دولت بدرستی تنوع فرهنگی بومی را منعکس کنند.

کشورها، بدون تاثیر بر تضمین آزادی کامل بیان، باید رسانه‌های با مالکیت خصوصی را تشویق کنند تنوع فرهنگی بومی را به قدر کافی منعکس کنند.

ماده شانزدهم بیانیه حقوق مردمان بومی نیز به مساله بسیار مهم رسانه اشاره کرده است. رسانه‌های تصویری از جمله مهمترین رسانه‌های امروز بشمار می‌روند که از طیف مخاطب وسیعی برخوردارند. در اینجا نیز حق ایجاد رسانه‌به زبان بومی خود به مردمان بومی داده شده است. این در حالی است که رسانه در حال حاضر در دست حکومت مرکزی ایران بوده و تمامی رسانه‌های موجود در کشور اعم از استانی و سراسری از سوی حکومت مرکزی اداره می‌شود. تلویزیون‌ها و رادیوهای استانی نیز به صورتی فعالیت می‌کنند که به زبان و فرهنگ مناطق محلی از جمله آذربایجان بیشترین ضرر و زیان را می‌رسانند.

## نتیجه‌گیری

با نگاهی گذرا به اسناد و کنوانسیون‌های حقوق بشری سازمان ملل متحد، متوجه می‌شویم که حکومت ایران نه تنها از استانداردهای جهانی حقوق بشر فاصله بسیار دارد؛ بلکه به عنوان سیستمی فاشیستی مبتنی بر پانفاریسیسم و پان‌آریائیسم سیاست‌هایی برخلاف آنچه در قوانین و حقوق بین‌الملل تعیین شده، اعمال می‌کند. طبق آنچه در فوق مطرح شد و طبق ماده‌های بررسی شده از بیانیه جهانی حقوق مردمان بومی، ترک‌های آذربایجان جنوبی حق دارند از خودگردانی و مختاریت بهره‌مند شوند؛ نظام آموزشی خود را احیا و اداره کنند؛ رسانه‌های خود را ایجاد کنند و همچنین حق دارند سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود را تعیین کنند.

## فصل پنجم

### (از رهایی تا آزادی)

اساسی‌ترین رکن حرکت ملی آذربایجان بر پایه‌ی هویت ترکی استوار است و مبتنی بر اهمیت تاریخ، زبان، فرهنگ، اسطوره، جغرافیا، هنر و به طور کلی هرآنچه موجب شکوفایی و بسط هویت ترکی است می‌باشد. اصولاً ملی‌گرایی در تمام دنیا با رجعت به ادبیات کلاسیک، سنت‌های پیشینیان، موسیقی فولکلوریک از محفل‌های ادبی و هنری سر برمی‌آورد و اولین بارقه‌هایش در اشعار شعرا و پژوهشگران تاریخ به چشم می‌خورد. همین آثار از سوی اقشار فرهیخته و تحصیل‌کرده‌ی جامعه همچون دانشجویان برای اولین بار مورد توجه قرار می‌گیرد و با گسترش آن در جامعه نخله‌های فکری ملی‌گرایی در بعد سیاسی آن به تدریج پی‌ریزی می‌شود. روند سیاسی شدن جنبش زمانی آغاز می‌شود که شهروندان و نخبگان به خودآگاهی می‌رسند و به این نتیجه می‌رسند که توانایی مبارزه برای رسیدن به سعادت ملی را دارند.

علی‌رغم اینکه جنبش ملی همگانی است و حافظ منافع تمامی اقشار و صنوف جامعه است اما ملی‌گرایی به عنوان ستون یک جنبش ملی محسوب می‌شود و به عنوان آغازگر، اعتمادبه‌نفس ملی را در بین شهروندان و فعالین جنبش برای مبارزه برمی‌انگیزد. ملی‌گرایی آذربایجان جنوبی نه از نوع تهاجمی بلکه از نوع واکنش‌گرا و تدافعی است و به نوعی می‌توان آن را در ملی‌گرایی مدرن که به دور از هرگونه افراط‌گرایی، فاناتیسم، برتری‌طلبی و باستان‌گرایی است، تعریف کرد. ملی‌گرایی آذربایجان، هویت‌گرایی و صیانت از ثروت‌های معنوی و مادی یک ملت و مطالبه‌ی حقوق انسانی مطروحه در اعلامیه حقوق بشر، میثاق‌های بین‌المللی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است.

همچنین بی‌هیچ شبهه‌ای می‌توان ماهیت حرکت ملی را به دور از گرایش‌های دینی و مذهبی و در چارچوب سکولاریسم تعریف کرد. تمامی تشکل‌های سیاسی و بسیاری از نخبگان جنبش معتقد به جدایی دین از حکومت هستند و آن را عاملی برای حفظ جایگاه مقدس دین و مذهب از دنیای سیاست می‌دانند. تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان (دیرنیش) در نگاه سیاسی به مناسبت ۶۹ مین

سالگرد تأسیس حکومت ملی آذربایجان به جدایی دین از سیاست اشاره کرده و اعلام می‌کند که «دین به عنوان عنصر رهایی انسان از قید مادیات و رسیدن به تعالی معنوی وقتی تبدیل به ابزار حکومتی می‌شود فساد و تحجر و دیکتاتوری مذهبی را در پی خود داشته و انسان‌ها بجای پلایش روح و کردار خود به سوی تملق و چاپلوسی دینی روی می‌آورند تا رتبه بالاتری را در بین حاکمان حکومت مذهبی کسب کنند. جنبش شریعتمداری به عنوان یک حرکت مذهبی مترقی تابلوی پر افتخاری برای ملت ترک آذربایجان می‌باشد که با شعار جدایی دین از سیاست گام به راه مبارزه نهاد، ولی متحجرین و مزدوران جنبش ناسیونالیست - مذهبی «شعوبیه» خنجر خیانت را بر پیکر این جنبش فرود آوردند. حرکت ملی آذربایجان با کسب ایده و تجربه از جنبش شریعتمداری با اعتقاد به جدایی دین از سیاست عنصر دین را در جایگاه خود مورد احترام و حرمت قرار می‌دهد.»<sup>۹</sup> تشکیلات دیرنیش در این بیانیه آشکارا به مواردی همچون حق حاکمیت ملی، آزادی و دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های فردی و اجتماعی، جدایی دین از سیاست، حقوق ادیان و مذاهب اشاره و تأکید کرده است که تمامی این موارد باید در تحت تضمین حرکت ملی آذربایجان قرار یابند.

بی‌شک انسان همواره به دنبال آن چیزی است که کمبود آن را احساس می‌کند. امروز شهروند ترک آذربایجان برای رسیدن به عزت نفس ملی حق حاکمیت ملی را تحت حق تعیین سرنوشت ملی-سیاسی از حقوق مشروع خود دانسته و در این راه مبارزه می‌کند. با این همه حرکت ملی آذربایجان علاوه بر رهایی ملت، آزادی را هم به عنوان هدف در سرلوحه فعالیت‌ها و مبارزات خود قرار داده و بر ارزش‌های انسان معاصر بی تفاوت نیست.

دموکراسی یک مکتب سیاسی-اجتماعی است؛ یعنی دارای سازوکار سیاسی است که بر مبنای اولویت «اجتماع» پایه‌ریزی گشته است. دموکراسی در مفهوم کلی‌اش با اولویت قرار دادن اجتماع بر مبنای سازوکار سیاسی مبتنی بر تفکیک قوا سعی در جلوگیری از تمرکز قدرت در حکومت شده و شرایط را برای حکومت مردم بر خود محیا می‌سازد. لکن علی‌رغم تمام موهبت‌های یک نظام دموکراتیک بایستی ساختاری تعبیه شود که حقوق و آزادی‌های افراد و اقلیت‌ها نیز تضمین گردد. به عبارت دیگر، نباید اجازه داد تا دموکراسی موجب استبداد اکثریت بر اقلیت شده و حقوق و آزادی‌های اقلیت جامعه نادیده گرفته شود. اگرچه دموکراسی به طور کلی حکومت مردم بر خود مبتنی بر رای‌گیری تلقی و تعریف می‌گردد، ولی در عصر حاضر و به طور خاص شامل مفاهیمی چون حقوق بشر، حاکمیت مردم، حقوق شهروندی، قانون‌گرایی و برابری افراد در برابر قانون، آزادی‌های فردی، پراگماتیسم و تکثر حقیقت، جامعه‌ی مدنی و غیره می‌شود.



بنابراین تکوین یک دولت مدرن و دموکراتیک در دوران رهایی در آذربایجان باید مقید به اصول کلی و جزئی دموکراسی باشد تا راه برقراری یک جامعه‌ی باز و دموکراتیک هموار گردد. چنانکه گفته شد بایستی ساختاری تعبیه شود تا حقوق و آزادی‌های افراد و اقلیت‌ها در حاکمیت ملی آذربایجان تضمین گردد. لازمه‌ی این امر تنظیم قوانینی مدرن و دموکراتیک می‌باشد تا حقوق تمامی اقشار مختلف آذربایجان تضمین گردد و اولویت‌بندی دموکراسی بر «اجتماع» موجب پایمال شدن حقوق اقلیت‌ها و افراد نگردد. در بسط این موضوع به طرح مثالی ذهنی بسنده می‌کنیم. فرض کنیم طبق اصول نمایندگی و رای‌گیری دموکراسی اکثریت یک جامعه قانونی وضع نمایند که در تقابل با حقوق یک اقلیت از آن جامعه باشد. در اینجا قوانین اساسی باید طوری طرح شود تا مانع از مواردی از این قبیل گردد و همواره حقوق اقلیت‌ها چه مذهبی و چه اتنیکی تامین گردد.

اگرچه انسان موجودی اجتماعی است، لکن نباید از یاد برد که انسان اهمیت خاصی برای خودمختاری فردی در جامعه برای خود قائل است. انسان‌ها به طور ذاتی از قرارگرفتن در شرایطی که به موجب آن شرایط، خودمختاری و آزادی عمل فردی‌شان را به مخاطره اندازد، اجتناب می‌کنند. اگر یک مثال عینی برای درک این مبحث ارائه داده شود بهتر است به کوچکترین نهاد جامعه یعنی خانواده نظر بیفکنیم. اعضای این نهاد منسجم نیز علی‌رغم همبستگی‌های شدید عاطفی در صورت تعارض در منافع و آزادی‌هایی که عرف جامعه برای افراد خانواده تعریف کرده است، به صورت تدافعی رفتار کرده و خواهان تغییر شرایط خواهند شد. همین امر یعنی میل به آزادی فردی باعث گردید تا دولت‌ها به وضع قوانین و تعیین حدود آزادی‌های فردی در داخل خانواده نیز دست زنند؛ یعنی وضع قوانینی برای تنظیم رفتار افراد در خانواده‌ها و تعیین و تعریف حقوق آنها در قوه‌ی قضایی کشورهای مدرن امری عادی است.

ساختار یک دولت دموکراتیک لازم است به گونه‌ای تعیین گردد تا به هر شکل ممکن، از محیا شدن شرایط برای تمرکز قدرت در ساختار قدرت سیاسی کشور جلوگیری به عمل آورد. در عصر حاضر تمییز دادن قدرت سیاسی از قدرت اقتصادی به غایت دشوار می‌باشد، به طوری که این دو همواره نقش مکمل را برای همدیگر ایفا می‌کنند. بنابراین بهتر است تا آنگونه که دولت‌های دموکراتیک غربی نیز بر «اصل عدم دخالت دولت در اقتصاد» پایه‌ریزی شده‌اند، تامل نماییم. با نگاهی بر تاریخ معاصر دولت‌های غیردموکراتیک درمی‌یابیم که اقتصاد دولتی اغلب قریب به اتفاق پاره‌ای جدانشدنی از این نوع حکومت‌ها بوده است. در حال حاضر نیز با نگاهی به جمهوری اسلامی ایران، نقش پررنگ اقتصاد دولتی در شکل‌گیری مافیای قدرت و ثروت در کشور و تمرکز قدرت کاملاً مشخص است.

با دور نگه داشتن اقتصاد از قدرت سیاسی امکان هرگونه قبضه‌ی قدرت و تمرکز قدرت از سوی دولتمردان گرفته شده و راه را برای رسیدن به یک نظام دموکراتیک باز می‌کند. علاوه بر تضمین نظام دموکراتیک با جداسازی اقتصاد از دولت، زمینه برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی آذربایجان جنوبی فراهم می‌شود و شرایط بروکراتیک آسان و روان برای سرمایه‌گذاران ایجاد می‌گردد تا در کمترین زمان ممکن شرایط برای ایجاد مراکز صنعتی و تجاری محیا گردد.

در حال حاضر رژیم جمهوری اسلامی ایران با در دست داشتن قدرت اقتصادی کشور، عدم تفکیک اصولی و دموکراتیک قوای سه‌گانه و تحمیل ایدئولوژی بر مردم، موجب شده است تا با یک رژیم ایدئولوژیک و توتالیتر مواجه گردیم. موضوع قبضه کردن امکانات اقتصادی و منابع کشور توسط سپاه به موضوعی آشکار برای مردم در کشور تبدیل گشته است. موضوعی که در به وجود آمدن مافیای قدرت و در پی آن تمرکز قدرت نقش مهمی بازی می‌کند. عدم تفکیک قوای اصولی و مناسب و به اصطلاح دقیقتر تفکیک قوای تصنعی و تابعیت همه‌ی قوا از یک شخص موجب می‌شود تا فاصله‌ی این رژیم با یک نظام باز بیش‌تر شود و «اصلاحات» را امری ناممکن سازد. همچنین جنبه‌ی ایدئولوژیک رژیم و ادعای نمایندگی خدا بر زمین موجب می‌شود، هر گونه عقاید متفاوت تحقیر، سرکوب و به حاشیه رانده شود.

طبیعتاً نسل‌های یک جامعه از لحاظ مطالبات، دغدغه‌های فکری و اندیشه با یکدیگر تفاوت خواهند داشت و تحمیل یک ایدئولوژی به نسل‌های بعدی عملی مغایر با اصول دموکراتیک است. علاوه بر آن در چنین سیستمی حقوق دگراندیشان، اقلیت‌های مذهبی و سایر اقلیت‌های فکری و عقیدتی تضییع می‌شود. در این جا پایبندی به اصول سکولاریسم و برابری تمام اعضای جامعه با هر نوع عقیده و مذهبی در برابر قانون از سوی حرکت ملی آذربایجان به میان کشیده می‌شود. پایبندی به اصول سکولاریسم و وضع قوانینی که تمامی حقوق شهروندان آذربایجان جنوبی اعم از شیعه، سنی، اهل حق، مسیحی، بی‌خدا و غیره را تامین نماید می‌تواند از اهداف حرکت ملی آذربایجان به حساب آید.

قوانین دموکراتیک در آذربایجان جنوبی باید طوری وضع شوند تا موانع برای فعالیت ان.جی.او ها به حداقل برسد و احزاب و گروه‌ها بتوانند پلی بین قدرت سیاسی کشور و عموم ملت آذربایجان برقرار کنند. امروزه جامعه‌ی مدنی به عنوان یکی از معیارهای سنجش میزان دموکراسی در کشورها به حساب می‌آید. در ایران، زندان ملل غیرفارس، رژیم توتالیتر مانع از تشکیل و فعالیت احزاب، گروه‌ها و ان.جی.او های با خطوط فکری متفاوت و مخالف می‌شود و در صورت وجود و امکان یافتن فعالیت، با فشارها و محدودیت‌های فوق‌العاده جدی مواجه هستند. جامعه‌ی مدنی که از تشکله‌ها، احزاب، گروه‌ها و ان.جی.او ها تشکیل می‌شود به عنوان سیستمی که از سطوح پایین

شکل می‌گیرد، نقشی کنترل‌کننده و ناظر بر دستگاه حاکم کشور بازی می‌کند، درحالی‌که این امر در ایران بالعکس عمل می‌کند و گروه‌ها و تشکل‌های انگشت‌شمار نیز تحت نظارت شدید حکومت قرار دارند.

موضوعی که علی‌رغم اهمیت موارد مذکور در فوق از ارزش بسیار بالایی برای فعالین حرکت ملی و ملت آذربایجان برخوردار است، رهایی ملی از استعمار و نژادپرستی آریایی-فارسی و برقراری دولت ملی در آذربایجان جنوبی و به تبع آن ایجاد بسترهای کافی برای رشد فرهنگ و زبان ملت آذربایجان و همچنین بوجود آمدن غرورملی و اراده‌ی ملی و در نتیجه کسب اعتمادبه‌نفس ملی آذربایجانیان خواهد بود که توسعه همه جانبه‌ای در علم، قدرت نظامی، اقتصاد، صنعت و تجارت، رفاه و دموکراسی را در پی خواهد داشت.

## سخن پایانی

حرکت ملی آذربایجان جنوبی تقلایی است برای بازگشت دوباره‌ی یک ملت ستمدیده و استعمارزده به سوی خویشتن حقیقی. تلاش و مبارزه‌ای مقدس برای حفظ ارزش‌ها و ثروت‌های معنوی و مادی ملتی که سالیان سال است تحت سیستم راسیستی-استعماری حکومت‌های مرکزی ایران تحقیر می‌شود. ملت بزرگ و تاریخ‌سازی که سالیان سال است باصفت‌های نژادپرستانه تحقیر شده و شأن و منزلتش به «قوم» و «خرده‌فرهنگ» تقلیل پیدا کرده است. حرکت ملی آذربایجان جنوبی سمبولی از قلیان خون رگ‌های مردمانی است که از استعمار نژادپرستان و ظلم و تبعیض و استبداد و خفقان به ستوه آمده‌اند. بی‌شک چنانچه تاریخ بشریت نیز گواه است، ظلم پابرجا نخواهد بود و ظالمان روسیاه به زباله‌دان تاریخ خواهند پیوست.

روزی نیست که ملت بزرگ آذربایجان از سوی ملت حاکم فارس و دستگاه‌های دولتی و غیردولتی‌اش، از سوی هنرمندان و روشنفکرانش، از سوی تمامی اقشار و طبقات پایین دست و بالادستش هدف تحقیر و توهین و بدترین و غیرانسانی‌ترین خطابه‌ها قرار نگیرد و از درون خرد و تحقیر نگردد. ملتی که همواره پرچمدار انقلابی‌ترین و آزادی‌خواه‌ترین جنبش‌های منطقه، پرچمدار تلاش برای ایجاد مترقی‌ترین و مدنی‌ترین جامعه در منطقه و پرچمدار مفهوم انسانیت است. ملت آذربایجان به هیچ قوم و ملت و پیروان هیچ مذهبی تعدی و تجاوز نکرده است. ملت آذربایجان همواره با تمامی همسایگان خود به صلح و مدارا و دوستی رفتار کرده است و در عوض از سوی همین همسایگان به بدترین نوع ممکن مورد تعدی و تجاوز قرار می‌گیرد. ملت آذربایجان پرچمدار اولین تمدن‌ها در منطقه است. تمدن‌هایی که قامت تاریخ بشریت را به ۹۰۰۰ سال قبل می‌رسانند و تمدن‌هایی که امروز به برکت دستگاه دروغ‌پراکنی و تحریف استعمار فارس، بایکوت می‌شوند و ملت ترک را از خودباوری و افتخار به مام میهن آذربایجان تهی می‌کنند.

بایسته است بر تمام رهایی‌طلبان آذربایجان و تمام کسانی که آرزوی زندگی انسانی، شرافتمندانه، مدرن و دموکراتیک زیر بیرق ملی آذربایجان قلبشان را به تپش می‌اندازد، علیه سیاست‌های استعماری مشت‌های اراده را بر هم بفشارند. تمام کسانی که قلبشان برای آزادی و رهایی می‌تپد، باید بدانند که هرکدامشان یک رهبر برای رسیدن ملت آذربایجان به رهایی هستند. تمام کسانی که خونشان با شنیدن نام آزادی، رهایی و زندگی شرافتمندانه و بدون تحقیر و توهین در رگ‌هایشان به جوش می‌آید عاشقان آزادی و رهبران ملت خویش‌اند.

هر قلب تپنده برای آزادی و رهایی ملی می‌تواند مشت‌ی گره‌کرده بر پیکره‌ی استعمار و نژادپرستی باشد که در خود نویدی از یک زندگی شرافتمندانه و پر غرور زیر سایه‌ی بیرق سه رنگ ملی آذربایجان را دهد. نویدی که توأم با سرور و شادی است. سرور و شادی‌ای که سرشار از حس

آزادی و رهایی و اعتماد به نفس ملی است. اعتماد به نفس ملی ای که می‌تواند در سایه‌ی دولت‌مداری ملی و بیرق ملی که بر بام آذربایجان برافراشته خواهد شد، در قلب هر آذربایجانی بنشیند.

زمان آن رسیده است که ملت بزرگ آذربایجان به این باور برسد که می‌تواند همچون بسیاری از ملل مستقل دنیا که شمارشان به نیم میلیون می‌رسد، به ترقی و پیشرفت و رفاه اجتماعی دست یابند. امروز استعمار فارس گستاخی و خفقان را به‌جایی رسانده است که فعالین و مبارزان آذربایجان بایستی برای مطالبه‌ی ابتدایی‌ترین و بدیهی‌ترین حق انسانی یعنی تحصیل به زبان مادری ماه‌ها و سال‌ها را در زندان‌های رژیم به سر برند. این ننگ و رفتار ارباب و برده‌ای برای ملت بزرگ و تاریخ‌ساز آذربایجان قابل تحمل نیست و البته دیری نمی‌پاید و روزی می‌رسد که صبر ملت آذربایجان از مدارا با زورگویان و دیکتاتورها لبریز می‌شود. اگرچه زبان مادری یکی از اساسی‌ترین خواست‌های ملت ترک آذربایجان است و به طور گسترده همگانی شده است اما نباید از عمق این سیستم استعماری غافل شد. ملت آذربایجان با مبارزه برای رسیدن به «حق تعیین سرنوشت ملی» می‌تواند از استعمار رهایی یافته و برای نسل‌های آینده خود زندگی پرغور و عزتمندی را به ارمغان آورد.

در عصر حاضر که انفجار اطلاعات و گسترش ارتباطات موجب گشته است تا علوم مختلف گسترش یابد، نادیده انگاشتن و گذر از علم مبارزه می‌تواند نتایج نامطلوبی را به بار آورد. عصری که در آن سازمان‌های اطلاعاتی از آخرین متون علمی برای سازمان‌دهی و ایجاد ساختارهای منظم تشکیلاتی بهره می‌برند، ایجاد تشکل‌های مدرن و منسجم برای سازمان‌دهی مبارزان جنبش‌های حق‌طلبانه‌ای چون حرکت ملی آذربایجان را ناگزیر می‌سازد. امیدوار باید باشیم که روشنفکران و مبارزین ملی آذربایجان روح همدلی و برادری را در کالبد جامعه ترک آذربایجان بدمند و هر شهروند آذربایجانی خود را عضوی از خانواده بزرگ ملت ترک آذربایجان بشمارد. در آن صورت است که با تلاش و کار و همکاری و همدردی به مانند اعضای یک بدن خواهیم توانست خود را به رهایی از استعمار و در مسیر پیشرفت و ترقی قرار دهیم.

و در آخر، در این پژوهش سعی شد تا ماهیت نژادپرستانه، استعمارگر و توتالیتار دشمن بررسی و واکاوی شود، همچنین به آسیب‌شناسی حرکت ملی نیز پرداخته شد تا با شناخت دشمن و شرایط درونی جنبش، اراده‌ی لازم برای از میان بردن نقص‌ها و حل مشکلات حرکت ملی در بین فعالین و مبارزان ملی آذربایجان به وجود آید. امید است تا با تحلیل درست و دقیق شرایط کشور، منطقه و جهان از سوی فعالین و مبارزان راه آزادی و رهایی ملی آذربایجان جنوبی، شیوه‌های حقیقی مبارزه با رژیم و سیستم استعمارگر و توتالیتار اتخاذ گردد.



«بیز آذربایجانی هر حیث و جهتدن اؤزونون داخلی ایشلرینی اداره ائتمگه لایق بیلیریک. خلقیمیزین دانشدیغی دیلده فارس دئییلدیر. اونا گوره چالیشیریک اؤز دیلیمیز ایله خلقیمیزی دونیانین متمدن خلقلرین مقامینا یئتیرهک.»

«سید جواد پیشه‌وری» (۱۲۷۲-۱۳۲۶): بنیان‌گذار حکومت ملی آذربایجان جنوبی

در سال ۱۳۲۴ شمسی

## گزیده کتابشناسی و منابع تحقیقاتی

### منابع فارسی

- اصول علم سیاست، موریس دوورژه، چاپ پنجم، سال ۱۳۹۵
- اقتصاد سیاسی ایران، محمدعلی همایون کاتوزیان، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، چاپ دوازدهم، سال ۱۳۸۵
- اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، حاتم قادری،
- اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، دکتر فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، سال ۱۳۴۹
- انقلاب و بسیج سیاسی، حسین بشیریه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم، سال ۱۳۸۷
- ایران بین دو انقلاب، یرواند آبراهامیان، مترجمان احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، تهران نشر نی، چاپ یازدهم، سال ۱۳۸۴
- آذربایجان از سلطنت رضاشاه تا دولت پیشه‌وری، رضا محمدی، نشر شایسته، تبریز، چاپ اول، سال ۱۳۹۲
- آذربایجان در ایران معاصر، تورج اتابکی، ترجمه کریم اشراق، انتشارات تهران توس، چاپ اول، سال ۱۳۷۶
- آموزش دانش سیاسی، حسین بشیریه، انتشارات نگاه معاصر، تهران، چاپ دهم، سال ۱۳۸۲
- بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، تهران، نشر نی، چاپ ۲۶، سال ۱۳۹۳
- پرولتاریا و تشکیلات، کورنلیوس کاستوریادیس، از مجله سوسیالیسم یا بربریت، ترجمه امین قضایی، نشر الکترونیک مایندموتور، سال ۱۹۵۹
- پوست سیاه، صورتک‌های سفید، فرانتس فانون، ترجمه محمدامین کاردان، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول، سال ۱۳۵۳

- تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه‌کاری، حسین بشیریه، تهران، نشر نی، چاپ دوازدهم، سال ۱۳۹۲
- تبارشناسی هویت جدید ایران، عصر قاجار و پهلوی، محمدعلی اکبری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران
- توتالیتاریسم (حکومت ارباب، کشتار، خفقان)، هانا آرنه، ترجمه محسن ثلاثی، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ دوم، سال ۱۳۶۶
- جامعه باز و دشمنان آن، کارل پوپر، ترجمه عزت‌اله فولادوند، چاپ سوم، تهران، سال ۱۳۸۰
- جامعه‌شناسی سیاسی، حسین بشیریه، نشر نی،
- جامعه‌شناسی گیدنز، ۱۳۸۴
- چهره استعمارگر؛ چهره استعمارزده، ترجمه هما ناطق، چاپ چهارم
- در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، جلد دوم، چاپ اول، سال ۱۳۵۷
- درباره توتالیتاریسم، هربرت اسپیرو، ترجمه هادی نوری، تهران، انتشارات پردیس دانش، سال ۱۳۸۴
- دوزخیان روی زمین، فرانتس فانون، چاپ اول، تهران، انتشارات نیلوفر، سال ۱۳۶۱
- دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی ایران، حسین بشیریه، چاپ ششم، نشر نگاه معاصر، سال ۱۳۹۲
- روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی، علی مرشدی‌زاد، نشر مرکز، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۰
- فدرالیسم اقتصادی، محسن رضایی، انتشارات معاونت اطلاع‌رسانی و پژوهش- اداره کل اطلاع‌رسانی
- مبانی جامعه‌شناسی، بروس کوئن، ترجمه و اقتباس دکتر غلامعباس توسلی، رضا فاضل، سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاه، تهران، سال ۱۳۷۲



- ملیت و بلشویزم، محمدمین رسولزاده، گردآوری کاوه بیات، شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب، پردیس دانش، تهران، سال ۱۳۸۹
- نگاهی به استعمار فارس در ایران، کمیته نشر تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان

## منابع ترکی آذربایجانی

- تالانمیش آذربایجان، نوشته فعالین حرکت ملی آذربایجان جنوبی
- اؤزگه چیراغینا یاغ اولماق بسدیر و یا قانلی دیرنیش درگی سی
- بوتوو آذربایجان یولوندا، ابوالفضل ائلچی بیگ، باب تشکیلاتی یابین ائوی

## References

- 21st Century Chains: The continuing Relevance of Internal Colonialism Theory, Charles Pinderhuges
- Charles Pinderhuges, "Toward a New Theory of Internal Colonialism", 2011
- Wikipedia; Internal Colonialism;  
[http://en.wikipedia.org/wiki/internal\\_colonialism](http://en.wikipedia.org/wiki/internal_colonialism)
- A Look at Hegemony, Racism, and Center-Periphery Relations in Contemporary Iran, Alireza Asgharzadeh, Paper presented in a seminar on Race and Racism, University of Toronto
- article: The Anatomy of Iranian Racism; Dr. Alireza Asgharzadeh

# Colonialism 2

## National Liberation and Getting Rid of Persian Colonialism

ملت ترک آذربایجان جنوبی یک قرن است که به لحاظ فرهنگی و اقتصادی تحت سیاستهای استعماری حکومت تهران قرار دارد. سرمایه گذاری در خاک آذربایجان جنوبی در مقایسه با مناطق مرکزی فارس نشین کشور غیرقابل مقایسه است و امکان هرگونه فعالیت فرهنگی عمده در راستای شکوفایی فرهنگ ملی آذربایجان سلب گردیده است. به قطع، ملت آذربایجان مصداق بارز یک ملت استعمارزده و سرزمین تاریخی آذربایجان جنوبی نیز مصداق عینی یک سرزمین مستعمره است.

حرکت ملی آذربایجان با تحلیل و بررسی وضعیت کشور و مطالبی که بر ملت آذربایجان روا داشته می شود؛ به صورتی واقع بینانه و با پرهیز از هرگونه گرایش به «فاناتیسم»، در حال تثبیت راه مبارزاتی خود به دست جوانان شجاع و آگاه خود بوده و همواره سعی بر آن خواهد داشت تا با چراغ راه آینده قرار دادن گذشتهی پرتلاطم خود در راه آزادی، همواره منافع ملی آذربایجان را ارجحتر از منافع جغرافیای سیاسی ایران قرار دهد. حرکت ملی آذربایجان خواهان آن است که بیرق آزادی را برخلاف گذشته نه در تهران بلکه در تبریز برافرازد و فریاد ضد استعماری و دولت مداری برکشد.



تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان (دیرنیش)